



پوهنتون سلام

پوهنځی شرعیات و قانون

پروگرام ماستری فقه و قانون



امارت اسلامی افغانستان

وزارت تحصیلات عالی

معییت امور علمی

هزل در معاملات و احوال شخصی

از دیدگاه فقه اسلامی

رساله ماستری

محقق: عادل شاه سنگلری

آسناد رهنده: ورید محمد سعیدی

سال ۱۴۰۶ هجری قمری ۱۴۰۶



پوهنتون سلام

پوهنځی شرعیات و قانون

پروگرام ماستری فقه و قانون



امارت اسلامی افغانستان

وزارت تحصیلات عالی

معینیت امور علمی

هزل در معاملات و احوال شخصی

از دیدگاه فقه اسلامی

رساله ماستری

محصل: عادل شاه سکندری

أستاذ رهنما: وزیر محمد سعیدی

سال ۱۴۰۱ هـ ش ۱۴۴۴ هـ ق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



پوهنتون سلام



پوهنځی شرعیات و قانون

دبپارتمنت فقه و قانون

بورد ماستری

تصدیق نامه

محترم عادل شاه ولد سید گلاب شاه ID: SH-MSF-98-521 محصل دور هفتم فقه و قانون که رساله ماستری خویش را زیر عنوان: هزل در معاملات و احوال شخصی از دیدگاه فقه اسلامی به روز ۱۳۹۸/۰۹/۱۰ هـ ش موفقانه دفاع نمود، و به اسس بررسی هیات تحکیم مستحق ۸۰ (نمره به عدد) پورکلا هشتاد (نمره به حروف) گردید، موفقیت شان را از الله متعال خواهانیم.

اعضای هیات تحکیم :

ردیف	نام استاد	عضویت	امضاء
۱	دکتور نجیب الله صالح	عضو هیات	
۲	دکتور مصباح الله عبدالباقي	عضو هیات	
۳	استاد وزیر محمد سعیدی	استاد رهنا و رئیس جلسه	

..... معاون علمی

..... امر بورد ماستری

اهداء

این پایان نامه ماستری تقدیم است به:

- پدر و مادر مهربانم که سختی‌های زیادی را در تربیت و پرورش من تحمل نمودند.
- استادان محترم که همه خوبی‌ها و ویژه‌آنهاست؛ اخلاق، شجاعت کاری و علمی خود را مدیون آنها می‌دانم. سروری وجودشان همیشه سرسبز و استوار باد.
- محصلان علم و دانش و بزرگانی که در راستای ترویج علم و معارف اسلامی قدم بر می‌دارند،
- تمام منسوبین پوهنتون سلام که با زحمات بی‌شائبه‌شان زمینه تحصیل را برای طلب علم فراهم نمودند.
- دوستان و همراهانم که مرا در عرصه‌ای از عرصه‌های زندگی همکاری کرده‌اند.

سپاس‌گزاری

در قدم نخست خداوند مهربان را شاکرم که مرا یاری کرد تا پس از فراز و نشیب‌ها توانستم، پایان‌نامه‌ خویش را تحت عنوان (هزل و آثار آن از دیدگاه فقه اسلامی) به اتمام برسانم. حال رسالتی را پیش روی خود می‌بینم که هر روز بر دانشم بیافزایم و اندوخته‌ها و تجربیاتم را در اختیار دیگران قرار دهم و به شکرانه نعمتی که باری تعالی بر من عطا نموده، خدمت شایسته به خلق وی و هموطنانم نمایم.

از تمام استادان بزرگوار که، در طول دوره‌ تحصیل، مهربانانه و عالمانه مرا راهنمایی و یاری نمودند، صمیمانه تشکری می‌کنم.

همچنین از رهبری پوهنتون سلام سپاس‌گزاری می‌نمایم که خوشبختانه توانسته اند برای مردم عزیز کشور ما زمینه تحصیل فراهم نمایند. در اخیر از همه دوستان که همکار و مشوق من در این تحقیق بودند نیز تشکر می‌نمایم، و همواره گام‌های راستین‌شان مستدام باد.

از استاد راهنمای خویش محترم استاد وزیر محمد سعیدی و همچنان از استادان مناقش‌نهایت سپاس‌گذارم که با راهنمایی‌های ایشان این رساله تدوین گردیده است.

خلاصه بحث

نظر به اینکه پیرامون احکام هزل به ویژه در احوال شخصی و معاملات، حسب معلومات من تا هنوز کتاب یا رساله خاصی به زبان های ملی، مورد بحث و بررسی قرار نگرفته بود، این موضوع انتخاب گردیده و مطابق اصول و منهج تحقیق کتابخانه طی یک مقدمه، سه فصل و یک خاتمه، تحقیق گردید که خلاصه آن قرار ذیل است:

مزاح و هزل در اصل مباح می باشد مگر اینکه در آن کار خلاف شریعت صورت گیرد و با توجه به روایات صحیح و دیدگاه های علمای اسلام هزل و مزاح غیر مشروع نمونه های زیادی دارد و خلاصه اینکه هرگاه در هزل و مزاح مسخره کردن دیگران باشد، هزل و مزاح که در آن دروغ باشد، هرگاه هزل و مزاح باعث ترساندن و رعب و وحشت دیگران شود، هرگاه هزل و مزاح سبب گرفتن حق دیگران شود و در هزل افراط شود، در این صورت ها هزل غیر مشروع است.

از فصل دوم این بحث چنین بر می آید که نکاح، طلاق و عتاق از سه مورد مشهوری است در مورد آن یکسان بودن حکم هزل و جدیت در حدیث مشهور نقل گردیده است و به همین خاطر هرچند نظر به اینکه عقد نکاح که از مهم ترین عقود در زندگی حساب می شود، نباید بدون مقدمه و تصمیم و اراده منعقد شود، اما دیدگاه جمهور فقهاء این است که نکاح هازل منعقد می گردد. همچنان هرچند تعلق و ارتباط میان زوجین یکی از محکم ترین علاقه ها است، اما با آن هم مذهب جمهور فقهاء این بوده که می گویند طلاق هازل مانند نکاح صورت می گیرد و در آن هزل هیچ تاثیر ندارد زیرا اگر مردم را در چنین امور آزاد گذاشته شود، احکام معطل می شوند و مجال شوخی در امور مهم حیاتی برای هیچ کس داده نمی شود.

و در نهایت از فصل سوم به گونه فشرده چنین بر می آید که به صورت عموم در معاملات، رضایت طرفین شرط اساسی است و در باب معاملات هرگاه هزل به عقد یکجا باشد به آن ملحق گردیده و عقد را فاسد می سازد، زیرا هزل به منزله خیار شرط فاسد است، و شرط فاسد وقتی به عقد یکجا شود آن را فاسد می سازد. اما این حکم در مورد وقف، هبه و وصیت متفاوت بوده و نظر به تصریحات فقهای حنفی، هزل در وقف و هبه صحیح است؛ ولی فقهاء در مورد شخصی که وصیت کرده و سپس ادعا نموده است که در وصیت خود هزل کرده است، اختلاف نداشته اند زیرا دعوی هزل در وصیت به منزله رجوع از وصیت است.

واژه های کلیدی: هزل، نکاح، طلاق، فقه، معاملات.

فهرست مطالب

مقدمه ۱

فصل اول

مفاهیم و کلیات

- مبحث اول: مفهوم هزل ۸
- مطلب اول: معنای لغوی هزل ۸
- مطلب دوم: معنای اصطلاحی هزل: ۹
- مطلب سوم: استعمال لفظ هزل در قرآن کریم ۱۰
- مطلب چهارم: استعمال لفظ هزل در احادیث نبوی ۱۲
- مبحث دوم: تعریف الفاظ مرتبط به هزل و فرق میان آن ها ۱۴
- مطلب اول: لهو و لعب ۱۴
- مطلب دوم: مزاح و هزو ۱۶
- مطلب سوم: بیان حقیقت و مجاز و ارتباط آن ها با هزل ۱۸
- مبحث سوم: انواع هزل و حکم آن از نظر اسلام ۱۹
- مطلب اول: تاکید بر صدق و راستی در اسلام ۱۹
- مطلب دوم: هزل مشروع و آداب آن ۲۱
- مطلب سوم: هزل غیر مشروع و نمونه های آن ۲۳
- مطلب چهارم: اقسام هزل به اعتبار ترتیب احکام ۲۵
- مبحث چهارم: اهلیت شخص هازل ۲۷
- مطلب اول: مفهوم اهلیت ۲۷

مطلب دوم: اقسام اهلیت شخص هازل ۲۷

مطلب سوم: عوارض اهلیت شخص هازل ۲۸

فصل دوم

هزل در احوال شخصی

مبحث اول: هزل در عقد نکاح ۳۴

مطلب اول: تعریف نکاح و دیدگاه فقهاء ۳۴

مطلب دوم: دیدگاه فقهاء در مورد هزل در عقد نکاح ۳۸

مطلب سوم: دلایل دیدگاه های فقهاء در مورد وقوع و عدم وقوع نکاح هازل ۴۲

مطلب چهارم: هزل در تعیین مهر نکاح ۴۸

مبحث دوم: هزل در طلاق ۵۲

مطلب اول: تعریف طلاق ۵۲

مطلب دوم: دیدگاه های فقهاء در مورد هزل در طلاق ۵۳

مطلب سوم: دلایل دیدگاه های فقهاء در مورد وقوع و عدم وقوع طلاق هازل ۵۶

مطلب چهارم: مذهب راجح و بررسی دلایل قائلین به عدم لزوم طلاق ۶۱

مطلب پنجم: تمثیل نکاح و طلاق و مقایسه آن با هزل ۶۲

مبحث سوم: هزل در خلع و رجوع از آن ۶۵

مطلب اول: تعریف خلع ۶۵

مطلب دوم: وقوع خلع به صورت هزل با ذکر بدل ۶۶

مطلب سوم: رجوع از هزل ۶۸

مبحث چهارم: هزل در عتق ۷۲

مطلب اول: تعریف عتق ۷۲

مطلب دوم: دیدگاه فقهاء در مورد هزل در عتق ۷۲

فصل سوم

هزل در معاملات

مبحث اول: هزل در بیع ۷۶

مطلب اول: تعریف بیع ۷۶

مطلب دوم: اهمیت رضایت در بیع و پرهیز از ضرر ۷۸

مطلب سوم: صورت هزل در بیع و دیدگاه فقهاء ۷۹

مطلب چهارم: صورت هزل در اصل عقد بیع ۸۴

مبحث دوم: هزل و ارتباط آن با شرط ۸۷

مطلب اول: مفهوم و انواع شرط ۸۷

مطلب دوم: تعلق هزل به خیار شرط ۸۸

مطلب سوم: اعتبار دادن هزل در تصرفات دارای شرط ۹۰

مبحث سوم: هزل در سایر عقود و معاملات ۹۳

مطلب اول: هزل در وقف ۹۳

مطلب سوم: هزل در هبه ۹۶

مطلب چهارم: هزل در وصیت ۱۰۱

خاتمه

نتیجه گیری: ۱۰۵

پیشنهاد ها ۱۰۸

فهرست آیات ۱۰۹

۱۱۱	فهرست احادیث
۱۱۳	فهرست اعلام
۱۱۵	فهرست منابع و مراجع

مقدمه

إن الحمد لله نحمده ونستعينه ونستغفره ونستهديه ونعوذ بالله من شرور أنفسنا ومن سيئات أعمالنا ، من يهده الله فلا مضل له ، ومن يضلل فلا هادي له ، وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأشهد أن محمداً عبده ورسوله.

و بعد: حقیقت این است که یکی از بزرگترین و شریفترین و با ارجترین و سودمندترین و با برکتترین دانش ها، دانش فقه و شناخت احکام دین خدا است، چون با این دانش است که حلال از حرام و ناپاک از پاک و درستکار و شایسته از نادرستکار و ناشایسته و عبادت درست از عبادت نادرست و معامله و رفتار سالم از معامله و رفتار ناسالم تشخیص و تمییز داده می شود، آن وقت است که تو می توانی آگاهانه خدای خویش را عبادت کنی و از روی بصیرت به پیشگاه او نزدیک شوی و از روی هدایت با مردم پیوند و برقرار نمایی و آن گونه با آنان رفتار کنی که دوست داری با تو رفتار کنند. هرگاه بدین مایه از علم و فهم و دانش رسیدی، به عمل خود و حسن عبادت اطمینان خاطر و آرامش قلب پیدا می کنی، و نفس خود را از رنج جهل و نادانی و وسوسه های شیطانی رها می سازی، و به راه پیامبران و پیروان راستین آنان و شهدای راه حقیقت و بندگان صالح خدا می روی.

و بدون شک تحصیل دانش در پوهنتون به خصوص در مرحله ماستری انسان را وادار می سازد تا روی قضایا و مسایل مطالعه و تحقیق نماید که این خود یک نعمت بزرگ برای کسانی حساب می شود که خداوند متعال به آنان توفیق می دهد به این مرحله برسند.

بیان مسأله:

هزل یا شوخی و مزاح یکی از خصایص فطری اکثر انسان ها می باشد و معمولاً این عمل بیشتر به خاطر نشاط روحی و خوش طبعی استفاده می شود و هرآنچه که گفته شود اجرای آن الزامی نمی باشد، اما برخی از انواع آن دارای احکام متفاوت در شریعت اسلامی است، به طور مثال هزل در باب احوال شخصی از قبیل: نکاح، طلاق، رجوع، وعتاق با هزل در سایر معاملات و شخص هازل در ابواب ذکر شده سخن گفته شده خود را به مزاح و یا شوخی تعبیر کرده نمی تواند؛ به همین خاطر نیاز است که احکام هزل در احوال شخصی و معاملات از نظر فقه اسلامی و چگونگی مفهوم معنایی آن و رابطه آن با حقیقت، مجاز، و تشبیه و غیره و

چگونگی حکم بر الفاظی که، از روی هزل و شوخی استفاده می گردد، مورد بحث قرار گیرد و دیدگاه فقهاء به ویژه فقهاء در این مسئله به گونه مشرح و تفصیلی بیان گردد تا احکام آن واضح شود. بنا بر این موضوع غرض بحث انتخاب شد و مطابق اصول و روش های علمی به بحث گرفته شده است.

اهمیت و ضرورت تحقیق:

بحث روی موضوع انتخاب شده از چند جهت حایز اهمیت است:

۱. انسان موجودی است اجتماعی که، زنده گی آن دارای حالات مختلف بوده و گاهی با شوخی و مزاح و گاهی هم با غم و اندوه، می باشد، انسان در زنده گی روزمره خود خواسته و ناخواسته گاهی سخنی را از روی قصد می گوید و گاهی هم از روی مزاح و شوخی، اما همین شوخی و مزاح گاهی حقیقت و گاهی هم همانند با معانی مجازی است، از همین لحاظ در کتب فقه اسلامی، مسایل زیادی پیرامون هزل و شوخی بیان شده که نیاز به جمع آوری در یک رساله دارند.

۲. پیرامون احکام هزل به ویژه در احوال شخصی و معاملات، حسب معلومات من تا هنوز کتاب یا رساله خاصی به زبان های ملی (دری و پشتو) نوشته نشده تا احکام هزل را در احوال شخصی و معاملات یکجا جمع کرده باشد، بناء خواستم هزل و احکام آن را در احوال شخصی و معاملات در روشنی فقه اسلامی یکجا جمع نمایم، تا از یک سو برای خواننده محترم مفید واقع گردد و از سوی دیگر باعث اجر و ثواب برای بنده حقیر گردد.

اسباب اختیار موضوع:

موضوعی که من برای تحقیق انتخاب نمودم عوامل مختلف دارد که از جمله به برخی آن ها اشاره می کنم:

در این شکی نیست که هر محصل مرحله ماستری مکلف است در آستانه فراغت، رساله ماستری یا تیزس خویش را با انتخاب یک موضوع بکر و جدید و در عین حال مفید تحریر نموده از آن دفاع نماید؛ لذا من هم به عنوان یک تن از کسانی که در این کاروان قرار دارم نظر به مشوره و صلاح دید تعداد از استادان گرامی و موافقه اداره مربوطه عنوان مذکور انتخاب نمودم و دلایلی که مرا وادار ساخت تا در این موضوع رساله تحقیقی را بنویسم قرار ذیل است:

۱- از آنجائیکه تحقیقات بخش ماستری طبق معیارهای علمی و اکادمیک تحصیلات عالی افغانستان باید یکی از موضوعات جدید باشد که در نتیجه باعث رفع نیاز مندی های علمی و عملی انسانها گردیده مشکلات را از فرا راه افراد جامعه مرفوع سازد و موضوع انتخاب شده من به دلیل اینکه تا هنوز حسب معلومات من تحت این عنوان رساله ای نوشته نشده و تحقیقی صورت نگرفته است، جدید و قابل بحث می باشد؛ زیرا این موضوع در کتب فقه به طور پراکنده بحث شده است.

۲- همچنان فکر کردم در شرح و بررسی این مسئله، وضاحت و روشنی برای کسانی است که متولی امور قضائی می باشند تا در احکام خویش مسئله جدیت و هزل را در نظر بگیرند.

۳- از اینکه در کشور ما اکثراً مردم به زبان عربی آشنایی کامل ندارند، نیاز احساس می شود تا به زبان ملی وطن ما در مورد این چنین موضوعات اثرات علمی موجود باشد. تا افراد جامعه در حین انجام معاملات شان اساس این چنین موضوعات را بدانند.

سوالات تحقیق:

الف: سوال اصلی : هزل چیست و از نظر فقه اسلامی چه آثاری و احکام دارد؟

ب: سوالات فرعی

۱. ماهیت، حقیقت و اقسام هزل کدام ها اند؟

۲. در کدام مسائل هزل متفاوت است؟

اهداف تحقیق:

تحقیق هذا برای برآورده سازی اهداف ذیل به عنوان اهداف مهم این تحقیق محسوب می گردد:

۱. توضیح و تبیین هزل و احکام آن در احوال شخصی و معاملات از دیدگاه فقه اسلامی.

۲. بیان، تحلیل و تجزیه جزئیات و مسایل مربوط به احکام هزل در احوال شخصی و معاملات، در فقه اسلامی.

۳. خدمت به علم و دانش به خصوص در قسمت فهم مسایل و احکام فقهی به قصد انکشاف و توسعه جامعه از لحاظ علم و دانش.

پیشینه تحقیق:

از آغاز و شروع تالیف و جمع آوری مسایل فقهی تا کنون در موضوع هزل در کتب فقهی به عنوان یک مسئله جزئی تحت عناوین (کتاب النکاح، کتاب الطلاق و کتاب العتاق و غیره...) بحث شده است ولی اثر یا تالیفی که حاوی تمام جزئیات مسئله باشد و بتواند تمام ابعاد احکام و مسایل هزل را شامل شود من تا جایی که مطالعه نمودم از جانب متقدمین و فقهای پیشین تالیف نگردیده است؛ اما لازم به ذکر است که این موضوع در عصور جدید پیوسته با انکشاف و توسعه ساحه علم و دانش و افزایش نهاد های تحصیلی در جهان از طرف دانش آموزان برنامه های ماستری و دکتورا و همچنان استادان دانشگاه ها مورد بحث قرار گرفته و تلاش های ارزشمندی به زبان عربی در این خصوص صورت گرفته است که اینک در ذیل به برخی آن ها اشاره می شود:

۱- احکام الهزل فی الفقه الاسلامی دراسة فقهية أصولية موازنة: رساله ماستری در جامعه ام القرى مملکت عربیه سعودیه در سال ۱۴۱۷ توسط عبدالله بن فخری بن محمود انصاری و تحت اشراف دکتور احمد فهمی نگاشته شده است.

۲- تصرفات الهازل فی میزان الفقه الإسلامی دراسة تحليلية فی قضیة الزواج التمثیلی فی السینماء: این مقاله علمی توسط امام سوجوگو نوشته شده و در ژورنال «حکم اسلام» شماره ۱۵ سال ۲۰۱۵ به نشر رسیده است.

روش تحقیق:

این بحث ؛ چون یک بحث علمی و تحقیقی بوده از این جهت غالباً در آن از مناهج و معیار های معتبر و معمول علمی که از طرف دانشمندان تحقیق مقرر گردیده ، استفاده می نمایم که ذیلا به مهم ترین آن معیار ها و مناهج اشاره می نمایم:

۱. جهت تحریر و تکمیل این بحث علمی تحقیقی نهایت کوشش شده که به مصادر اساسی شریعت اسلامی ، کتاب های فقهی ، و شروح آن استناد کنم و در صورت عدم موجودیت مصادر اصلی و اساسی به منابع فرعی (مراجع) و انتر نت مراجعه نموده ام.
۲. بخاطر جمع آوری معلومات از شیوه کتاب خانه یی و تحقیق میدانی استفاده نموده ام.

۳. توثیق نصوص شرعی (آیات قرآنی، احادیث نبوی صلی الله علیه وسلم) ، اقوال صحابه کرام (رضی الله عنهم) و اقوال علماء را قرار ذیل در حاشیه صفحات درج شده است.

۴. در تخریج احادیث حسب معمول ، احادیث را که امام بخاری و مسلم در کتب شان آورده اند، از تخریج آن صرف نظر شده ؛ چون اهل سنت و جماعت به صحت آن دو اتفاق دارند، اما حکم احادیث سایر کتب حدیث را حتی الامکان با استناد از کتب علمای جرح و تعدیل در پاورقی بیان داشته ام.

۵. در مسائل اختلافی بین علماء و دانشمندان اسلامی و فقهاء کرام از نهایت بی طرفی کار گرفته نظریات هریک شان با دلایل آنها بیان کرده در ضمن به حد توان مناقشه و در نهایت قول راجح را با ذکر وجوه ترجیح آن بیان کرده ام.

۶. ترجمه آیت ها را عمدتاً از تفسیر نور دکتور مصطفی خرمدل و از ترجمه تفسیر تیسیرالکریم الرحمن اقتباس کرده ام.

۷. در راستای معرفی اعلام ؛ شخصیت های را که مشهور اند ، مانند: پیامبران (علیهم السلام)، صحابه کرام که بعنوان راوی احادیث قرار گرفته باشند از معرفی آنها بخاطر جلوی گیری از تطویل رساله صرف نظر نموده ام، اما سائر اعلام که در متن رساله تذکر داده میشود را بطور کوتاه در پاورقی معرفی کرده ام.

۸. در نوشتن مصادر و مراجع معیار های علمی را بکار گرفته و جهت اختصار و جلوگیری از تطویل از رموز استفاده نموده ام.

خط و پلان تحقیق:

تحقیق حاضر از نگاه ساختار طی سه فصل مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت که ذیلاً به مباحث، مطالب و اجزا آن پرداخته می شود.

فصل اول: مفاهیم و کلیات

مبحث اول: مفهوم هزل

مبحث دوم: تعریف الفاظ مرتبط به هزل و فرق میان آن ها

مبحث سوم: انواع هزل و حکم آن از نظر اسلام

مبحث چهارم: اهلیت شخص هازل

فصل دوم: هزل در احوال شخصی

مبحث اول: هزل در عقد نکاح

مبحث دوم: هزل در طلاق

مبحث سوم: هزل در خلع و رجوع از آن

مبحث چهارم: هزل در عتق

فصل سوم: هزل در معاملات

مبحث اول: هزل در بیع

مبحث دوم: هزل و ارتباط آن با شرط

مبحث سوم: هزل در سایر عقود و معاملات

خاتمه: نتیجه گیری

پیشنهادات

فهارس

فصل اول

مفاهیم و کلیات

مبحث اول: مفهوم هزل

مبحث دوم: تعریف الفاظ مرتبط به هزل و فرق میان آن ها

مبحث سوم: انواع هزل و حکم آن از نظر اسلام

مبحث چهارم: اهلیت شخص هازل

مبحث اول: مفهوم هزل

مطلب اول: معنای لغوی هزل

هزل مصدر از هزل یهزل هزلا و این کلمه از ریشه (ه ز ل) مشتق شده به فتح زا و کسر آن هردو خوانده شده است، اما به فتح فصیح تر است.^۱ و در لغت به معانی ذیل اطلاق شده است:

- ۱- هزل نقیض جد، است، و به معنای بازی، شوخی، و تمسخر و خوش طبعی آمده است. قسمیکه گفته می شود: هزل الرجل، مرد مزاح کرد، و فلان یهزل فی کلامه، فلان شخص در سخنان خود جدی نیست، و همچنان گفته می شود: «أ جاد أنت أم هازل؟» تو جدی استی و یا مزاح می کنی؟^۲
- ۲- هزل به معنای لاغری آمده و دلالت بر ضعف می کند.^۳ قسمیکه گفته می شود: «هزل الرجل» یعنی مرد ضعیف شد.^۴
- ۳- هزل به معنای لعب و بازی گوشی آمده است، و به این ترتیب هزل و لعب یکی استند، و در عربی می گویند: «هازل فلان و فلانا» یعنی فلان شخص با فلان شخص مزاح کرد.^۵
- ۴- هزل به معنای «هذاء» یعنی کار یا سخن بی مفهوم آمده است، قسمی که گفته می شود: قول هزل، سخن بی معنا و مفهوم، و در قرآن کریم نیز به همین معنا آمده است: {وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ} ^۶ یعنی این قرآن شوخی و مزاح یا کلام بیهوده نیست.
- ۵- کلمه «المهزلة» نیز از هزل گرفته شده، و بالای هر نوع کلامی اطلاق می گردد که، در آن مزاح بر قصد غالب باشد، و همچنان هرنوع تمثیل های را گفته می شود که، در آن جهت خنده و ضحک زیاد باشد.^۷

^۱ - ابن منظور، محمد بن مکرم بن منظور، لسان العرب، ج ۱۱ ص ۶۹۶ الناشر: دار صادر، بیروت، ۱۴۰۸ هـ

^۲ - الزبیدی، ابو الفیض محمد بن محمد بن عبد الرزاق تاح العروس ج ۸ ص ۱۶۷

^۳ - ابوالحسن احمد بن زکریا، معجم مقایس اللغة ج ۶ ص ۵۱

^۴ - لسان العرب ج ۱۱ ص ۶۹۶

^۵ - ابراهیم مصطفی - أحمد الزیات - حامد عبد القادر - محمد النجار، معجم الوسیط ج ۲ ص ۹۹۵؛ دار النشر: دار الدعوة

^۶ - سوره طارق آیه: ۱۴

^۷ - معجم الوسیط - ج ۲ ص ۹۹۵

۶- امام راغب اصفهانی-رحمه الله- در مفردات الفاظ القرآن آمده است: «الهزل كل كلام لا تحصيل له» یعنی هزل هر گونه سخنی که، فایده نداشته باشد آن را هزل گفته می شود، و دلالت بر ضعف کلام و عدم جدیت آن می کند.^۱

مطلب دوم: معنای اصطلاحی هزل:

علماء و فقهاء نظر به اختلاف معنای لغوی هزل، تعاریفات مختلفی برای هزل بیان کرده اند:

۱- امام ابومنصور ماتریدی^۲-رحمه الله- هزل را چنین تعریف می کند: «ما لا يراد به معنى»^۳
(هزل عبارت از کلمه ایست که از آن معنایی اراده نشود.)

۲- تعدادی از علماء بر تعریف مذکور برخی قیدها را اضافه نموده اند، مثلاً: «الهزل ما لا يراد به معنى لا حقيقى ولا مجازى»^۴

(هزل عبارت از کلمه ای است که، معنای آن مراد نباشد، نه حقیقی و نه مجازی.)

۳- ابن مالک^۵-رحمه الله- هزل را چنین تعریف نموده است: هزل عبارت از آوردن لفظی است که، برای آن وضع نگردیده و هیچ مناسبتی میان آنها وجود نداشته باشد.^۶

۴- فقهای شافعی برای هزل تعریف متفاوت تری کرده اند: «الهزل هو قصد اللفظ دون معناه»^۷

^۱ - الراغب الأصفهاني أبو القاسم، الحسين بن محمد، مفردات الفاظ القرآن الكريم ص ۸۴۱ دار النشر / دار القلم - دمشق ۱۴۲۰ هـ
^۲ - ابومنصور ماتریدی (نام کامل: محمد بن محمد بن محمود أبو منصور الماتریدی السمرقندی الحنفی) (تاریخ مرگ: سال ۳۳۳ هجری قمری) مؤسس فرقه ماتریدی، متکلم، فقیه و مفسر قرآن بود. او که در ماترید از نواحی سمرقند در ماوراءالنهر و به احتمال فراوان در دوره متوکل عباسی و حدود بیست سال پیش از ولادت ابوالحسن اشعری به دنیا آمد. زرکلی، الاعلام ج ۲ ص ۳۸۷
^۳ - البخاری، علاء الدین، عبد العزیز بن أحمد بن محمد، كشف الأسرار عن أصول فخر الإسلام البزدوي، ج ۴ ص ۴۹۶، الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت الطبعة: الطبعة الأولى ۱۴۱۸هـ/۱۹۹۷م ج ۲ ص ۲۹۲
^۴ - شرح التلويح على التوضيح ج ۲ ص ۱۸۷
^۵ - ابن مالک، ابو عبدالله جمال الدين محمد بن عبدالله بن مالك طائى جيانى (۶۷۲-۶۰۰ق)، نحوى، لغوى، اديب و ناظم عصر موحدون در اندلس و اواخر عصر ايوبيان و اوایل عصر ممالیک در مصر بود.
^۶ - شرح ابن مالک على اصول المنار.
^۷ - نهاية المحتاج شرح المنهاج ج ۶ ص ۴۴۳

(هزل قصد لفظ بدون معنای آن است)

امام ابن تیمیه^۱ -رحمه الله- این تعریف احناف را تایید نموده میگوید: «الهزل مأرید به غیر ماوضع له اللفظ من معنی»^۲

(هزل کلمه‌ای است که، چیزی از آن اراده شود لفظ برای آن معنی وضع نشده باشد.)

اما معنای اصطلاحی که جمهور فقهاء که برای هزل بیان کرده اند عبارت است از: «هو ان یراد بالشیء مالم یوضع له»^۳

(هزل عبارت از این است که از یک لکمه چیزی اراده شود که برای آن وضع نشده باشد.)

تعریف فوق را اکثر اهل اصول اختیار نموده، ودقیق ترین تعریفی که به مراد اصلی برسد همین است.^۴

همچنان از اکثر علماء نقل شده میگویند: «الهازل غیر قاصد لمعنی ما هزل به»^۵

(هازل شخصی است که، مقصود وی معنای حقیقی کلمه هزل نباشد.)

مطلب سوم: استعمال لفظ هزل در قرآن کریم

هزل در قرآن کریم فقط در یک آیت آمده است: الله متعال در مورد قرآن کریم می فرماید: { إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ

^۱ - احمد بن عبدالحلیم بن تیمیه حرانی معروف به ابن تیمیه (۱۰ ربیع الاول ۶۶۱- ۲۰ ذیقعده ۷۲۸) عالم الهیات، حدیث و فقه، فیلسوف و اخترشناس بود. او را با القابی چون شیخ السلام، مفسر، رجالی، مفتی و ادیب یاد کرده‌اند.

^۲ - ابن تیمیه، مجموعه فتاوی ابن تیمیه، مجمع الملك فهد، المدينة، العربية السعودية ۲۰۰۴م. ج ۶ ص ۶۲

^۳ - البخاری، علاء الدین، عبدالعزیز بن أحمد بن محمد، كشف الأسرار عن أصول فخر الإسلام، ج ۴ ص ۴۹۶ الناشر: دار الكتب العلمية، بیروت ۱۴۱۸هـ

^۴ - ابن الساعاتی محمود بن عبدالرحمن، شرح بديع النظام ص ۸۶۸

^۵ - أعلام الموقعين عن رب العالمين ج ۳ ص ۱۲۳

* وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ^۱

(مسلماً قرآن سخن فیصله بخشی است. و سخن گزافه نبوده و شوخی نمی باشد.)

یعنی قرآن کریم که خیر و شرّ، و خوب و بد، و حقّ و باطل را از هم جدا می سازد، و یگانه وسیله راه تشخیص حقائق از اوهام، و دیانت‌های آسمانی از خرافه های زمینی است و این کتاب چیز حق، جدّی و قطعی است و شوخی و مزاح نیست و وقتیکه ما به تفسیر این آیت رجوع کنیم، در خواهیم یافت که، معنای آن با معانی لغوی ذکر شده همخوانی دارد، از قبیل: لعب، ضد الجد، باطل، ضعف الکلام، وغیره، طبری^۲ -رحمه الله- از قتاده^۳ در مورد آیه مبارکه فوق چنین نقل می کند: « و ما هو بالهزل ای وما هو باللعب ولا الباطل^۴ »

(قرآن کریم هزل نیست یعنی نه بازیچه است و نه باطل)

همچنان در تفسیر «النسفی» در تفسیر آیه {وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ} را عین مفهوم را بیان نموده است و گفته است که هزل نبودن قرآن کریم به این معنا است که تمام آیات آن جدی و حقیقی است و هیچ چیز باطل در آن وجود ندارد.^۵

بنا بر این مفهوم هزل در آیت مذکور قرآن کریم بیانگر این است که قرآن هزل، شوخی و مزاح نیست و کلام جدی پروردگار است؛ چنانچه الله متعال در جای دیگر گفته است: ﴿وَكَذَّبَ بِهٖ قَوْمُكَ وَهُوَ الْحَقُّ قُلْ لَسْتُ

^۱ - سوره طارق آیه: ۱۴

^۲ - ابن جریر طبری: محمد بن جریر بن یزید (۲۲۴-۳۱۰ ه = ۸۳۹-۹۲۳ م) مشهور به ابن جریر طبری، ابو جعفر: مؤرخ، مفسر، امام، در آمل طبرستان چشم به جهان گشود برای طلب علم (حدیث) به عراق، شام و مصر سفر نمود و از خلق کثیر شنید، قرآن را از علی العباس بن ولید و در مصر از یونس بن عبد الاعلی و غیره خواند... در بغداد متوطن شد و در همانجا وفات یافت، از تصانیف مشهورش: تاریخ طبری، و تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن. زرکلی، الأعلام، ج ۶ ص ۶۹

^۳ - قتاده بن دعامة بن قتاده بن عزیز دوسی که کنیه اش ابو الخطاب البصری می باشد، امام احمد بن حنبل رحمه الله می گوید: قتاده رحمه الله عالم به تفسیر قرآن کریم و عالم به اختلاف فقها بوده است، امام قتاده رحمه الله در سال (۱۱۸ ه) در اثر طاعون وفات نموده است، نگاه: تقریب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، ص ۴۵۳؛ و طبقات المفسرین، امام داودی، ج ۲، ص ۴۷.

^۴ - طبری، ابو جعفر محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دارالمعرفة، چاپ اول، ۱۴۱۲ ق. ج ۲۴ ص ۳۶۲

^۵ - النسفی، أبو البرکات عبد الله بن أحمد بن محمود، تفسیر النسفی ج ۴ ص ۳۴۸ دار النشر: دار النفائس - بیروت ۲۰۰۵

ترجمه: و قوم تو قرآن را تکذیب نمودند، حال آنکه قرآن حق است و هیچ شکی در آن نیست، و هیچ تردیدی به آن راه ندارد.

مطلب چهارم: استعمال لفظ هزل در احادیث نبوی

لفظ هزل و مشتقات آن در موارد متعددی در حدیث وارد گردیده است که چند مورد آن قرار ذیل است:

١- عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - عَنِ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - : أَنَّهُ كَانَ يَدْعُو: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي خَطِيئَتِي وَجَهْلِي، وَإِسْرَافِي فِي أَمْرِي، وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي هَزْلِي وَجِدِّي، وَخَطَايَايَ وَعَمْدِي، وَكُلُّ ذَلِكَ عِنْدِي»^٢

(از ابو موسی اشعری - رضی الله عنه - روایت است که نبی اکرم - صلی الله علیه وسلم - چنین دعا می فرمود: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي خَطِيئَتِي وَجَهْلِي، وَإِسْرَافِي فِي أَمْرِي، وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي هَزْلِي وَجِدِّي، وَخَطَايَايَ وَعَمْدِي، وَكُلُّ ذَلِكَ عِنْدِي». یعنی خدایا! گناهام، نادانی هایم، زیاده روی هایم را در کارها، و چیزهایی را که تو بهتر از من می دانی، مغفرت کن. خدایا! شوخی ها، جدی ها و گناهان سهوی و عمدی مرا ببخشای. چرا که همه این کارها را مرتکب شده ام.)

٢- عن عبد الله بن مسعود-رضي الله أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال : « ألا وإياكم وروايا الكذب ، فإن الكذب لا يصلح بالجد ولا بالهزل^٣

(از عبدالله ابن مسعود - رضی الله عنه - روایت است که نبی اکرم - صلی الله علیه وسلم - گفت: با خبر! از روایت های دروغ پرهیز کنید زیرا دروغ نه به جدیت می آرد و نه به مزاح و شوخی)

^١ سوره انعام آیه ٦٦

^٢ بخاری، محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي، صحيح البخاري، الجامع المسند الصحيح المختصر من أمور رسول الله صلى الله عليه وسلم وسننه وأيامه، المحقق: محمد زهير بن ناصر الناصر، دار طوق النجاة، الطبعة: الأولى، ١٤٢٢ هـ. شماره حدیث: ٦٣٩٩

^٣ - القزويني، ابو عبدالله محمد بن يزيد، سنن ابن ماجه باب اجتناب البدع والجدل، ج ١ ص ١٨ الناشر: دار الفكر - بيروت

۳- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: " ثَلَاثٌ جُدُّهُنَّ جِدٌّ وَهَزْلُهُنَّ جِدٌّ: الطَّلَاقُ، وَالنِّكَاحُ، وَالرَّجْعَةُ^۱

(از ابوهریره - رضي الله عنه - روایت است که نبی اکرم - صلی الله علیه وسلم - گفت: سه چیز است که شوخی و جدي در آنها، جدي است: نکاح، طلاق و رجوع کردن.)

۴- عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «عُذِّبَتْ امْرَأَةٌ فِي هِرَّةٍ سَجَنَتْهَا حَتَّى مَاتَتْ فَدَخَلَتْ النَّارَ فِيهَا: لَا هِيَ أَطْعَمَتْهَا وَسَقَتْهَا إِذْ هِيَ حَبَسَتْهَا وَلَا هِيَ تَرَكَتْهَا تَأْكُلُ مِنْ خَشَاشِ الْأَرْضِ حَتَّى مَاتَتْ هَزْلاً^۲

(از ابن عمر - رضي الله عنهما - روایت است که پیامبر - صلی الله علیه وسلم - فرمود: زنی بخاطر گربه ای که زندانی کرد تا مرد؛ به آتش داخل گردید، و عذاب شد، او نه خود غذا و آب به گربه داد، و نه رهایش کرد که از گیاهان زمین بخورد تا آنکه از لاغری مرد.)

۵- در حدیث دیگری از عبدالله بن عباس - رضي الله عنهما - در حدیث رمل در طواف کعبه از مشرکین حکایت کرده است که، آنها گفتند: (إِنْ مُحَمَّدًا وَأَصْحَابَهُ لَا يَسْتَطِيعُونَ أَنْ يَطُوفُوا بِالْبَيْتِ مِنَ الْهَزَالِ)^۳

(بی تردید محمد و اصحاب او توانایی طواف کردن در اطراف کعبه را بخاطر ضعیفی شان ندارند.)

یعنی اینجا هزل به معنای ضعف جسمی آمده است.)

در این دو حدیث کلمه هزل به معنای لاغری آمده و قبلاً بیان گردید، یکی از معانی آن در لغت لاغری است.

^۱ - الحاكم، النيسابوري أبو عبدالله، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، ج ۲ ص ۲۱۶ حدیث نمبر (۲۸۰۰) الناشر: دار الکتب العلمیة، بیروت، الطبعة الأولى، ۱۴۱۱هـ. (حاکم این حدیث را صحیح الاسناد گفته و ذهبی چنین تعلیق کرده است: فیہ لین. التلخیص للذهبی. ۲۸۰۰)

^۲ - نيسابوري، أبو الحسين مسلم بن الحجاج، صحیح مسلم، دار الجیل بیروت. ج ۸ ص ۳۵ حدیث نمبر (۶۸۴۵)

^۳ - البستی ابوحاتم، محمد بن حبان بن أحمد، صحیح ابن حبان، ج ۹ ص ۱۵۳ حدیث نمبر (۳۸۴۵) الناشر: مؤسسة الرسالة، بیروت، ۱۴۱۴هـ

مبحث دوم: تعریف الفاظ مرتبط به هزل و فرق میان آن ها

بعض کلمات دیگر وجود دارد که از لحاظ معنا و مفهوم با هزل ارتباط دارند و در این مبحث تعریف و

فرق آن ها با هزل بیان می گردد:

مطلب اول: لهو و لعب

الف: مفهوم لهو

کلمه لهو عبارت از آن چیزی است که انسان را از آنچه که برای او لازم و مهم است باز میدارد. لهوت بکذا- و لهیت عن کذا- هر دو عبارت یعنی با لهو از آن کار باز ماندم.^۱

ب: مفهوم لعب

لعب در لغت به معنای بازی، هر کلام و فعل بیهوده و بی فایده است، درست همان طوری که گفته می شود: «لکل من عمل عملا لایجدی علیه نفعاً، إنما أنت لاعب» (هر شخصی که کاری را انجام دهد که منفعت بر آن مرتب نباشد، میگویند: تو بازی می کنی) و همچنان میگویند: لعب فلان. یعنی وقتی که کار وی هدفمند نبوده و متوجه به مقصد صحیح نباشد، میگوید: «لعب فلان» یعنی فلانی بازی گوشی کرد.^۲

راغب اصفهانی-رحمه الله- می نویسد: لعب بمعنی بازی از ریشه لعاب که همان بزاق و آب دهان است گرفته شده، فعل آن- لعب یلعب لعبا- است یعنی بزاق دهانش جاری شد، اما- لعب فلان- با کسره حرف (ع) در موقعی است که کسی کاری را بدون قصد و هدف و مقصد صحیحی انجام دهد، مضارعش- یلعب و مصدرش- لعبا- است.^۳

واژه های- لعب- لهو- لغو- که غالباً آنها را بیهوده معنی میکنند از مترادفاتی است که هر کدام معانی

^۱ - راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن ج ۴ ص ۱۳۵ لسان العرب ج ۱۱ ص ۹۹۶

^۲ - ابن منظور، لسان العرب ج ۱ ص ۷۳۹

^۳ - راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن ج ۴ ص ۱۳۵

لطیف و دقیقی مخصوص بخود دارد.^۱ چنانچه الله متعال در قرآن کریم زنده گی دنیا را لهو و لعب خوانده و می فرماید: (وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ)^۲

ترجمه: و زندگی این دنیا جز سرگرمی و بازیچه نیست، و زندگی جهان آخرت زندگی (راستین) است اگر می دانستند.

در روایتی که از رسول الله -صلی الله علیه وسلم- نقل شده است معلوم می گردد که لعب ضد جدیت است: «لَا يَأْخُذَنَّ أَحَدُكُمْ مَتَاعَ أَخِيهِ لِأَعْبًا وَلَا جَادًا وَمَنْ أَخَذَ عَصَا أَخِيهِ فَلْيُرُدَّهَا»^۳

ترجمه: هیچ یکی از شما، مال برادر خود را از روی بازی و یا هم جدی نگیرد، و کسی که گرفته باشد باید آن را واپس کند.

ج: فرق میان لهو و لعب با هزل

در بین الفاظ (هزل، لهو و لعب) در اکثر موارد اتحاد وجود دارد، اگرچه گاهی بعضی از این الفاظ در معنای بیشتر از دیگرش جدا می شود، میان آنها مشترکات زیادی وجود دارد، ابن منظور-رحمه الله- لهو و لعب و هزل را از یک وادی شمرده و مشترکات ذیل را بیان کرده است^۴:

۱- این الفاظ باهم در یک رابطه متحد می شوند، و آن عبارت از ضعف اقوال و افعال صادر شده و عدم جدیت آنها است.

۲- الفاظ فوق الذکر با هزل هم معنا استند، زیرا این الفاظ گاهی طوری استفاده می شوند، مقصود هستند اما اثری ندارند.

^۱ - همان منبع

^۲ - سوره عنکبوت آیه: ۶۴

^۳ - السجستانی، أبو داود سلیمان بن الأشعث ، سنن أبي داود، حدیث نمبر (۵۰۰۵) الناشر: دار الكتاب العربي بیروت. (منذری این حدیث را در صحیح الترغیب و الترهیب به شماره (۲۸۰۸) صحیح گفته است.

^۴ - لسان العرب ج ۱۱ ص ۹۹۶

۳- این الفاظ ظاهرا دلالت بر چیزی می کنند که، در باطن خلاف آن است.

اما بعض علماء قایل به فرق میان این کلمات می باشند، چنانچه امام نووی^۱-رحمه الله- گفته است: در عرف استعمال لفظ هزل مختص به کلام است، ولعب در اقوال و افعال جاری می گردد.^۲

همچنان شربینی^۳-رحمه الله- اهل لغت می گویند: هزل قصد لفظ بدون معنای آن است، اما در لعب قصد و اراده وجود دارد.^۴

مطلب دوم: مزاح و هزو

الف: مفهوم مزاح: مزاح در لغت ضد و نقیض جدیت را گفته می شود و مراد از قول یا فعلی است که یک شخص به هدف خوشحالی دیگران انجام می دهد.^۵

ب: مفهوم هزو یا استهزاء: استهزاء در لغت از ریشه هزو یا هزه گرفته شده و به معنای مسخره کردن است، راغب اصفهانی-رحمه الله- می نویسد: هزه- مزاح و شوخی آرام و پنهانی و مزاحی را گفته می شود که سبک باشد و استهزاء: طلب ریشخند و تمسخر هر چند که به فرو رفتن در اینگونه عادات زشت تعبیر میشود مثل

^۱ امام نووی: یحیی بن شرف بن نووی دمشقی معروف به محی الدین و ابوزکریا است. او فقیه زاهد و محدث و حافظ بود، استاد شافعی ها و ستون مذهب شافعی است. تألیفاتی در فقه و حدیث و لغت دارد، از مشهورترین کتاب هایش المجموع شرح المذهب، ریاض الصالحین، شرح صحیح مسلم، تهذیب الاسماء و اللغات می باشد. نووی در سال ۶۷۶ هجری وفات کرد. ابن سبکی، طبقات الشافعیة الكبرى، ج ۴، ص ۴۷۱. معجم المؤلفین (۹۸/۴).

^۲ نووی، محیی الدین یحیی بن شرف بن مری، المنهاج شرح النووی علی مسلم، الرياض-السعودیة، بیت الأفكار الدولية، ب.ت ج ۴ ص ۴۱۱

^۳ محمد بن احمد شربینی فقیه مشهور شافعی مشهور به الخطیب الشربینی است، او در سال ۹۷۷ هجری تولد شده و در سال ۱۵۷۰ میلادی وفات کرده است، مغنی المحتاج إلى معرفة معانی الفاظ المنهاج از تالیفات مشهوری دیگر وی می باشد. الکحالة، عمر بن رضا بن محمد راغب بن عبد الغنی (المتوفی: ۱۴۰۸ هـ)، معجم المؤلفین، الناشر: مكتبة المثنی - بیروت، دار إحياء التراث العربی بیروت ج ۸ ص ۲۶۹.

^۴ شربینی، شمس الدین محمد بن أحمد الخطیب الشافعی، (ب.ت). مغنی المحتاج إلى معرفة أَلْفَاظِ المنهاج، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ج ۳ ص ۲۸۸

^۵ ابن منظور، لسان العرب ج ۲ ص ۵۹۳

استجابة که پاسخ خواستن است هر چند مانند اجابه یا جواب دادن به کار می‌رود.^۱ چنانچه در قرآن کریم آمده است: (وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ)^۲

ترجمه: و هرگاه با کسانی که ایمان آورده اند روبرو شوند، می‌گویند: ما ایمان آورده ایم، و چون با شیطان های خود خلوت گزینند، می‌گویند: ما با شما هستیم، بی‌گمان ما مسخره کنندگان هستیم.

لفظ هزو با کلمه لعب مرادف هم آمده است چنانچه الله متعال می‌فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوًا وَلَعِبًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ^۳

ترجمه: ای مسلمانان دوست مگیرید کسانی را که تمسخر و بازی گرفته اند دین شما را از کسانی که داده شده ایشانرا کتاب پیش از شما و نه سائر کافران را و بترسید از خدا اگر مومن هستید.

وهمچنان می‌فرماید: (وَلَكِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ)^۴

ترجمه: و اگر سؤال کنی ایشان را گویند جز این نیست که ما در هزل شروع می‌نمودیم و بازی میکردیم بگو آیا بخدا و آیت‌های او و پیغمبر او تمسخر میکردید.

ج: فرق میان مزاح و هزو با هزل

تعریف هزل بیان گردید و از آنچه در مورد مزاح و هزو بیان گردید معلوم می‌شود که مزاح مثل هزل بوده اطلاق بر کلامی می‌شود که مخالف جدیت و به کاری اطلاق می‌شود که کدام فایده و نتیجه مثبت نداشته باشد، بعضی‌ها می‌گویند: هزل تقاضای تواضع هازل را می‌کند، و مزاح تقاضای آن را ندارد، اما در مجموع اشتراک میان هزل، لعب، مزاح و استهزاء، غالباً به اعتبار معنای عام مشترک استند، اما گاهی بعضی آنها از معنای

^۱ - راغب، مفردات الفاظ القرآن، ج ۴ ص: ۵۱۹

^۲ - سوره بقره آیه: ۱۵

^۳ - سوره مائده آیه: ۵۷

^۴ - سوره توبه آیه: ۶۵

بعض شان جدا می شوند، اگرچه فقهاء صورت های مترادف آنها را در کتب خود نوشته اند، اما در نصوص قرآن و سنت، گاهی این الفاظ مرادف هم آمده اند و گاهی از معنای یکدیگر جدا شده اند.

مطلب سوم: بیان حقیقت و مجاز و ارتباط آن ها با هزل

به خاطر اینکه کلام انسان خالی از دو حالت نیست یا حقیقت و یا مجاز و هزل نیز به این موارد ارتباط دارد، در این مطلب روی آن بحث می شود:

الف: تعریف حقیقت: استعمال لفظ در موضوع له حقیقت است چنانچه ابن اثیر^۱ -رحمه الله- حقیقت را چنین تعریف نموده است: «الحقیقة فهي اللفظ الدال علی موضوعه الأصلي»^۲

ترجمه: حقیقت لفظی است که، دلالت بر لفظ اصلی موضوع له داشته باشد.

ب: تعریف مجاز

استعمال لفظ را در غیر معنای موضوع له با قرینه، «مجاز» می گویند؛ برای مثال، استعمال لفظ «اسد» در معنای « حیوان درنده خاص»، حقیقت و استعمال آن با قرینه در معنای «مرد شجاع»، مجاز است، چنانچه ابن اثیر-رحمه الله- نوشته است: «المجاز هو ما أريد به غير المعنى الموضوع له في أصل اللغة»^۳

ترجمه: و مجاز لفظی را گفته می شود که بر چیزی غیر موضوع له دلالت نماید.

بنا بر این استعمال لفظ در موضوع له حقیقت است، و در غیر موضوع له که، مناسبت با موضوع له داشته باشد، مجاز است و اگر مناسبت نداشته باشد غلط است. به طور مثال: کلمه «قمر» وضع شده برای سیاره ای

^۱ - ابن الأثیر، ابوالسعادات مجد الدین مبارک بن محمد شبیبانی موصلی (۵۴۴-۶۰۶ق) النهاية في غريب الحديث والأثر، ج ۳، ص ۲۱۶، دارالکتب العلمیه، بیروت، لبنان. ابن اثیر علی ابن ابی الکریم در سال ۵۵۵ هج منقطه جزیر از توابع شهر موصل دیده به جهان گشود و در سال ۶۳۲ هج در موصل از دنیا رفت. «به نقل از ذهبی، شمس الدین محمد، سیر اعلام النبلاء، به کوشش بشّار عوّاد معروف و محیی هلال السرحان، بیروت، ۱۴۰۴ق/۱۹۸۴م، ص ۱۱۲.

^۲ - الموصلی، أبو الفتح ضیاء الدین نصرالله بن محمد، المثل السائر في أدب الكاتب والشاعر ج ۱ ص ۷۴ المكتبة العصرية بیروت، ۱۹۹۵

^۳ - الموصلی، أبو الفتح ضیاء الدین نصرالله بن محمد، المثل السائر في أدب الكاتب والشاعر ج ۱ ص ۷۴ المكتبة العصرية بیروت، ۱۹۹۵

آسمانی که شب‌ها در صفحه درکنار آسمان روشنی می‌کند. هرگاه به همین معنی استعمال شود، می‌گویند «حقیقت» است. و اگر به زنی به جهت زیبایی اش ماه اطلاق شود، این کلمه در غیر معنای حقیقی و موضوع له خود به کار رفته، و «مجاز» است، و اگر به درختی اطلاق گردد، «غلط» است.^۱

ج: نوع رابطه میان هزل، حقیقت و مجاز

حالا دیده شود، که معنای هزل نه در تعریف حقیقت صدق می‌کند و نه در تعریف مجاز، اما گاهی هزل حقیقت است گاهی هم مجاز، زیرا این به نیت شخص هازل ارتباط دارد که، مراد از کلمه ای که استفاده کرده چه بوده است، اما بالای هزل هیچ حکمی مرتب نمی‌گردد، برخلاف حقیقت و مجاز، بنا بر این اگر از لفظ استعمال شده هیچ اراده ای وجود نداشته باشد، هزل است زیرا هزل در مقابل جد است، و حقیقت، مجاز، کنایه و تشبیه در جد داخل می‌باشند، چون هزل ضد جد است، وجد گاهی حقیقت است و گاهی مجاز، اما هزل نه حقیقت است و نه مجاز بلکه ضد آن است.^۲

مبحث سوم: انواع هزل و حکم آن از نظر اسلام

هزل دارای انواع مختلف است و آن را در یک تقسیم عمومی می‌توان به دو بخش تقسیم کرد: هزل مشروع و هزل غیر مشروع که در این مبحث روی آن بحث می‌شود:

مطلب اول: تاکید بر صدق و راستی در اسلام

یکی از ویژه گی های اخلاق اسلامی صدق و راستی است، زیرا الله متعال هرآنچه که در این کائنات وجود دارد آنها را به حق پدید آورده است، و خواست الله متعال از بنده گانش این است که، زنده گی خود را به

^۱ - سکاکی، یوسف بن ابی بکر، بحث حقیقت و مجاز، ناشر دارالکتب العلمیه، بیروت، سال نشر: ۱۴۲۰ ق

^۲ - النسفی، حافظ الدین أبو البرکات عبدالله بن أحمد بن محمود، کشف الاسرار علی اصول المنار، دارالکتب العلمیه بیروت ۲۰۱۵/م ج ۴

صداقت و راستی استوار نمایند، و بجز حق و راستی چیزی نگویند، این دقیق همان چیزی است که، عقل تقاضای آن را دارد، عقل کذب را قبیح می‌پندارد، زیرا دروغ و غیر حق نه فایده‌ای را به وجود می‌آورد و نه مانع ضرری می‌گردد، عقل انسان را به سوی انجام کاری دعوت می‌کند که، مستحسن بوده و از انسان را از کار نا پسند ممانعت می‌کند.^۱ الله متعال به بندگان خویش تاکید می‌کند با صادقین و راستگویان یکجا باشند چنانچه فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾^۲.

ترجمه: ای اهل ایمان، از خداوند پروا کنید و با مردان راستگوی با ایمان بیوندید.

امام ابن کثیر^۳ -رحمه الله- در تفسیر این آیه می‌نویسد: «أَيُّ: اصْدُقُوا وَالزَّمُوا الصِّدْقَ تَكُونُوا مَعَ أَهْلِهِ، وَتَنْجُوا مِنَ الْمَهَالِكِ، وَيَجْعَلُ لَكُمْ فَرْجًا مِنْ أُمُورِكُمْ وَمَخْرَجًا»^۴.

ترجمه: یعنی راست بگوئید و صداقت را برخورد لازم بگردانید شما با اهل آن می‌باشید و از هلاکت‌ها نجات می‌یابید و خداوند به وسیله صدق برایتان گشایش و راه برون رفت قرار می‌دهد.

از آیات فوق اینطور نتیجه گرفته میشود که خداوند انبیای کرام را به صفت صداقت توصیف کرده است، انبیاء در زندگی ما مسلمانان الگو هستند باید ما نیز از آنها پیروی کنیم و در تمام عرصه‌های زندگی خود از صداقت کار بگیریم، و بخاطریکه الله تعالی برای صادقین بهشت را وعده داده است.

صدق و راستی و پرهیز از هزل و شوخی بی‌جا و بی‌مورد نتایج مثبت زیاد دارد که باعث می‌شود عوامل فساد از بین بروند قسمی که در «موسوعة الاخلاق» نوشته است: «فمن ابرز آثار الصدق على صاحبه و افراد

^۱ - غزالی، محمد، خلق المسلم ص ۳۵

^۲ سوره توبه آیه ۱۱۹.

^۳ ابن کثیر: امام حافظ عمادالدین، ابوالفداء، اسماعیل بن عمر بن کثیر بن ضوء بن کثیر بن زرع، البصری، الدمشقی الشافعی، وقول راجح این است که تولد آن در سال ۷۰۰هـ بوده و وفات آن در در دمشق در ماه شعبان سال ۷۷هـ می‌باشد. پدر وی ابوحفص عمر یکی از جمله‌های علمای برجسته‌ی منطقه خود در (بصری) بود و امام خطیب در منطقه خود بود و قتی‌که پدرش وفات نمود عمر وی سه سال داشت ابن کثیر به دمشق رفت و تحصیل علوم پرداخت و سن اش خورد بود که قرآن کریم را حفظ کرد. و کتب فقه، حدیث، تفسیر، تاریخ و لغت را فراگرفت. الاعلام للزرکلی (ج ۱ ص ۳۰۸).

^۴ ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، (ج ۴ ص ۲۳۰).

المجتمع سلامة المعتقد، و البذل و التضحية لنصرة الدين، و الهمة العالية، و تلافى التقصير و استدراك التفريط، و حب الصالحين و صحبة الصادقين، و الثبات على الاستقامة، و حصول البركة فى المعاملات و الوفاء بالعهود^١.

ترجمه: از بارزترین آثار صداقت و راستی بر صاحب آن و همچنان بر افراد جامعه، سلامت اعتقاد، قربانی و فداکاری در راه نصرت دین، کسب همت عالی، تلافی کردن کوتاهی و تفريط، محبت صالحین و همراهی صادقین، ثبات و ایستادگی در راه راست، حصول برکت در معاملات و وفاء به معاهدات و پیمان ها است.

مطلب دوم: هزل مشروع و آداب آن

مزاح و هزل در اصل مباح می باشد مگر اینکه در آن کار خلاف شریعت صورت گیرد و دین اسلام بازی و سرگرمی مباح را منع نمی کند. پیامبر صلی الله علیه وسلم با یارانش شوخی می نمود ولی جز راست چیزی نمی گفت. چنانچه در روایتی آمده است:

عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَسْتَحْمِلُهُ، فَقَالَ: «أَنَا حَامِلُكَ عَلَى وَكْدٍ نَاقَةٍ»، قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا أَصْنَعُ بِوَكْدِ نَاقَةٍ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «وَهَلْ تَلِدُ الْإِبِلَ إِلَّا النُّوقُ»^٢

ترجمه و مفهوم حدیث: از انس -رضی الله عنه- روایت است که روزی مردی نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و عرض کرد: یا رسول الله، مرا مرکبی بده. (شتری برای سوار شدن می خواست) پیامبر صلی الله علیه وسلم به شوخی فرمود: ترا بر بچه ی یک ناقه (ماده شتر) سوار خواهیم کرد. آن مرد گمان کرد که منظور از بچه ی شتر، شتری کم سن و ضعیف می باشد و توان حمل او را ندارد و گفت: ولی من بچه شتر را چه کار کنم؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: مگر شتر جز از ناقه (شتر ماده) متولد می شود؟.

برخی آداب که هنگام شوخی و مزاح باید رعایت نمود، موارد زیر می باشند:

راستگویی در شوخی و مزاح: مسلمان در همه حال و در شوخی هایش نیز از دروغ گفتن دوری می

^١ مجموعه من الباحثین بإشراف عبد القادر السقاف، موسوعة الأخلاق الإسلامية، (ج ١ ص ٨٠٠-٨٠٢).

^٢ -ترمذی، الجامع الصحیح (٣٥٧/٤، رقم ١٩٩١) وقال: حسن صحیح غریب

نماید. پیامبر صلی الله علیه وسلم از گفتن دروغ و سخنی که شخص به حقیقت آن شک دارد، به عنوان شوخی بسیار برحذر داشته و می فرماید: **دع ما یریک إلی ما لا یریک فإن الصدق طمأنینة، والکذب ریبة**^۱.

ترجمه: بگذار آنچه‌ی را که ترا به شک می اندازد و عمل کن به آن چیز که ترا به شک نمی اندازد، یقیناً صدق و راستی باعث ایجاد اطمینان می گردد و دروغ گفتن شک و تردید را به بار می آورد.

۱- پرهیز از شوخی با سلاح: ترساندن دیگران و نشانه گرفتن اسلحه بر آنان حتی به عنوان شوخی برای یک مسلمان جایز نیست و ممکن است شیطان فرد را وسوسه نموده و او را به آسیب رساندن به دوستش ترغیب کند. پیامبر صلی الله علیه وسلم در این باره می فرماید: «من حمل علینا السلاح فلیس منا»^۲

ترجمه: آنکه بر (کسی از) ما اسلحه بکشد، از ما نیست.

مسلمان بر برادرش دست بلند نموده و شوخی دستی نمی کند؛ چرا که این عمل از احترام میان آنان کاسته و احتمال دارد به دشمنی و دلخوری بیانجامد.

۱- پرهیز از شوخی در مورد مسائل دینی: مسلمان دینش را محترم شمرده و شعائر آن را گرامی می دارد و در نتیجه از بازی و مزاحی که احتمال وجود استهزاء به خداوند عزوجل، ملائکه، پیامبران و سایر شعائر اسلامی باشد بشدت دوری می جوید. بنا بر این هرگاه هزل و مزاح در مورد دین الله، پیامبر، دین، ملائکه و آیات و احکام الهی باشد، این گونه هزل غیر مشروع است زیرا چنین هزل و مزاح کفر محسوب می شود و فرد را به ورطه‌ی ارتداد می کشاند و این عادت مشرکان و کفار است چنانچه الله متعال می فرماید: **(وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ * لَا تَعْتَدُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ)**^۳

^۱ - ترمذی، ابو عیسی محمد بن عیسی، سنن الترمذی، (حکم حدیث: ترمذی گفت این و هذا حدیث حسن صحیح است، شماره حدیث ۲۵۱۸). تحقیق: احمد شاکر، کتاب: صفة القيامة والرفاق والورع عن رسول الله (ص)، باب: منه.

^۲ - صحیح البخاری، کتاب الفتن، باب قول النبی صلی الله علیه وسلم من حمل علینا السلاح فلیس منا. شماره حدیث: ۷۰۷۰

^۳ - سوره توبه آیات ۶۶ و ۶۵

ترجمه: و اگر از آنان بپرسی، می گویند: بازی و شوخی می کردیم بگو: آیا به خدا و آیات او و پیامبرش مسخره می کردید. عذر نیاورید، به راستی شما پس از ایمانتان کافر شده اید.

بنا بر صراحت این آیت استهزا و مسخره از دین به بهانه‌ی این که صرفاً شوخی و مزاح است توجیه‌پذیر نیست و کفر محسوب می‌شود. در این گونه موارد بسیاری از انسان‌ها از یک امر بسیار مهم غفلت می‌ورزند و نمی‌دانند که استهزاء به دین خدا چه بصورت جدی و چه بصورت مزاح و شوخی، کفر است و انسان را از دایره دین خارج می‌نماید ابن قدامه-رحمه الله- گفته است کسی که خدا را دشنام دهد چه از روی جد و چه از روی شوخی، و مزاح، مرتکب کفر شده است همچنین است استهزاء به خدا و به آیات خدا و به پیامبران خدا و کتابهای آسمانی.^۱

مطلب سوم: هزل غیر مشروع و نمونه های آن

با توجه به روایات صحیح و دیدگاه های علمای اسلام هزل و مزاح غیر مشروع نمونه های زیادی دارد که برخی آن‌ها در ذیل بیان می‌گردد و خلاصه اینکه هر گونه هزل و مزاح که با اصول شریعت اسلامی در تضاد باشد و در آن تمسخر دیگران باشد ممنوع است که در ذیل به برخی نمونه های آن اشاره می‌شود:

۲- هرگاه در هزل و مزاح مسخره کردن دیگران باشد: این گونه هزل غیر مشروع است زیرا این کار حرام و از گناهان کبیره است، چنانچه خداوند متعال می‌فرماید: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ} ^۲

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید مسخره نکنند گروهی از قوم و گروهی دیگر؛ چه بسا نزد الله گروه مسخره شونده بهتر باشد. و همچنین گروهی از زنان، زنان دیگر را مسخره نکند. (چون این مساله بین زنان بیشتر رواج دارد) چه بسا زنانی که مورد تمسخر قرار گرفته‌اند بهتر از آنان باشند.

۳- هزل و مزاح که در آن دروغ باشد: این گونه هزل غیر مشروع است زیرا دروغ گفتن در جامعه عامل مفاسد زیادی همچون از بین رفتن اعتماد، جنگ و نزاع میان مردم و دها مفسده دیگر از جمله نفاق

^۱- ابن قدامه، المغنی ج ۱۲ ص ۲۹۸.

^۲- سوره حجرات آیه ۱۱

است، چنانچه پیامبر اسلام -صلی الله علیه وسلم- دروغ را نشانه نفاق گفته و می فرماید: عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - قَالَ: «آيَةُ الْمُنَافِقِ ثَلَاثٌ: إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ، وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ، وَإِذَا أُؤْتِمِنَ خَانَ»^۱.

ترجمه: از ابوهریره - رضي الله عنه - روایت است که نبی اکرم - صلی الله علیه وسلم - فرمود: «نشانه منافق، سه چیز است: اول اینکه در صحبت های خود، دروغ می گوید. دوم اینکه خلاف وعده، عمل می کند. سوم اینکه در امانت، خیانت می کند.

۴- هرگاه هزل و مزاح باعث ترساندن و رعب و وحشت دیگران شود: این گونه هزل نیز غیر مشروع است

زیرا رسول الله -صلی الله علیه وسلم- فرموده اند: «لَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يُرَوِّعَ مُسْلِمًا»^۲

ترجمه: حلال نیست برای یک مسلمان که برادر مسلمانش را بترساند.

شکی نیست که این چنین شوخی هایی در جامعه ی ما بسیار رواج دارد. با انواع و اقسام وسایل و اسباب بازی ها از مارهای مصنوعی گرفته تا ماسک های بسیار زشت و حتی داستان های ترسناک باعث ترس کسی می شوند و می گویند قصدمان شوخی است، اما غافل از فشارهای جسمی، روحی و عصبی که به آن فرد وارد می شود و ممکن است حتی باعث بیماری فرد شود.

۵- هرگاه هزل و مزاح سبب گرفتن حق دیگران شود: این گونه هزل غیر مشروع است زیرا از رسول الله

-صلی الله علیه وسلم- نقل شده است که فرموده اند: «لَا يَأْخُذَنَّ أَحَدُكُمْ مَتَاعَ أَخِيهِ لِأَعْبَاءٍ وَلَا جَادًّا

وَمَنْ أَخَذَ عَصَا أَخِيهِ فَلْيُرِدَّهَا»^۳

ترجمه: هیچ یکی از شما، مال برادر خود را از روی بازی و یا هم جدی نگیرد، و کسی که گرفته باشد باید آن را واپس کند.

^۱ صحیح البخاری، شماره حدیث: ۳۳.

^۲ - منذری، صحیح الترغیب و الترهیب، شماره ۲۸۰۵

^۳ - السجستانی، أبو داود سلیمان بن الأشعث، سنن أبي داود، حدیث نمبر (۵۰۰۵) الناشر: دار الكتاب العربي بیروت. (منذری این حدیث را در صحیح الترغیب و الترهیب به شماره (۲۸۰۸) صحیح گفته است.

۶- افراط در هزل و مزاح: افراط در هزل و مزاح نیز غیر مشروع است چنانچه عُبَادَةُ بْنُ الصَّامِتِ (رضی الله عنه) روایت می کند که: (كَانَ الرَّجُلُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) يُطَلِّقُ امْرَأَتَهُ، وَيَقُولُ: كُنْتُ لَاعِبًا، وَيُعْتِقُ مَمْلُوكَهُ، وَيَقُولُ: كُنْتُ لَاعِبًا، وَيَزُوجُ ابْنَتَهُ، وَيَقُولُ: كُنْتُ لَاعِبًا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: ثَلَاثَةٌ مَنْ قَالَهِنَّ لَاعِبًا كُنَّ جَائِزَاتٍ عَلَيْهِ: الْعِتَاقُ، وَالطَّلَاقُ، وَالنِّكَاحُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِي ذَلِكَ {وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا} ۱. ۲

ترجمه: شخصی در زمان پیامبر (صلی الله علیه وسلم) خانم خود را طلاق می داد و می گفت که من شوخی کردم، غلام های خود را آزاد می کرد و می گفت که من شوخی کردم، دختر خود را به ازدواج می داد و می گفت که من شوخی می کردم، پیامبر خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: سه چیز است که کسی آنها را از روی شوخی بگوید؛ بالایش لازم می گردند، "آزاد کردن غلام، طلاق دادن، نکاح کردن" سپس الله متعال این آیه را نازل فرمود: «وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا» (و آیات خداوند را به مسخره نگیرید).

بنا بر این باید مسلمان از کثرت مزاح و هزل پرهیز کند زیرا در حدیث پیامبر - صلی الله علیه وسلم - آمده است که می فرماید: «إِنَّ الْعَبْدَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ مِنْ سَخَطِ اللَّهِ، لَا يُلْقِي لَهَا بَالًا، يَهْوِي بِهَا فِي جَهَنَّمَ»^۳

ترجمه: گاه انسان کلمه ای را بر زبان جاری می کند و مایه خشم خدا می گردد و بوسیله آن در جهنم فرو می افتد.

مطلب چهارم: اقسام هزل به اعتبار ترتیب احکام

هزل به اعتبار آنچه که احکام بالای آن مرتب میگردد و فروعات و صورت های که در آن امکان ظهور هزل وجود دارد واز آن ها هزل ظاهر می گردد، از دید فقهاء احناف سه نوع است: انشاءات، اخبارات و اعتقادات، آنها این تقسیم را چنین تعلیل می نمایند که، در چیزی که هزل واقع میگردد، اگر احداث حکم شرعی باشد، انشاء

^۱ - سوره بقره آیه: ۲۳۱

^۲ - ابن ابی شیبیه، عبد الله بن محمد بن إبراهيم بن عثمان بن خواستي العسبي (المتوفى: ۲۳۵هـ) الكتاب المصنف في الأحاديث والآثار لإكمال يوسف الحوت، مكتبة الرشد - الرياض، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۹، شمار حدث: ۱۸۴۰۶ ج ۴ ص ۱۱۵.

^۳ - صحيح البخاری، شماره حدیث: ۶۴۷۸.

است، و اگر هدف از هزل بیان واقع باشد اخبار است، و اگر هدف احداث حکم شرعی و یا بیان واقع نباشد اعتقاد است.^۱

هزل به اعتبار حکم شرعی را که در پی دارد، بادر نظر داشت اسبابی که در آن هزل صورت میگیرد به دو بخش تقسیم میگردد:

الف: هزل در تصرفات قابل فسخ: آن عبارت از تصرفاتی است که، امکان تاخیر احکام و آثار آن از اسبابش وجود دارد، مثل: تصرفات مالی، از قبیل: بیع، اجاره، مزارعه، مساقات و غیره، در این عقود تصور اتفاق بین عاقدین وجود دارد.^۲

ب: هزل در تصرفات غیر قابل فسخ: و آن که احتمال فسخ آن وجود ندارد، یعنی امکان نقض آن نیست مثلاً فسخ در عتق و نکاح. یعنی در چنین تصرفات فسخ و اقاله صورت نمی گیرد، بعد از اینکه ثابت شد، و احکام آن از اسبابش نیز عقب نمی ماند، هر جا که سبب یافت شد همانجا حکم نیز یافت می گردد، مثل: نکاح، طلاق، رجوع، ایلاء، فی،ظهار، عتاق، عفو، از قصاص، قسم خوردن، نذر کردن و غیره. نکاح به سبب ارتداد فسخ شده می تواند. انواع تصرفاتی که در آن احتمال فسخ وجود ندارد همانطوری که ابن عابدین^۳ - رحمه الله- بیان نموده بر سه نوع تقسیم میگردد:

۱- تصرفاتی که در آن مال وجود ندارد.

۲- تصرفاتی در آن مال به تبع آن ثابت می شود.

۳- تصرفاتی که در آن مال مقصود است.^۴

^۱ - النسفی، کشف الاسرار ج ۴ ص ۳۵۷

^۲ - النسفی، کشف الاسرار ج ۴ ص ۳۵۸

^۳ - ابن عابدین: محمد امین ابن عمر ابن عبدالعزیز عابدین دمشقی متولد ۱۱۹۸ هـ - ۱۷۸۴ م و متوفی ۱۲۵۲ هـ - ۱۸۳۶ م در دمشق، فقیه دیار شام و امام مذهب حنفی در عصر خود است. از جمله تألیفات او: ۱ - رد المختار علی الدر المختار که به نام حاشیه ابن عابدین مشهور است. ۲ - رفع الانظار عما آورده الحلبي علی الدر المختار ۳ - والعقود الدریه فی تنقیح الفتاوی الحامدیه ۴ - حواش علی تفسیر البیضاوی ۵ - مجموعه رسائل و دیگران است. زرکلی، الاعلام ج ۶ ص ۴۲.

^۴ - ابن عابدین. حاشیه رد المختار علی الدر المختار شرح تنویر الأبصار، ج ۱ ص ۲۸۲

مبحث چهارم: اهلیت شخص هازل

مطلب اول: مفهوم اهلیت

اهلیت از اهل گرفته شده است که، به معنای صلاحیت و استحقاق است،^۱ اهلیت در اصطلاح فقهاء عبارت است از « صلاحية الشخص لثبوت الحقوق المشروعة له ووجوبها عليه، وصحة التصرفات منه»^۲ ترجمه: اهلیت داشتن صلاحیت کافی برای اثبات حقوق شرعی و صحت تصرف بر آن می باشد.

و علماء اصول اهلیت را تعریف های زیادی نموده اند که بهترین آنها این است: (صلاحية الانسان لوجوب الحقوق الشرعية له او عليه)^۳

ترجمه: صلاحیت انسان برای وجوب حقوق شرعی که برایش و بر علیه او است.

تمام فقهاء اتفاق دارند که تصرفات انسان دیوانه، معتوه و صبی ممیز و غیر ممیز جایز نیست زیرا یکی از شرایط تعیین قاضی مکلف بودن است و افراد مذکور مکلف نیستند و تصرفات اشخاص ذکر شده در مورد خودشان نافذ نیست پس در حق دیگران نیز منعقد و اجرا نمی شود.^۴

مطلب دوم: اقسام اهلیت شخص هازل

اهلیت درکل به دو نوع تقسیم می گردد:

الف: اهلیت وجوب: اهلیت وجوب آن است که، انسان صلاحیت وجوب حقوقی که برای او داده شده و بر علیه او است داشته باشد.^۵

ب: اهلیت اداء: اهلیت اداء آن است که، انسان صلاحیت صدور فعل را داشته باشد به گونه ای که شرع

^۱ - معجم الوسیط ج ۱ ص ۳۱

^۲ زحیلی، وهبه، الفقه الاسلامی و ادلته، دار الفکر - سوریه - دمشق، جلد ۸ ص ۸۰

^۳ - النسفی، کشف الاسرار ج ۴ ص ۱۵۶

^۴ ابن رشد، محمد بن أحمد بن محمد بن أحمد بن رشد، قرطبی (المتوفی: ۵۹۵هـ) مطبعة مصطفى البابی الحلبي ج ۲ ص ۶۱

^۵ - امیر بادشاه، محمد امین، تیسیر التحریر، ج ۲ ص ۲۴۹، دار النشر / دار الفکر

برایش اجازه داده باشد.^۱

و این راجع به امری می شود که غیر تکلیف است، و آن عبارت از اختیار و رضا است، و هزل منافی اختیار حکم و رضایت به آن است. زیرا اختیار در نزد احناف قصد بسوی چیزی و اراده و رضایت او است. و رضایت عبارت از خود گذری و استحسان است، ایثار و استحسان هر دو در حکم هزل بدون سبب معدوم می باشند، بناء لازم است تا به احکام هازل به اعتبار تعلق حکم در تصرفات وی مبنی بر رضایت و اختیار آن دیده شود. و قاعده این است که، هر حکم معلق به سبب است و ثبوت آن بر رضایت و اختیار متوقف نباشد که باهزل ثابت می گردد، و حکمی که موقوف به رضا و اختیار باشد همراه هزل ثابت نمی شود.^۲

مطلب سوم: عوارض اهلیت شخص هازل

مراد از عوارض اهلیت شخص هازل آن خصلت ها و آفاتی است که برای شخص هازل به وجود می آید که، در تغییر احکام تاثیر گذار است، این خصلت ها یا اهلیت و جوب را از بین می برد، مثل: مرگ، و یا اهلیت اداء را از بین می برد، این خصلت ها را عوارض نیز میگویند، و این عوارض بر دو نوع تقسیم می شوند:

الف: عوارض سماوی

عوارض سماوی آن است که، از طرف شرع ثابت شده و در آن بنده اختیار نداشته باشد، به همین لحاظ به سوی آسمان نسبت داده شده است، زیرا هرآنچه که از اختیار بنده خارج باشد نسبت آن بسوی آسما می شود.^۳ چند مثال های عوارض سماوی قرار ذیل است:

۱- صغر: صغر مدت عمری را گفته می شود که، از زمان ولادت تا وقت بلوغ باشد.^۴ و آن عبارت از

^۱ - تیسیر التحرير ج ۲ ص ۲۴۴

^۲ - فخری، عبدالله، انصاری، محمود احکام الهزل فی الفقه الاسلامی، ص ۲۵۱

^۳ - الفتازانی سعد الدین مسعود بن عمر، شرح التلویح علی التوضیح لمتن التنقیح فی أصول الفقه، ج ۲ ص ۳۴۸، الناشر: دار الکتب العلمیة بیروت، ۱۴۱۶ هـ

^۴ - المحلاوی، محمد عبدالرحمن، تسهیل الوصول الی علم الوصول ص ۳۸

زمان قبل از تمیز است که، عجز محض بوده و اهلیت و جوب برایش ثابت است، اما اهلیت اداء به خاطر ضعف نیت و تقصیر عقل برایش ثابت نمی گردد.^۱

۲- جنون: جنون عبارت از اختلال عقل است که، مانع جریان افعال، واقوال از حالت طبیعی آن می شود.^۲

در جنون اهلیت و جوب با هردو نوع آن تاثیر ندارد، زیرا ثبوت اهلیت به ذمه است و جنون در ذمه تاثیر ندارد، اما جنون در اهلیت اداء به خاطر عدم تمیز تاثیر دارد، و همین اهلیت تمیز اساس بوده و منافی شرط عبادات است، که آن عبارت از نیت می باشد، و عبادت بالای شخص مجنوب واجب نیست، زیرا اهل خطاب و اهل تکلیف نیست.^۳

۳- عته: عبارت از چیزی است که گاهی در کلام خلط می گردد و گاهی خلط نمی گردد، بعض سخنان او مشابه به سخنان خردمندان است و بعض کلام وی مشابه سخن دیوانه ها.^۴

پیرامون آن حق اهلیت و جوب با هردو نوع (بعض سخنان او مشابه به سخنان خردمندان است و بعض کلام وی مشابه سخن دیوانه ها) آن ثابت می گردد، بالای چنین شخص حقوق و واجبات است، قسمیکه در مورد آن حق اهلیت اداء ناقص ثابت میگردد، به این معنا که اگر ولی آن اجازه دهد اداء آن در تصرفاتش صحیح می باشد. و این دلالت بر این می کند که، شخص معتوه گاهی خوب از بد تمیز می کند مثل: صبی و گاهی تمیز کرده نمی تواند مثل: دیوانه. بالای چنین شخص عبادات واجب نیست.^۵

۴- نسیان: نسیان عبارت از عدم استحضار انسان در چیزی است که در وقت ضرورت به آن نیاز دارد،^۶

^۱ - کشف الاسرار علی اصول البزدوی، ج ۴ ص ۲۶۴

^۲ - تیسیر التحرير ج ۲ ص ۲۵۹

^۳ - النسفی، کشف الاسرار، ج ۴ ص ۲۶۴

^۴ - تیسیر التحرير، ج ۲ ص ۲۶۲

^۵ - النسفی، کشف الاسرار ج ۴ ص ۲۷۴

^۶ - تیسیر التحرير ج ۲ ص ۲۶۳

نسیان منافی اهلیت و جوب و اهلیت اداء نیست، زیرا عدم استحضار باعث عدم جوب اهلیت نمی گردد. چون اهلیت در کمال عقل و بلوغ وجود دارد، و در عقل و بلوغ انسان هیچ نقصی وارد نمی گردد.^۱

۵- نوم: نوم عبارت از حالتی است که، با موجودیت عقل پیش می آید که باعث عجز از درک محسوسات و افعال اختیاری می شود.^۲ این نوع در اهلیت اداء تاثیر دارد، اما مکلفیت وی تا زوال عارض به تاخیر می افتد.^۳

۶- اغماء و بیهوشی: اغماء عبارت از حالتی است که، توسط آفتی به وجود آمده قوت انسان را زایل کرده و صاحب عقل را عاجز می سازد.^۴ اغماء مثل خواب است، که منافی اهلیت و جوب با هر دو نوع خود نبوده با وجود بقاء ذمه در حالت اغماء، اما اهلیت اداء در حالت اغماء تاثیر گذار است، بناء مکلفیت وی تا بعد از به هوش آمدنش به تاخیر می افتد.^۵

۷- مرض: مرض عبارت از عارضه ای است که به بدن انسان وارد گردیده و انسان را از حالت اعتدال خارج می سازد.^۶ مراد از مرض؛ مرضی است که، از جمله عوارض اهلیت است، و آن عبارت از مرض الموت می باشد. این دولت حالت دارد:

اول: حالتی است که، عادتاً انسانرا هلاک می سازد.

دوم: حالتی است که مرض الموت به طور مستقیم به وجود می آورد، چه به سبب مرض باشد و یا به سبب دیگر باشد، مثل: قتل.

پس مرض منافی اهلیت و جوب با هر دو نوعش نیست، و نه منافی اهلیت حکم است، چه در مورد حقوق

^۱ - شرح التلویح علی التوضیح ج ۲ ص ۱۶۹

^۲ - تیسیرالتحریر ج ۲ ص ۳۸۰

^۳ - تیسیرالتحریر ج ۲ ص ۳۶۵

^۴ - کشف الاسرار علی اصول البزدوی ج ۴ ص ۲۷۷

^۵ - تیسیرالتحریر ج ۲ ص ۲۶۶

^۶ - تیسیرالتحریر ج ۲ ص ۲۷۷

الله باشد و یا حقوق العباد.

۸- موت: موت عبارت از، از بین رفتن زنده گی است. موت منافی اهلیت وجوب می باشد، مگر اینکه متوفی قرض دار باشد، پس پرداخت قرض به ذمه او باقی می ماند، قسمیکه در زنده گی اش بود. اما احکام دنیوی که مربوط به حقوق الله باشد از وی ساقط می گردد. زیرا حقوق الله ارتباط میگیرد به قدرت انسان. وقتیکه عجز محقق شد که، از زوال آن هیچ امیدی نباشد، تکلیف نیز ساقط میگردد.^۱

ب: عوارض اکتسابی:

عوارض اکتسابی آن است که، در اختیار بنده بوده و شخص در اکتساب و ترک آن دخیل باشد، این گونه عوارض بدون اینکه انسان اختیار و قصدی برای انجام آن نداشته باشد به وقوع نمی پیوندد، و این بر دو قسم است، یا از طرف خود شخص هازل، عارضه صورت می گیرد و یا هم از طرف غیر آن شخص، عارضه صورت می گیرد. و اگر از طرف خود شخص صورت گیرد در اثر جهالت، مدهوشی، هزل، بی عقلی و خطاء آن می باشد، و اگر از طرف شخص دیگر صورت گیرد، پس در اثر اکراه صورت گرفته است که آن شخص تلجئه کرده که در آن تلجئه لازم نبوده است.^۲

عوارض اکتسابی عبارت اند از:

۱- جهل: جهل عبارت از نبود علم مقصود است،^۳ جهل نه منافی اهلیت وجوب است و نه منافی اهلیت اداء.^۴

۲- سکر: سکر عبارت است از حالت خوشی است که بالای عقل به طور مستقیم به علت برخی از

^۱ - کشف الاسرار علی اصول البزدوی ج ۲ ص ۳۱۲

^۲ - شرح التلویح علی التوضیح ج ۲ ص ۱۶۸

^۳ - تسهیل الوصول الی علم الاصول ص ۳۱۵

^۴ - فتح الغفار بشرح اصول المنارج ج ۳ ص ۱۰۲

اسباب غالب می آید، وانسان را به هذیان گویی وا می دارد،^۱ سکر منافی اهلیت وجوب شده نمی تواند، چه از طریق مباح باشد ویا از طریق حرام.^۲

۳- سفه: سفه عبارت از حالتی است که، انسان را به انجام کاری درمالش برخلاف مقتضای عقل وا می دارد،^۳ سفه منافی اهلیت ذمه وعقل نیست، وشخص سفیه مخاطب تمامی احکام شرعی است، چه حقوق الله باشد ویا حقوق العباد.^۴

۴- خطاء: خطاء عبارت از فعل ویا قولی است که، بدون قصد از انسان صادر می گردد،^۵ خطاء منافی اهلیت وجوب واداء نمی باشد. زیرا خطاء محل اساس اهلیت وقواعد آن نیست، وآن اساس عبارت از حیات، عقل وتمیز است.^۶

۵- اکراه: اکراه عبارت از تحمیل کاری است که، برخلاف رضایت انسان صورت میگیرد، چه قولی باشد ویا فعلی، اکراه به دو نوع است:

الف: اکراه کامل که نفس ویا یک عضو را از بین می برد.

ب: اکراه غیر کامل، مثل: حبس وغیره.^۷

^۱ - تیسیر التحرير ج ۲ ص ۲۸۸

^۲ - الأمدی، ابوالحسن، علي بن محمد الأمدی، الإحکام في أصول الأحكام، ج ۴ ص ۵۸، الناشر: دار الكتاب العربي بیروت: ۱۴۰۴

^۳ - كشف الاسرار علی اصول البزدوی ج ۴ ص ۳۵۲

^۴ - ابن أمير الحاج، التقرير والتحرير في علم الأصول، ج ۲ ص ۲۶۷، الناشر دار الفكر بیروت: ۱۴۱۷هـ

^۵ - كشف الاسرار علی اصول البزدوی ج ۴ ص ۳۸۰

^۶ - كشف الاسرار علي اصول البزدوي ج ۴ ص ۳۸۱

^۷ - تیسیر التحرير ج ۲ ص ۳۰۷

فصل دوم

هزل در احوال شخصی

مبحث اول: هزل در عقد نکاح

مبحث دوم: هزل در طلاق

مبحث سوم: هزل در خلع و رجوع از آن

مبحث چهارم: هزل در عتق

مبحث اول: هزل در عقد نکاح

نکاح یکی از سه چیزی است در مورد آن مساوات بودن هزل و جدیت در حدیث مشهور نقل گردیده است:

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: "ثَلَاثٌ جِدُّهُنَّ جِدٌّ وَهَزْلُهُنَّ جِدٌّ: الطَّلَاقُ، وَالنِّكَاحُ، وَالرَّجْعَةُ"»^۱.

ترجمه: از ابوهریره -رضی الله عنه- روایت است که رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمود: سه چیز است که قصد آن قصد است و شوخی آن نیز قصد است: نکاح، طلاق، و رجوع کردن.

بناءً در این مبحث روی مسئله تعریف مختصر نکاح و هزل در نکاح مطابق دیدگاه فقهاء در مورد آن بحث می شود:

مطلب اول: تعریف نکاح و دیدگاه فقهاء

قبل از اینکه دیدگاه فقهاء در مورد وقوع عقد نکاح هازل بیان گردد، ضرور است دیدگاه فقهاء در مورد تعریف نکاح بیان گردد، چون فهم تعریف در بیان مسایل نقش اساسی دارد.

الف: معنای لغوی: نکاح در لغت به معنای عقد و همبستری، غلبه و آمیزش آمده است و مرادف کلمه زواج یا ازدواج می باشد، چنانچه فیروز آبادی^۲ -رحمه الله- نوشته است: «و أنكحها زوجها» یعنی نکاح کرد و او را به عقد ازدواج درآورد، «و نکح النعاس عینه: غلبها» خواب بینکی با چشمش نکاح کرد یعنی بر چشم

^۱ - الحاکم ابو عبدالله، محمد بن عبدالله النیسابوری، المستدرک علی الصحیحین حدیث نمبر (۲۸۰۰) دار الکتب العلمیة - بیروت الطبعة الأولى، ۱۴۱۱ - ۱۹۹۰ ترمذی، الجامع الصحیح، شماره حدیث: (۱۱۹۵) ترمذی این حدیث را حسن گفته است. ج ۲ ص ۳۲۸. همچنان البانی آن را در الاراء ج به شماره ۱۸۲۶ حسن گفته است.

^۲ - فیروز آبادی: شیخ مجد الدین ابی طاهر، محمد بن یعقوب شیرازی از جمله ائمه لغت و ادب بوده است که در شهر کارزین شیراز ایران امروزه در سال ۷۲۹ ه متولد گردیده است، به کشورهای عراق، مصر، شام، هند و روم سفر نموده است، در مسند قضاء نیز وظیفه انجام داده است و به همین اساس به شهرت رسیده است، او سر انجام در سال ۸۱۷ ه وفات نمود. زرکلی، الأعلام، ج ۷، ص ۱۴۶.

غالب شد. «و نکح المطر الأرض: اختلط بثراها» باران با زمین نکاح کرد یعنی با خاک آن مخلوط شد.^۱

همچنان ابن منظور-رحمه الله- می نویسد: «تناکحت الاشجار اذا انضم بعضها بعضها إلى بعض و تمایل و نکح فلان امرأة اذا تزوجها»^۲ یعنی: زمانی که درختان با هم پیوست و با هم متمایل شوند، در زبان عربی گفته می شود: درختان با هم نکاح کردند، و فلانی با مردی نکاح کرد یعنی با او یکجای شد.

ب: معنای اصطلاحی: فقهاء در مورد معنای اصطلاحی نکاح اختلاف نظر دارند به این شرح:

دیدگاه اول: مالکی ها^۳، شوافع^۴ و در یک روایت حنابله^۵ می گویند: نکاح حقیقتاً به معنای عقد و مجازاً به معنای آمیزش و همبستری است زیرا کلمه نکاح به همین معنا در قرآن کریم استعمال شده است چنانچه الله متعال فرموده است:

وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا^۶

ترجمه: و با زنانی که پدرانتان با آنان ازدواج کرده اند، ازدواج نکنید، مگر آنچه که قبلاً رخ داده است، همانا این کار بسیار زشت و گناه و روش نادرستی است.

صاحبان این قول می گویند کلمه نکاح در قرآن کریم اکثراً به همین معنای فوق (عقد) استعمال شده و به معنای آمیزش فقط در دو جای در قرآن کریم استعمال شده است:

۱- قول الله متعال: فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ^۷

ترجمه: پس اگر شوهر (برای سومین دفعه) زن را طلاق دهد پس از آن زن برای او حلال نمی باشد مگر

^۱ - فیروزآبادی، القاموس المحيط، ج ۱ ص ۲۵۴

^۲ - ابن منظور، لسان العرب، ج ۶ ص ۵۴۳۷

^۳ - الثمر الدانی، ص ۴۳۶، شرح الزرقانی للموظاء ج ۳ ص ۳

^۴ - حاشیة الشروانی، ج ۷ ص ۱۸۳، شرح مسلم للنووی، ج ۹ ص ۱۷۱

^۵ - الانصاف، ج ۸ ص ۴-۵

^۶ - النساء: ۲۲

^۷ - البقرة: ۲۳۰

آنکه با شوهری غیر او آمیزش کند.

۲- قول الله متعال: **وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ**^۱

ترجمه: و یتیمان را بیازمایید، تا آنگاه که به سن ازدواج برسند، پس اگر در آنها صلاحیت دیدید، اموالشان را به آنها پس بدهید.

از طریق سنت نبوی واضح شده است که مقصود از نکاح در آیه اول، به معنای دخول و آمیزش جنسی است و مراد از نکاح در آیه آخری بلوغ و توانایی انجام دادن عمل جنسی است.

دیدگاه دوم: احناف می گویند نکاح حقیقتاً در آمیزش جنسی استعمال می شود و مجازاً در عقد، احناف در این قول خود به نصوص ذیل استدلال کرده اند:

۱- **وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ**^۲

ترجمه: و یتیمان را بیازمایید، تا آنگاه که به سن ازدواج برسند.

۲- **الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحَرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ**^۳

ترجمه: مرد زناکار نکاح نمیکند مگر با زن زناکار و یا مشرک، و زن زناکار نکاح نمیکند او را مگر مرد زناکار و یا مشرک.

احناف می گویند کلمه نکاح در قرآن کریم در مواردی به معنای عقد به کار رفته است که قرینه ای به آن دلالت کند، به طور مثال خود کلمه عقد در آن موارد ذکر گردیده یا به اولیا خطاب شده است، مانند این آیات:

^۱- النساء: ۶

^۲- النساء: ۶

^۳- النور: ۳

۱- وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ^۱

ترجمه: و مردان و زنان بی همسر و بردگان و کنیزان خود را که سزاوار (ازدواج هستند) به همسری (دیگران) در آورید!

۲- فَأَنْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ^۲

ترجمه: با ایشان با اجازه اهل (و سرپرست) آنها نکاح کنید.

پس چنانچه واضح است در آیات ذکر شده از قرائن خطاب معلوم است که مراد از نکاح عقد است.

دیدگاه سوم: حنابله در یک روایتی که از آنان نقل شده است می گویند: کلمه نکاح به معنای حقیقی اش در میان عقد و آمیزش مشترک است^۳، و امام ابن تیمیه-رحمه الله- نیز همین نظر را تایید می کند.^۴

آثار مرتبه بر اختلاف در تعریف نکاح: از خلال تعریفاتی که از فقهاء در مورد نکاح نقل گردید، آثار ذیل مرتب می گردد:

- هرگاه شخصی با یک زن اجنبی، زنا کند، بنا بر دیدگاه کسانی که نکاح را حقیقتاً عقد و مجازاً آمیزش می دانند، دختر و مادر آن زن بر این مرد حرام نمی شود، اما به اساس قول کسانی که نکاح را حقیقتاً آمیزش و مجازاً عقد می پندارند، در صورت مذکور حرمت ثابت می شود.^۵
- اگر شخصی سوگند یاد کند که نکاح نمی کند، در این صورت به اساس دیدگاه اول، این شخص به مجرد عقد نکاح پیش از اینکه با همسر جدیدش آمیزش کند، حانث می شود؛ اما به اساس دیدگاه دوم تا زمانی که با همسر دوم آمیزش جنسی نکند، حانث نمی شود.
- همچنان اگر کسی طلاق همسرش را با نکاح زن دیگر معلق گرداند، به اساس قول اول، به مجرد اینکه با

^۱- النور: ۳۲

^۲- النساء: ۲۵

^۳- الانصاف، ج ۸ ص ۴-۵

^۴- ابن تیمیه، الفتاوی الکبری، ج ۴ ص ۵۲۷

^۵- الثمر الدانی، ص ۴۳۶. حاشیة الشروانی، ج ۷ ص ۱۸۳

زن دیگری عقد کند، همسر اولش طلاق می شود؛ اما بنا بر دیدگاه دوم، همسر اول زمانی طلاق می شود که معامله دخول با همسر دوم تمام شود.

مطلب دوم: دیدگاه فقهاء در مورد هزل در عقد نکاح

چنانچه قبلا بیان گردید نکاح یکی از سه چیزی است در مورد آن مساوات بودن هزل و جدیت در حدیث مشهور نقل گردیده است و از جمله مثال های هزل در وقوع عقد نکاح این است که، شخصی به زنی می گوید: « من می خواهم در عوض مقدار پول معین با تو ازدواج کنم و در نزد مردم هزل بوده و در میان ما هیچ چیزی نباشد، و زن همراه ولی وی موافقه می نماید، و براین امر شاهد هم می گیرد. و یا اینکه شخصی برای فرد دیگر به صورت شوخی می گوید: « دختر خود را با پسر من در عوض فلان مقدار مهر به ازدواج بدهید و شخص مقابل با لبخند و شوخی میگوید: آیا این کار را می خواهی؟ آن شخص با لبخند می گوید که بلی من دختر خود را به پسر تو به ازدواج دادم.^۱

دیدگاه های فقهاء در مورد عقد نکاح هازل: فقهاء در مورد سه صورت ذکر شده که به هزل کسی نکاح کند سه رأی دارند:

دیدگاه اول:

رأی اول این است که، این نکاح برای هر دو طرف صورت گرفته و منعقد است، این قول بعض اصحاب کرام -رضی الله عنهم- از جمله عمر بن الخطاب، عبدالله بن مسعود، علی ابن ابی طالب و ابوالدرداء -رضی الله عنهم اجمعین- و همچنین قول بعض تابعین مثل: سعید بن مسیب^۲ و عطاء ابی رباح^۳ رحمهم الله- می باشد.

^۱ - امیر بادشاه، محمد أمين، تيسير التحرير، دار النشر، دار الفكر ج ۲ ص ۴۳۳.

^۲ - سعید بن مسیب بن حزن بن ابي وهب مخزومي قرشي، پیش از هجرت تولد شده است و او را سید التابعین لقب داده اند وی یکی از فقهای سبعة مدینه است. شذرات الذهب في أخبار من ذهب، ج ۱، ص ۲۷۰

^۳ - عطاء بن ابی رباح از جمله تابعین مشهور است که در سال ۲۷ هجری در یمن تولد شد و شاگرد مشهور ابوهریره است، دست او در جنگ با حجاج قطع شد و در مکه مفتی و مرجع خاص و عام بود، او در سال ۱۱۴ در مکه وفات کرده است. (میزان الاعتدال في نقد الرجال، دار المعرفة، بیروت، لبنان، ج ۳، ص ۷۰.

است و رای جمهور فقهاء وهمچنان رأی امام ابوحنیفه وصاحبین -رحمهم الله- است.^۱ وهمچنان این دیدگاه قول امام مالک واصحابش -رحمهم الله- وصحیح ترین اقوال امام شافعی نیز همین است، قسمیکه امام نووی -رحمه الله- گفته است، ومذهب امام احمد بن حنبل وپیروان وی نیز همین است.^۲

دیدگاه فقهای احناف -رحمهم الله- نیز در این مسئله همین است چنانچه اقوال بعض آنان در ذیل نقل می گردد:

۱- در اصول البزدوی آمده است: «اما الهزل بأصل النکاح فباطل والعقد لازم»^۳

(هزل به اصل نکاح باطل اما عقد در آن لازم است.)

۲- امام سرخسی^۴ -رحمه الله- در المبسوط می گوید: «ولو قال رجل لامرأة أتزوجک هزلاً، فقالت: نعم

ووافقهم علی ذالک الولی ثم تزوجها کان النکاح جائزاً فی القضاء وفيما بينه وبين الله تعالی»^۵

ترجمه: اگر مردی به زنی بگوید که من به شکل هزل می خواهم با شما ازدواج کنم، وزن می گوید که بلی وولی زن نیز براین ازدواج موافقه کرده وآن را به ازدواج می دهد، چنین نکاح در قضاء جایز شمرده می شود.

مذهب امام مالک -رحمه الله- در مورد عقد نکاح هازل چنین می باشد قسمی که در المدونة الكبرى آمده است: «وإن قال الخاطب للأب في البكر او لوصی مفوض إليه: زوجنی فلانة بمائة، فقال فعلت، ثم قال الخاطب: لا أرضی، لم ینفعه، ولزمه النکاح»^۶

^۱ - البخاری، علاء الدین، عبد العزیز بن أحمد بن محمد، كشف الأسرار عن أصول فخر الإسلام البزدوی، ج ۴ ص ۴۹۶، الناشر: دار الكتب العلمية - بیروت الطبعة: الطبعة الأولى ۱۴۱۸هـ/۱۹۹۷م

^۲ - خطاب، مواهب الجلیل ج ۳ ص ۴۲۳

^۳ - البخاری، كشف الاسرار علی اصول البزدوی ج ۴ ص ۳۶۳

^۴ - سرخسی: محمد ابن احمد ابن سهل، ابوبکر، شمس الأئمة، قاضی و مجتهد از اهل سرخس خراسان واز علماء بزرگ احناف به شمار می رود. مشهور ترین تألیفات او «المبسوط» است که آن را در باب فقه وتشریح در زندان نوشته است، او در سال ۴۸۳ هجری وفات کرده است. زرکلی، الاعلام ج ۵ ص ۳۱۵.

^۵ - سرخسی، المبسوط ج ۲۴ ص ۱۲۴

^۶ - المدنی، مالک بن أنس بن مالک بن عامر الأصبحي، المدونة الكبرى، ج ۱ ص ۳۶۵ الناشر: دار الكتب العلمية بیروت - لبنان

ترجمه: اگر خواستگار برای پدر در مورد زن باکره ویا برای وصی که اختیار خود را به او تفویض نموده است: در عوض صد درهم فلان دختر را برای من به ازدواج بدهید، وآن شخص بگوید که درست است این کار را انجام می دهیم، و سپس خواستگار بگوید که من به این نکاح راضی نیستم، برای وی هیچ فایده نداشته و نکاح لازم می گردد.

مذهب امام شافعی-رحمه الله- نیز با دیدگاه جمهور موافق است قسمیکه امام نووی-رحمه الله- در این مورد ذکر کرده است: «وینفذ أيضا النكاح والبيع وسائر التصرفات مع الهزل على الاصح»^۱

ترجمه: همچنان نکاح، بیع و سایر تصرفات بنا بر قول اصح با هزل نافذ می گردد.

دیدگاه مذهب حنابله نیز همین می باشد که عقد نکاح فزولی تنفیذ است، چنانچه ابن قدامه^۲- رحمه الله- در المغنی می گوید: «إذا عقد النكاح هازلا او تلجئة صح»^۳

ترجمه: وقتی که عقد نکاح به صورت هزل و یا تلجئه (قصدی) واقع گردد صحیح است.

دیدگاه دوم:

رأی دوم در مسئله مورد بحث این است که، نکاح با هزل منعقد نمی گردد، این مذهب امام مالک، به روایت ابن قاسم واز بعض فقهاء مالکی نیز همین گونه مروی است، ویک قول در مذهب امام شافعی-رحمه

^۱- النووی، محی الدین أبو زکریا یحیی بن شرف الحورانی الشافعی، روضة الطالبین وعمدة المفتین، ج ۶ ص ۵۱، الناشر المكتب الإسلامي بیروت، ۱۴۰۵

^۲- ابن قدامه «نام کامل وی ابو محمد عبدالله بن احمد بن قدامه مقدسی است. او از هبه الله دقائق، ابن بطی، عبدالقادر گیلانی و دیگران کسب حدیث کرد. قاضی القضاة شمس الدین عبدالرحمن بن ابو عمر، ابن نقطه و... از جمله شاگردان اوست. وی در حدود ۲۸ تالیف دارد؛ از جمله: «البرهان فی مسألة القرآن»، «المغنی»، «الکافی»، «المقنع»، «فضائل عاشورا» و... ابن قدامه در سال ۶۲۰ هجری در دمشق وفات یافت و در کنار دامنه کوه قاسیون دفن گردید». ذہبی؛ سیر اعلام النبلاء؛ ۱/۱۶۶-۱۷۱.

^۳- ابو محمد، عبد الله بن أحمد بن قدامة المقدسي، المغني في فقه الإمام أحمد بن حنبل الشيباني، ج ۹ ص ۴۶۳، الناشر: دار الفكر - بيروت؛ الطبع، ۱۴۰۵

الله-نیز همین است.^۱

ابن رشد^۲-رحمه الله-می گوید: « رواه الواقدي عنه من أن هزل النكاح هزل و لا يجوز منه الا ما كان على وجه الجحد خلاف المشهور من مذهب مالك واصحابه في المدونة»^۳

ترجمه: واقدی از امام مالک روایت کرده است که ایشان گفته اند، نکاح هزل جایز نیست مگر به صورت انکار بر خلاف مذهب مشهور امام مالک که در المدونة است.

کلام ابن رشد-رحمه الله-دلالت بر عدم لزوم نکاح به طور مطلق همراه هزل می کند، اما آنچه که در مذهب امام مالک است قسیمیکه خطاب^۴ -رحمه الله- در توضیح کتاب الطلاق فی شرح قول ابن الحاجب نقل کرده است، میگوید: پیرامون هزل در طلاق، نکاح وعتق بیان نموده است، اگر بر آن دلیل اقامه گردد لازم نمی آید، اما محل بحث در همین مسئله است، یعنی اگر مراد بیان حکم نکاح باشد، وقتی که با اصل عقد نکاح هزل ثابت گردد، اما دعوی هزل در نکاح مسئله ای است که به آن ملحق می گردد و به مجرد دعوا هزل ثابت نمی شود.^۵

دیدگاه سوم:

^۱ - احمد ابراهیم بک، الالتزامات فی الشرع الاسلامی، ص ۸۹ المكتبة الازهریه للتراث
^۲ - ابن رشد: محمد بن أحمد بن محمد بن رشد اندلسی، أبو الولید، درسال: (۵۲۰ - ۵۹۵ هـ) دیده به جهان گشید، یکی از علمای برجسته در مذهب مالکی از اهل قرطبه است دارای تصنیفات بیشمار است و نهایت خوش اخلاق، درمراکش وفات نمود. زرکلی - الاعلام ج ۵/ص: ۳۱۷.
^۳ - (المدونة الكبرى) نام کتابی است از مالک بن أنس بن مالك بن عامر الأصبحي المدني (المتوفى: ۱۷۹ هـ) (رحمه الله) که به تحقیق زکریا عمیرات، توسط دار الکتب العلمیة بیروت - به چاپ رسیده است.
^۴ - خطاب: محمد بن محمد بن عبد الرحمن الرعینی، معروف به خطاب، فقیه مالکی اصل از مغرب است و در مکه بدنیا آمده است. و دارای تصانیف است از جمله: "مواهب الجلیل فی شرح مختصر خلیل" و "درطرابلس سال: ۹۵۴ هـ. از دنیا رحلت نمود. الاعلام للزرکلی ۲۸۶/۷، الدبیاج لابن فرحون ج ۲/۳۳۷..
^۵ - الخطاب، شمس الدین أبو عبد الله محمد بن محمد بن عبد الرحمن، مواهب الجلیل لشرح مختصر الخلیل؛ ج ۳ ص ۴۲۳، الناشر: دار عالم الکتب، الطبعة: طبعة خاصة ۱۴۲۳ هـ - ۲۰۰۳ م

نظر سوم این است که، در انعقاد نکاح هزل تفصیل است و دیده می شود که، اگر در آن ناکح و منکوحه شرط نکرده باشند، نکاح هزل منعقد می گردد، و اگر هردو بر هزل اتفاق کرده باشند نکاح باطل است، این را ابن العربی -رحمه الله- از علماء متاخرین مالکی نقل نموده است.^۱

مطلب سوم: دلایل دیدگاه های فقهاء در مورد وقوع و عدم وقوع نکاح هازل

الف: دلایل دیدگاه اول

دلایل جمهور که به لزوم عقد نکاح همراه هزل قایل هستند قرار ذیل است:

اول: قرآن کریم

الله متعال می فرماید: { وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا }^۲

ترجمه: آیات خداوند (جل جلاله) به مزاح نگیرید.

وجه دلالت: الله متعال در این آیت از گرفتن احکام وی از طریق هزل و مزاح و شوخی منع کرده است،

بلکه هرچه گفته می شود جدی بوده و شخصی که هزل را انجام می دهد لازم می شود.^۳

امام قرطبی^۴ -رحمه الله- میگوید: تمام این اقوال ذکر شده در معنی آیت داخل است، زیرا گفته می شود

^۱ - ابن عربی، محمد بن عبدالله بن محمد المعافری، أبوبکر ابن العربی، أحكام القرآن لابن العربی، ج ۲ ص ۹۷۷، دارالکتب العربیه بیروت، ۱۴۲۰هـ

^۲ - سوره بقره آیه: ۲۳۱

^۳ - قرطبی، الجامع لاحکام القرآن ج ۳ ص ۲۳۱

^۴ - قرطبی: ابوعبدالله، محمد بن احمد بن ابوبکر بن فرح انصاری خزرجی اندلسی قرطبی، یکی از امامان بزرگ تفسیر است که در قرن هفتم می زیست. تاریخ تولد او ذکر نشده، اما برخی گفته اند او در آغاز قرن هفتم هجری (میان سال های ۶۰۰ تا ۶۱۰ هجری) در قرطبه دیده به جهان گشود و مدتی در آن سرزمین زندگی کرد اما وفات او را سال ۶۷۱ ق می گویند. تالیفات امام قرطبی بسیار اند از جمله: «الجامع لاحکام القرآن» «التذکره فی احوال الموتی و امور الآخرة» «التذکار فی افضل الاذکار» که به چاپ رسیده است. «الاسنی فی شرح اسماء الله الحسنى و صفاته العلیا». «الاعلام بما فی دین النصارى من المفاسد والاهام و اظهار محاسن دین الاسلام». قمع الحرص بالزهد والقناعة وردّ ذل السؤال بالكسب والصناعة (مشهور، حسن محمود سلمان، الامام القرطبی شیخ ائمة التفسیر، ج ۱، ص ۱۸۷ - ۲۳۷، دمشق ۱۴۱۳ / ۱۹۹۳.

کسی که آیات الله متعال را مسخره می کند در حقیقت به آن مزاح و مسخره کرده است.^۱

دوم: سنت نبوی

از دلایل سنت نبوی -صلی الله علیه وسلم- حدیثی است که روایت شده است: «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: "ثَلَاثٌ جِدُّهُنَّ جِدٌّ وَهَزْلُهُنَّ جِدٌّ: الطَّلَاقُ، وَالنِّكَاحُ، وَالرَّجْعَةُ»^۲.

ترجمه: از ابوهریره -رضی الله عنه- روایت است که رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمود: سه چیز است که قصد آن قصد است و شوخی آن نیز قصد است: نکاح، طلاق، و رجوع کردن.

وجه دلالت حدیث: حدیث فوق با نص دلالت براین می کند تلفظ نکاح به صورت هزل واقع می گردد، وهزل در آن هیچ اعتباری ندارد.

سوم: اقوال و آثار صحابه و تابعین -رضی الله عنهم-:

یکی از دلایل جمهور بر وقوع عقد نکاح هازل، آثار و اقوال صحابه و تابعین -رضی الله عنهم- می باشد که در ذیل به برخی آن ها اشاره می شود:

۱- از عمر فاروق -رضی الله عنه- روایت شده است که او گفته است: «أَرْبَعٌ جَائِزَاتٌ عَلَى كُلِّ حَالٍ :

^۱ - قرطبی، الجامع لاحکام القرآن ج ۳ ص ۲۳۱

^۲ - الحاکم ابو عبدالله، محمد بن عبدالله النیسابوری، المستدرک علی الصحیحین حدیث نمبر (۲۸۰۰) دار الکتب العلمیة - بیروت الطبعة الأولى، ۱۴۱۱ - ۱۹۹۰ ترمذی، الجامع الصحیح، شماره حدیث: (۱۱۹۵) ترمذی این حدیث را حسن گفته است. ج ۲ ص ۳۲۸. همچنان البانی آن را در الاراء ج به شماره ۱۸۲۶ حسن گفته است. همچنان این حدیث را امام ابو داود -رحمه الله- آن را در سنن خود ج ۲ ص ۲۵۹ و امام ترمذی -رحمه الله- در جامع ترمذی ج ۳ ص ۴۹۰ و امام ابن ماجه -رحمه الله- در سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۶۵۸ و سعید بن منصور در سنن سعید بن منصور ج ۱ ص ۴۱۵ و محمد بن الحسن الشیبانی در الحجة ج ۳ ص ۲۰۳ و الطحاوی شرح معانی الآثار ج ۳ ص ۹۸ و ابن الجارود در المنتقى ص ۱۷۸ و الدار قطنی ج ۷ ص ۳۴۰ همه اینها این حدیث را از طریق عبدالرحمن بن حبيب بن اردک عن عطاء بن ابی رباح عن یوسف بن ماهک عن ابی هریره روایت کرده اند، و امام ترمذی -رحمه الله- می گوید: هذا حدیث حسن غریب، و عبدالرحمن بن حبيب بن اردک المدنی است، و امام حاکم -رحمه الله- گفته است که صحیح الاسناد، و عبدالرحمن بن حبيب من ثقات المدینین. ذهبی، میزان الاعتدال ج ۴ ص ۲۷۰

الْعَتَقُ، وَالطَّلَاقُ، وَالنِّكَاحُ، وَالنَّذْرُ^١

ترجمه: چهار چیز است که، در هر حال نافذ می شوند، آزاد کردن غلام، طلاق دادن، نکاح کردن و نذر کردن.

٢- از علی بن ابی طالب-رضی الله عنه- مروی است که می گوید: « اربع لا لعب فيهن: النكاح والطلاق والعتاق والصدقة^٢ »

ترجمه: چهار چیز است که، در آن بازی و شوخی نیست، نکاح، طلاق، آزاد کردن و صدقه دادن.

٣- از عبدالله بن مسعود^٣-رضی الله عنه- می فرماید: « من طلق لاعبا او نكح لاعبا فقد جاز^٤ »
ترجمه: شخصی که با شوخی خانم خود را طلاق هد و یا با شوخی با کسی نکاح کند طلاق و نکاح آن نافذ می شود.

٤- از ابوالدرداء^٥-رضی الله عنه- می فرماید: « ثلاث اللاعب فيهن كالجاد النكاح والطلاق والعتاق^٦ »

ترجمه: سه چیز است که، شوخی در آنها مثل: جدی است، نکاح، طلاق و آزاد کردن غلام.

^١ ابن ابی شیبہ، أبو بكر عبد الله بن محمد العباسي الكوفي، مُصنّف ابن أبي شيبة حديث نمبر(١٨٧١٥)، طبعة الدار السلفية الهندية القديمة. (ب ت)

^٢ - مصنف عبدالرزاق حديث نمبر(١٠٢٤٧)

^٣ ابن مسعود: أبو عبد الرحمن عبد الله بن مسعود، صحابي جليل القدر، از جمله کسانی بود که در اوائل اسلام آورد، و بسوی حبشه و مدینه هجرت نموده، همراه با پیامبر-صلی الله علیه وسلم- در غزوه بدر، احد، خندق، بیعت رضوان و سائر مشاهد شرکت نموده است. در سال ٣٢ هجری وفات نمود. ببینید سوانح وی را در کتاب: عسقلانی، الاصابة فی تمييز الصحابة، ج ٤ ص ١٩٨، نووی، تهذيب الأسماء و اللغات ج ١ ص ٢٨٨.

^٤ - مصنف عبدالرزاق حديث نمبر(١٠٢٤٤)

^٥ أبو الدرداء عويمر بن زيد بن قيس الأنصاري، صحابي مشهور رسول خدا-صلی الله علیه وسلم- که در جمع قرآن کریم شریک بود و در زمان عثمان-رضی الله عنه- قاضی دمشق تعیین شده بود، در مجموع به تعداد ١٧٩ حدیث روایت کرده و در سال ٣٢ هجری وفات کرده است. ذهبی، سیر اعلام النبلاء ج ٢ ص ٣٣٧

^٦ - الصنعاني أبو بكر عبد الرزاق بن همام، مصنف عبد الرزاق حديث نمبر(١٠٢٤٥) الناشر: المكتبة الإسلامي - بيروت الطبعة الثانية،

۵- از سعید بن المسیب و عطاء بن ابی رباح-رحمهما الله- نیز نقل شده است که آنان به همین قول هستند که، طلاق و نکاح به صورت شوخی تنفیذ می گردد.^۱

بنا بر احادیث و آثار نقل شده فوق دلالت براین می کند که، نکاح هازل صحیح است.

ب: دلایل دیدگاه دوم

کسانیکه می گویند نکاح هازل منعقد نمی گردد دلایل شان قرار ذیل است:

اول: قرآن کریم

الله متعال می فرماید: ﴿ لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبْتُمْ قُلُوبُكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴾^۲

ترجمه: خداوند شما را به سبب سوگندهای بیهودیتان بازخواست نمی کند بلکه شما را به آنچه دل هایتان قصد کرده است بازخواست می کند، و خداوند آمرزنده و بردبار است.

وجه استدلال: خداوند متعال در آیت فوق تصریح نموده است که انسان ها را به سبب سخنان هزل سوگندهای لغو بیهوده ای که بر زبان شان می آید بازخواست نمی کند، سوگندهایی که بنده بدون هدف و بدون اراده قلبی، آن را بر زبان می آورد مانند اینکه هنگام سخن گفتن بگوید: « نه ، قسم به خدا» و « بلی، قسم به خدا» و مانند اینکه بر کار گذشته ای قسم بخورد که گمان می برد آن راست است. بلکه انسان به سبب چیزی بازخواست می شود که قلب آهنگ آنرا کرده است. و این دلیلی است بر اینکه در سخن گفتن اهداف و نیت اعتبار دارد همان طور که در هر کاری نیت معتبر است و هازل چه در نکاح باشد و چه در سایر عقود، در دلش قصد و اراده واقعی بر عمل را ندارد بناءً عقد وی لازم و منعقد نیست. چنانچه در تفسیر این آیت آمده است: «من رحمة الله سبحانه وتعالى بعباده أن تجاوز عنهم فيما يقع منهم من أيمان يجرى بها اللسان من غير قصد،

^۱ - مصنف عبدالرزاق حدیث نمبر (۱۰۲۴۳)

^۲ - البقرة: ۲۲۵

فلا يراد بها إبطال حق، ولا إحقاق باطل.. فهذه الأيمان قد تجاوز الله عنها. ولكن ما انعقد عليه القلب منها، واحتوته النية، وصحبته العزيمة هو الذي تقع المؤاخذه عليه»^۱

ترجمه: از رحمت و مهربانی الله متعال نسبت به بندگانش است که از آن قسم هایی که به زبان شان بدون قصد جاری می شود، گذشت کرده است، بنا بر این حقی توسط آن باطل نمی گردد و باطلی ثابت نمی شود، پس از این قسم ها خداوند گذشت کرده است و لیکن آن چه که قلب بر آن تصمیم گرفت و نیت آن را شامل و عزیمت آن را در بر گرفت، اینجاست که مؤاخذه بر آن صورت می گیرد.

بناء قسمیکه در سوگند لغو کفارہ نیست، نکاح هزل نیز منعقد نمی گردد.

دوم: سنت نبوی

عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - يَقُولُ: إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى، فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ فَهِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ لِدُنْيَا يُصِيبُهَا أَوْ امْرَأَةٍ يَنْكِحُهَا فَهِجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ»^۲

ترجمه: عمر بن خطاب - رضي الله عنه - مي گوید: از رسول الله - صلى الله عليه وسلم - شنيدم که فرمود: مدار اعمال بر اساس نیت است، هر کس از عملش همان بهره را مي برد که قصد آن را کرده است، هر کس براي خشنودي خداوند و رسول او هجرت کند، هجرتش براي خدا و رسول خواهد بود و هر کس به خطر دنيا و متاعي هجرت کند که بدان برسد و يا در هجرتش زني را قصد کند و بخواهد با او ازدواج کند، هجرتش براي آن بوده که بسويش هجرت نموده است.

حدیث مذکور در حقیقت اصل و اساس قاعده (الأمر بمقاصدها) می باشد و این حدیث مقام بزرگی در میان احادیث دارد و امام شافعی -رحمه الله- آن را ثلث دین خوانده است، چنانچه امام نووی -رحمه الله- می نویسد: «هذا الحديث مجمع على عظم موقعه في الدين، حتى قال الشافعي: إنه ثلث الإسلام، ويدخل في

^۱ - الخطيب، عبد الكريم يونس (المتوفى: بعد ۱۳۹۰هـ) التفسير القرآني للقرآن، دار الفكر العربي - القاهرة. ج ۱ ص ۲۵۷

^۲ - صحيح البخاري، شماره حدیث: (۱)

ترجمه: بر عظمت موقعیت و مقام این حدیث در دین اجماع شده است، تا اینکه امام شافعی-رحمه الله- گفته است: آن ثلث اسلام است و در هفتاد باب فقه داخل می شود.

وجه استدلال: مفهوم حدیث عام است، در عبادات و معاملات و تمام عقود، پس این حدیث دلالت بر عدم صحت عقد می کند، زیرا اصل در عقد رضاء است، و هزل منافی اختیار و رضاء در حکم می باشد، بناء عقد لازم نمی شود. همچنان نکاح در اسلام مختص به غیرش، به وجود احتیاطی است که در آن وجود دارد که عبارت از حلت بضع است، پس تحریم بضع بر حلت آن در هزل از روی احتیاط است.

سوم: دلیل عقلی

دلیل عقلی دیدگاه دوم این است که هرگاه نکاح بدون قصد و نیت و به صورت هزل منعقد گردد، در آن مصالح ازدواج محقق نمی گردد و یکی از مقاصد بزرگ شریعت اسلامی در مشروعیت نکاح، رعایت مصلحت زوجین است، زیرا اساس زندگی مشترک بنای مصالح است و اگر آن رعایت نشود، مقاصد اصلی عقد ازدواج که حفظ دین، حفظ نفس، حفظ نسل، حفظ مال و حفظ شرف و آبرو است به دست نمی آید.^۲ زیرا نکاحی که در آن مقاصد اصلی ازدواج به دست نآید و بدون اختیار و اراده صورت گرفته باشد حتما با فساد آغشته می شود و خداوند متعال فساد را دوست ندارد، الله متعال فرموده است: **وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ**^۳ (و خداوند فساد را دوست ندارد)

امام سرخسی-رحمه الله- گفته است: « عقد ازدواج متضمن مصالح دینی و دنیوی است، از جمله حفاظت و رعایت امور متعلق به زنان و تحمل مصارف و انفاق زندگی آنان، همچنان از مقاصد دیگر ازدواج، نگه داری نفس از فحشاء، تکثیر نسل و افزایش افراد امت پیامبر-صلی الله علیه وسلم- و محقق ساختن فخر او

^۱- نووی، یحیی بن شرف، شرح صحیح مسلم. بیروت: دار الکتب العلمیة، ج ۱ ص ۵۵

^۲- بلوشی، ناصر عیسی احمد، مقاصد تکوین الأسرة فی الشریعة الاسلامیة، جامعة ملایا-مالیزیا. (مقاله علمی) سال ۲۰۱۹م ص ۱۲۳

^۳- البقرة: ۲۰۵

با کثرت پیروان در قیامت است.^۱

امام شاطبی^۲-رحمه الله- گفته است: «نکاح در قدم اول به هدف توالد و تناسل مشروع شده و در قدم دوم هدف آن حصول آرامش و تعاون با یکدیگر در امور دنیوی و اخروی از طریق استفاده از حلال و نظر کردن در محاسن و زیبایی هایی است که خداوند متعال در وجود زنان آفریده است، همچنان از مصلحت های دیگر نکاح، نگه داری نفس از وقوع در محرمات از قبیل شهوت فرج، چشم چرانی بوده و باعث می شود انسان در مقابل نعمت های بی شمار خداوند به کثرت شکر گذاری کند.^۳

با توجه به اقوال ذکر شده و نصوص قرآن کریم و سنت نبوی هرگاه نکاح به صورت هزل و بدون قصد و اراده باشد، مصالح و مقاصد نکاح در آن به دست نمی آید بناءً نباید عقد نکاح که از مهم ترین عقود در زندگی حساب می شود بدون مقدمه و تصمیم و اراده منعقد شود.

مطلب چهارم: هزل در تعیین مهر نکاح

هزل در تعیین مهر چند صورت دارد که برخی آن ها قرار ذیل است:

- ۱- هرگاه شخصی برای همسر خود بگوید که، من می خواهم با تو ازدواج کنم در بدل حق مهر یک هزار درهم و آن را در انظار مردم دوهزار درهم ظاهر می کنم، وزن هم می گوید که قبول است، و ظاهر به دوهزار درهم ازدواج می کنند.^۴
- ۲- همچنان اگر در ظاهر به مقدار کم نکاح کنند با اتفاق یکدیگر بیشتر از مقدار ظاهر شده اتفاق کنند، این کار را بخاطر تلجئه از خوف ظالمی انجام می دهند تا آن را مصادره نماید.^۵

^۱- سرخسی، المبسوط، ج ۴ ص ۱۹۲

^۲- شاطبی، براهیم بن موسی بن محمد اللخمي الغرناطي الشهير بالشاطبي (المتوفى ۷۹۰هـ) المحقق: أبو عبیدة مشهور بن حسن آل سلمان، تفسیر الشاطبی، ج ۱، ص ۱۷۶، الطبعة الأولى، ۱۷/۱۴۱۷هـ/ ۱۹۹۷م، دار ابن عفان، المملكة العربية السعودية. امام شاطبی در سال ۵۳۸ هـ ق در شوه شاطبه اندلس به دنیا آمد و در سال ۵۹۰ هـ ق در قاهره از دنیا رفت. زرکلی، الاعلام ج ۷، ص ۲۶۳

^۳- شاطبی، الموافقات، ج ۲ ص ۳۹۶

^۴- المبسوط للسخسی ج ۲۴ ص ۱۲۵

^۵- شرح الزرقانی علی مختصر خلیل ج ۲ ص ۲۱

۳- طرفین بالفظی عقد می کنند که اراده آنها به آن صحیح نیست، به طور مثال اصطلاح آنها بر تعبیر یک هزار در خفا، و دو هزار در انظار عمومی.^۱

فقهاء -رحمهم الله- در مورد مقدار حق مهر که به صورت هزل تعیین گردد دو نظر دارند:

فقهاء بر این مسئله اتفاق دارند که نکاح درهرحالت درست است، درست همان قسمیکه دو شخص متعاقد به صورت جدی در مقدار مهر به صورت آشکارا اتفاق کرده اند، و اعراض از چیزی که از روی هزل بر آن اتفاق نموده اند؛ پس نکاح لازم می گردد به آن مقدار حق مهر که آنها بسته اند، به خاطر صدور صیغه با قصد و اختیار، اما آن ها در مقدار حق مهر واجب اختلاف کرده اند، و این مسئله چهار دیدگاه وجود دارد:

دیدگاه اول:

نکاح به آنچه که به صورت سری اتفاق کرده اند لازم است، و این ظاهر صاحبین از احناف است.^۲ ظاهر مذهب امام مالک-رحمه الله- و یک قول در نزد امام شافعی-رحمه الله- ودریک روایت دیگر در نزد امام احمد-رحمه الله- نیز همین دیدگاه را تایید می کنند، همچنان از برخی تابعین مانند حسن بصری-رحمه الله- نقل گردیده است.^۳

قائلین انعقاد نکاح به مهر سری استدلال کرده اند که، وقتیکه آن دو شخص به اثبات زیادت در ضمن عقد قصد داشته باشند، عقد دومی ثابت نمی گردد، زیرا نکاح احتمال فسخ و اقاله را ندارد، و دومی اول را از بین نمی برد قسمیکه عقد را ثابت می کند همچنان حال زیادت همین است.^۴

دیدگاه دوم:

^۱ - روضة الطالبین ج ۵ ص ۵۹۹

^۲ - كشف الاسرار على اصول البزدوی ج ۴ ص ۳۶۳

^۳ - اعلام الموقعین عن رب العالمین ج ۳ ص ۲۷۲

^۴ - بدائع الصنایع فی ترتیب الشرایع ج ۲ ص ۲۸۷

نکاح به آنچه که اعلان گردیده است، لازم است، و این ظاهر مذهب امام ابوحنیفه -رحمه الله- است. و در یک قول از امام شافعی نیز همین است، و ظاهر مذهب امام احمد و اصحاب آن نیز همین است.^۱

قائلین به انعقاد نکاح به مهر علانیه به دلایل ذیل استدلال نموده اند:

۱. عدم شهادت اعتراف به هزل در عقد دومی دلالت بر این می کند مراد از زیادت از وی برای زن در مهر است، و از روی شرع جواز زیادت در مهر ثابت می گردد، زیرا آن چه بعد از عقد در زمان در فرض مهر است، پس این حالت در زیادت مثل حالت عقد است.

۲. عقد دومی از شخص ممیز عاقل صورت گرفته است بناء به مقتضای آن حکم می گردد.^۲

دیدگاه سوم:

ابن همام^۳ -رحمه الله- از قاضی خان نقل نموده است که، وی فتوا داده است که، با عقد دومی هیچ چیز واجب نمی شود، مگر این که در زیادت مهر آن را در نظر گرفته شود، امام ممکن این مسله را از قول قاضیخان مستفاد باشد که میگوید: باید یک هزار دومی لازم نیاید، زیرا آن زیادت در لفظ نیست، اگر زیادت ثابت گردد در ضمن نکاح ثابت می گردد وقتی که نکاح دومی صحیح نباشد آنچه در ضمن آن وجود دارد ثابت نمی گردد.^۴

توجیه آنچه از قاضیخان نقل شده است، از اعتبار اول است، مگر اینکه منظور آن زیادت در مهر، چیزی دانسته شود که اعتبار علانیت در آنچه مجدد صورت گرفته است، صورت گرفته است، و گواهی برای زیادت آن

^۱ - المغنی لابن قدامه ج ۱۰ ص ۱۷۳

^۲ - شرح فتح القدر ج ۳ ص ۷۸

^۳ - ابن همام: محمد بن عبد الواحد بن عبد الحمید کمال الدین سکندری سیواسی از فقهای بزرگ متأخر حنفی است، در سکندریه زاده شد و در قاهره بالید و مدتی در حلب سکونت کرد و سپس شیخ الشیوخ خانقاه مصر شد. ابن همام در سال ۸۶۱ در قاهره وفات کرد کتاب هایی دارد از جمله: شرح فتح القدر علی الهدایة، التحریر فی أصول الفقه، المسایرة فی أصول الدین. برگرفته از: کبری زاده، ج ۲ ص ۲۴۴ و زرکلی ج ۶ ص ۲۵۵

^۴ - فتاوی قاضیخان فی هامش الفتاوی الهندیه ج ۱ ص ۳۷۹

نیا ورده اند، بناء حکم اول واجب می گردد تا که خلاف آن واضح گردد.^۱

دیدگاه چهارم:

نظرچهارم این است که، عقد نکاح با هردو مهر صحیح است، این مسئله از امام ابوحنیفه-رحمه الله- وهمچنان از بعض فقهاء منقول است. ابن همام-رحمه الله- می گوید: بر الف دیگر تجدید می گردد، در نزد امام ابوحنیفه-رحمه الله- دو تسمیه ثابت می گردد، و در نزد امام ابویوسف و محمد-رحمهما الله- هزار درهم دوم ثابت نمی گردد.^۲

کسانی که قائل به انعقاد نکاح با دو مهر استند میگویند: وجوب عقد اول طوری ثابت گردیده است که برگشتی ندارد، آنچه برای او مفروض است این است که دومی زیادت است، پس مهر مکمل همراه اول واجب می گردد.^۳

^۱- شرح فتح القدیر ج ۳ ص ۷۸

^۲- شرح فتح القدیر ج ۳ ص ۳۳۱

^۳- شرح فتح القدیر ج ۳ ص ۷۸

مبحث دوم: هزل در طلاق

طلاق نیز یکی از سه چیزی است در مورد آن مساوات بودن هزل و جدیت در حدیث مشهور نقل گردیده است که رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمود: سه چیز است که قصد آن قصد است و شوخی آن نیز قصد است: نکاح، طلاق، و رجوع کردن. بناءً در این مبحث روی مسئله هزل در طلاق و دیدگاه فقهاء در مورد آن بحث می شود:

مطلب اول: تعریف طلاق

الف: تعریف لغوی: کلمه طلاق در لغت، مصدر فعل مجرد است که از ریشه (ط ل ق) گرفته شده و به معنای گشودن و بازکردن قید و بند است، طلاق برای رهایی زن استفاده می گردد و اطلاق برای رهایی غیر از آن چنانچه عرب ها می گویند: «طَلَّقْتُ الْمَرْأَةَ، وَأَطَّلَقْتُ الْأَسِيرَ»^۱ (زن را طلاق دادم و اسیر را آزاد کردم).

ب: تعریف فقهی: فقهای احناف طلاق را چنین تعریف نموده اند: «رفع قید النکاح فی الحال أو فی المآل بلفظ مخصوص»^۲ (طلاق عبارت است از ازاله ی قید نکاح در زمان حال و یا آینده با الفاظ مخصوص).

تعریفی که فقهای مذهب حنبلی از طلاق ارایه کرده اند شبیه همین تعریف احناف است.^۳

مالکی ها طلاق را چنین تعریف نموده اند: «صفة حکمیة ترفع حلیة متعة الزوج بزوجه موجبا تکررها مرتین للحر و مرة لذی رق»^۴

۱- حموي، أحمد بن محمد بن علی الفيومي، (۱۴۱۸ م). المصباح المنير، تحقيق: يوسف الشيخ محمد، الطبعة الثانية، بيروت: المكتبة العصرية للطباعة و النشر، ج ۲، ص ۳۷۶، فیروزآبادی، مجد الدین بن یعقوب، القاموس المحيط، بيروت: المؤسسة العربية، ج ۱، ص ۹۰۴-۹۰۵، رازي، أبو عبدالله محمد بن أبي بكر الحنفي، (۱۴۲۰هـ/۱۹۹۹ م). مختار الصحاح، تحقيق: يوسف الشيخ محمد، الطبعة الخامسة، بيروت: المكتبة العصرية، ج ۱، ص ۱۹۲.

۲- ابن عابدين، محمد أمين بن عمر الحنفي، (۱۴۱۲هـ/۱۹۹۲ م). الدر المختار و حاشية ابن عابدين، الطبعة الثانية، بيروت: دار الفكر، ج ۳، ص ۲۲۶-۲۲۷.

۳- ابن قدامة، أبو محمد موفق الدين عبدالله بن أحمد المقدسي الحنبلي، (بی تا). المغنی لابن قدامة، الناشر: مكتبة القاهرة، ج ۷، ص ۲۹۶.

۴- دسوقي، أبو عبدالله محمد بن عبدالله بن علی الخرشى المالكي، (۱۴۳۰هـ) حاشية الدسوقي علی الشرح الكبير، بيروت: دار الفكر، ج ۲، ص ۳۴۷.

(طلاق یک صفت حکمی است که حلال بودن استفاده جنسی را از همسر از بین می برد که تعداد آن برای زن آزاد یک بار و برای کسی که دارای صفت بردگی است، یک بار است.)

فقهای مذهب شافعی طلاق را این گونه تعریف کرده اند: «الطلاق حل عقد النکاح بلفظ الطلاق و نحوه»^۱ (طلاق عبارت است از منحل کردن عقد نکاح توسط لفظ طلاق یا مثل آن.)

منظور از نکاح در تعریف فوق، نکاح صحیح شرعی می باشد، زیرا اگر نکاح زوجین فاسد باشد، طلاق صحیح نمی باشد، اما میان آنها متارکه و فسخ صورت می گیرد. هم چنان فقهاء در تعریف آن می افزایند که طلاق در اصل ملکیت زوج می باشد اما کسی دیگری نیز نیابتاً آنها را انجام داده می تواند مثل اینکه کسی را وکیل طلاق بگیرد. و یا اینکه بدون قاضی نیابتاً در بعضی از احوال حکم به طلاق می دهد.^۲

قانون مدنی افغانستان با پیروی از فقه طلاق را چنین تعریف می نماید: «طلاق عبارت از انحلال رابطه زوجیت صحیحه در حال یا آینده، بین زوج و زوجه، با الفاظی که وقوع طلاق صراحتاً از آن افاده شده بتواند».^۳ از مجموع تعریفها می توان گفت که طلاق عبارت از انحلال نکاح دائم با شرایط و تشریفات خاص از جانب مرد یا نماینده قانونی او (محکمه) می باشد.

مطلب دوم: دیدگاه های فقهاء در مورد هزل در طلاق

از فقهاء -رحمهم الله- در مسئله وقوع طلاق هازل سه دیدگاه نقل شده است:

دیدگاه اول:

دیدگاه اول، مذهب جمهور فقهاء است که می گویند طلاق هازل مانند نکاح صورت می گیرد و در آن هزل هیچ تاثیر ندارد، و این مذهب فقهاء اصحاب کرام و تابعین عظام است مثل: عمر بن الخطاب، عبدالله بن

۱- شربینی، شمس الدین محمد بن أحمد الخطیب الشافعی، (ب ت). مغنی المحتاج إلى معرفة ألفاظ المنهاج، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ج ۳، ص ۲۷۹.

۲- شربینی، مغنی المحتاج، ج ۳، ص ۲۷۹.

۳- وزارت عدلیه، (۱۳۴۵). قانون مدنی، جریده رسمی، شماره مسلسل، کابل: مطبعه دولتی، فقره اول، ماده ۱۳۵.

مسعود، ابودرداء، عبدالله بن عباس، سعید بن مسیب و عطاء بن ابی رباح -رضی الله عنهم-.^۱

همچنان قول مشهور مذاهب ائمه فقهی مثل: امام ابوحنیفه، امام مالک، امام شافعی و امام احمد بن حنبل -رحمهم الله- همین است استک طالق هازل واقع می شود.^۲ اما در بعض آن ها تفصیل وجود دارد که در ذیل اشاره می شود:

بهوتی^۳ -رحمه الله- صاحب کشف القناع از مذهب حنابله چنین نقل کرده است: اگر شخص طلاق دهنده به لفظ صریح طلاق دهد طلاق واقع میگردد، چه نیت کرده باشد و یا نیت نکرده باشد، چه به صورت هزل و شوخی گفته باشد و یا نگفته باشد.

در کتاب «الانصاف» آمده است که، طلاق صحیح است و امام احمد بن حنبل به آن صراحت داده است، و همچنان اصحاب وی نیز به آن صراحت داده اند.^۴

در مورد دیدگاه امام شافعی -رحمه الله- آنچه از تصریح امام نووی -رحمه الله- در مسئله طلاق افاده می گردد این است که اگر شخصی برای همسر خود بگوید: وقتی من گفتم تو سه طلاق هستی، اراده من طلاق نیست، بلکه هدف من این است که تو از جای خود برخیزی و دوباره بنشین، اراده من از سه طلاق یک طلاق است، در این صورت مذهب آن را اعتبار نمیدهد، بلکه قابل اعتبار همان چیزی است که آن ها بر آن وضع کرده اند. لفظ طلاق گاهی از روی هزل و گاهی از روی تلجئه صورت می گیرد که هیچ چیزی به حساب شمرده

^۱ - مصنف عبدالرزاق حدیث نمبر (۱۰۲۴۳).

^۲ - محیی الدین أبو زکریا یحیی بن شرف الحورانی الشافعی، روضة الطالبین وعمدة المفتین، ج ۵ ص ۵۹۹، الناشر المكتب الإسلامي بیروت، سنة النشر ۱۴۰۵

^۳ - بهوتی - منصور بن یونس بن صلاح الدین بن حسن بن إدريس، بهوتی، متولد سال: (۱۰۰۰ - ۱۰۵۱ هـ - ۱۵۹۱ - ۱۶۴۱ م) شیخ حنابله در مصر بوده، البهوتی نسبت بطرف بهوت است که در غرب مصر واقع است. صاحب کتاب های بيشماري است - الاعلام للزرکلی ج ۷ /ص: ۳۰۷.

^۴ - المرادوی، علاء الدین أبو الحسن علي بن سليمان الدمشقي الصالحی، الإنصاف في معرفة الراجح من الخلاف علی مذهب الإمام أحمد بن حنبل، ج ۸ ص ۴۶۵، الناشر: دار إحياء التراث العربي بیروت، الطبعة: الطبعة الأولى ۱۴۱۹ هـ

نمیشود، و یا چیزی را اراده کرده است که اراده به آن صحیح نیست.^۱

از روایات فقهی احناف نیز معلومی می شود که هزل در طلاق معتبر است و حتی صورت های هزل در عفو از قصاص را به هزل در طلاق محلق کرده اند.^۲ بنا بر این حکم تمام موارد فوق یکی است و آن عبارت از لزوم وقوع طلاق همراه هزل است، اما حکم ثبوت طلاق و عتاق به نص ثابت گردیده است. و در عفو از قصاص و نذر به قیاس ثابت شده است.^۳

دیدگاه دوم:

رای دوم فقهاء این است که، طلاق هازل واقع نمی گردد، و این مذهب بعضی از فقهاء مالکی^۴ است. و در یک روایت از مذهب شافعی و همچنان نظر به قول امام شوکانی^۵-رحمه الله- مذهب امام احمد-رحمه الله- نیز عدم وقوع طلاق هازل است، زیرا در نزد آنها لفظ صریح در طلاق نیاز به نیت دارد و آن مخالف نصوص در هردو مذهب است.^۶

حطاب-رحمه الله- در مورد دیدگاه مذهب مالکی ها چنین نقل نموده است: در طلاق هازل، نکاح هازل

^۱- روضة الطالبین ج ۵ ص ۵۹۹

^۲- النسفی، حافظ الدین أبو البرکات عبدالله بن أحمد بن محمود، کشف الاسرار علی اصول المنار، ج ۲ ص ۲۹۶، دارالکتب العلمیه بیروت ۲۰۱۵ م

^۳- البخاری، علاء الدین عبد العزیز بن أحمد بن محمد، کشف الأسرار علی أصول فخر الإسلام البزدوی، ج ۴ ص ۳۶۲
الناشر: دار الکتب العلمیه - بیروت، الطبعة: الطبعة الأولى ۱۴۱۸هـ/۱۹۹۷م

^۴- العبدری، ابو عبدالله، محمد بن یوسف بن أبي القاسم، التاج والإکلیل لمختصر خلیل، ج ۴ ص ۴۴، الناشر دار الفکر بیروت، سنة النشر ۱۳۹۸

^۵- نام او محمد بن علی بن محمد الشوکانی، یکی از بزرگان واعلام و از جمله فقهای اهل سنت محسوب می گردد، وی در سال ۱۱۷۳هـ در شهر صنعا کشور یمن تولد شده است، که در سال ۱۲۲۹هـ بر مسند قضاء نیز وظیفه نموده است، در سال ۱۲۵۰هـ وفات شده است، او از جمله کبار علماء یمن می گویند؛ دیده شود: الاعلام، زرکلی، ج ۶، ص ۲۹۸.

^۶- الشوکانی، محمد بن علی بن محمد، نیل الأوطار من أحادیث سید الأخیار شرح منتقى الأخبار، ج ۶ ص ۲۷۸ الناشر: إدارة الطباعة المنیریة،

و عتق هازل، در صورتی که دلیل اقامه گردد، طلاق، نکاح و عتق لازم نمی آید.^۱

پس معلوم شد که در مذهب مالکی دو قول وجود دارد: لزوم طلاق و عدم لزوم طلاق، اگرچه بعضی ها گفته اند که در طلاق هازل سه قول است: طلاق لازم نمی آید، طلاق لازم می شود، اگر دلیل اقامه گردد، که آن شخص در طلاق هازل کرده است طلاق لازم نمی شود.^۲

فقهاء مالکی صورت طلاق هازل را چنین بیان نموده اند که، شخصی برای همسر خود از روی هازل می گوید: تو دیروز طلاق بودی، ابن حاجب^۳ -رحمه الله- از فقهای مالکی میگوید: اگر طلاق را در حالت واضح معلق ساخت، معلق در آن حالت هازل شمرده می شود، قسمیکه شخصی برای همسر خود بگوید: تو دیروز طلاق بودی و یا شخصی که برای همسر خود بگوید که تو دیروز طلاق بودی بالای آن هیچ چیزی لازم نمی آید.^۴

مطلب سوم: دلایل دیدگاه های فقهاء در مورد وقوع و عدم وقوع طلاق هازل

الف: دلایل دیدگاه اول

دلایل جمهور که به لزوم طلاق هازل قایل هستند همان دلایلی است که در مورد عقد نکاح هازل بیان گردید

۱- الله متعال می فرماید: { وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا }^۵

ترجمه: آیات خداوند (جل جلاله) به مزاح نگیرید.

^۱ - التسلوي، أبو الحسن علي بن عبد السلام، البهجة في شرح التحفة، ج ۱ ص ۳۵۷، دار النشر: دار الكتب العلمية - لبنان / بيروت - ۱۴۱۸ هـ - ۱۹۹۸ م

^۲ - محمد بن علي بن محمد بن عبدالله الشوكاني اليمني. فقيه مجتهد من كبار علماء اليمن وصاحب كتاب نيل الأوطار.

^۳ - ابوعمو عثمان بن عمر بن ابي بكر بن يونس الدويني الاسنابي الشهير بابن الحاجب

^۴ - مواهب الجليل ج ۴ ص ۷۰

^۵ - سورة بقره آیه: ۲۳۱

۱- وجه استدلال: نکاح و ازدواج از آیات و نشانه های رحمت الهی است و قرآن کریم ازدواج را آیه و نشانه وجود خود و راهی برای همکاری و تعاون و همچنان زمینه ای برای مودت و محبت قرار داده است چنانچه الله متعال می فرماید: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۱

ترجمه: و از نشانه هایش آن است که از جنس خودتان همسرانی آفرید تا در کنار آنان بیارامید و درمیانتان دوستی و مهربانی مقرر داشت، بی گمان در این نشانه هایی است برای گروهی که می اندیشند.

بناءً هزل با آن گناه و جرم است، بناء اگر کسی با این نشانه الهی هزل کند، باید جزای آن را ببیند.

۲- از ابوهریره -رضی الله عنه- روایت است که رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمود: سه چیز است که قصد آن قصد است و شوخی آن نیز قصد است: نکاح، طلاق، و رجوع کردن.^۲

۶- از عمر فاروق -رضی الله عنه- روایت شده است که او گفته است: چهار چیز است که، در هر حال نافذ می شوند، آزاد کردن غلام، طلاق دادن، نکاح کردن و نذر کردن.^۳

۷- از علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- مروی است که می گوید: چهار چیز است که، در آن بازی و شوخی نیست، نکاح، طلاق، آزاد کردن و صدقه دادن.^۴

۸- از عبدالله بن مسعود -رضی الله عنه- می گوید شخصی که با شوخی خانم خود را طلاق هد و یا با شوخی با کسی نکاح کند طلاق و نکاح آن نافذ می شود.^۵

^۱ سوره روم آیه ۲۱

^۲ - الحاکم ابو عبدالله، محمد بن عبدالله النیسابوری، المستدرک علی الصحیحین حدیث نمبر (۲۸۰۰) دار الکتب العلمیة - بیروت الطبعة الأولى، ۱۴۱۱ - ۱۹۹۰ ترمذی، الجامع الصحیح، شماره حدیث: (۱۱۹۵) ترمذی این حدیث را حسن گفته است. ج ۲ ص ۳۲۸. همچنان البانی آن را در الاراء ج به شماره ۱۸۲۶ حسن گفته است.

^۳ - ابن ابی شیبہ، أبو بکر عبد الله بن محمد العبسی الکوفی، مُصنّف ابن أبي شیبة حدیث نمبر (۱۸۷۱۵)، طبعة الدار السلفية الهندية القديمة. (ب ت)

^۴ - مصنف عبدالرزاق حدیث نمبر (۱۰۲۴۷)

^۵ - مصنف عبدالرزاق حدیث نمبر (۱۰۲۴۴)

۹- از ابوالدرداء-رضی الله عنه-می فرماید: سه چیز است که، شوخی در آنها مثل: جدی است، نکاح، طلاق و آزاد کردن غلام.^۱

۱۰- از سعید بن المسیب و عطاء بن ابی رباح-رحمهما الله- نیز نقل شده است که آنان به همین قول هستند که، طلاق و نکاح به صورت شوخی تنفیذ می گردد.^۲

بنا بر احادیث و آثار نقل شده فوق دلالت براین می کند که، طلاق هازل صحیح و تنفیذ است.

دلایل دیدگاه دوم:

فقهایی که به عدم وقوع طلاق هازل قول کرده اند، به همان دلایلی که در بحث نکاح ذکر گردید استدلال می کنند که به بعضی آن ها نظر به تفاوت استدلال اشاره می شود:

۱- اهمیت عزم در طلاق: الله متعال می فرماید: { وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ }^۳

ترجمه: اگر آنها اراده طلاق را کردند خداوند شنوا و داناست.

وجه استدلال: آیت فوق الذکر دلالت براین می کند که اعتبار عقد قلب و نیت انسان در وقوع طلاق است، مثل شرط در وقوع طلاق می باشد، و شخصی هازل در نیتش وقوع طلاق و عزم برآن نبوده است، بناء طلاق با هزل واقع نمی گردد.^۴

۲- قیاس طلاق به قسم لغو: طرفداران دیدگاه دوم می گویند طلاق مانند قسم لغو است و چنانچه

سوگوند لغو اعتبار ندارد، طلاق هازل نیست غیر قابل اعتبار است، لله متعال می فرماید: ﴿لَا

يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبْتُمْ قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ﴾^۵

^۱- الصنعاني أبو بكر عبد الرزاق بن همام، مصنف عبد الرزاق حديث نمبر (۱۰۲۴۵) الناشر: المكتب الإسلامي - بيروت الطبعة الثانية، ۱۴۰۳

^۲- مصنف عبد الرزاق حديث نمبر (۱۰۲۴۳)

^۳- سورة بقره آیه: ۲۲۷

^۴- شوکانی، نیل الاوطار ج ۶ ص ۲۷۸

^۵- البقرة: ۲۲۵

ترجمه: خداوند شما را به سبب سوگندهای بیهودیتان بازخواست نمی کند بلکه شما را به آنچه دل هایتان قصد کرده است بازخواست می کند، و خداوند آمرزنده و بردبار است.

وجه استدلال: خداوند متعال در آیت فوق تصریح نموده است که انسان ها را به سبب سخنان هزل سوگندهای لغو بیهوده ای که بر زبان شان می آید بازخواست نمی کند، سوگندهایی که بنده بدون هدف و بدون اراده قلبی، آن را بر زبان می آورد و این دلیلی است بر اینکه در سخن گفتن اهداف و نیت اعتبار دارد همان طور که در هر کاری نیت معتبر است و هازل چه در طلاق باشد و چه در سایر عقود، در دلش قصد و اراده واقعی بر عمل را ندارد بناءً عقد وی لازم و منعقد نیست، زیرا از رحمت و مهربانی الله متعال نسبت به بندگان است که از آن قسم هایی که به زبان شان بدون قصد جاری می شود، گذشت کرده است، بنا بر این حقی توسط آن باطل نمی گردد و باطلی ثابت نمی شود، پس از این قسم ها خداوند گذشت کرده است و لیکن آن چه که قلب بر آن تصمیم گرفت و نیت آن را شامل و عزیمت آن را در بر گرفت، اینجاست که مؤاخذه در سخنان لغو و هزل صورت می گیرد.^۱

بناء قسمیکه در سوگند لغو کفاره نیست، طلاق از روی هزل نیز منعقد نمی گردد.

۳- استدلال به فیصله عمر فاروق -رضی الله عنه-: «عن زید بن وهب : ان بطالاً کان بالمدينة فطلق

امراته الفا فرقع ذلك الي عمر بن الخطاب (رضي الله عنه) فقال: انما كنت العب فعلاه عمر (رضي

الله عنه) بالدرة وقال : ان كان ليكيفيك ثلاث»^۲

ترجمه: از زید بن وهب روایت است: در مدینه طیبه یک آدم یاوه گوی بود که همسرش را یک هزار طلاق داد هنگامیکه این موضوع به خلیفه دوم مسلمانان عمر بن الخطاب (رضی الله عنه) ارجاع گردید آن مرد نزد خلیفه تشریف آورد وگفت: من بخاطر شوخی و خوش طبعی این کار را کردم (یعنی نیت و قصد طلاق را نداشتم) پس عمر (رضی الله عنه) آن مرد را با شلاق تادیب و اصلاحش کرده گفت: سه طلاق برای تو کافی بود.

^۱- الخطيب، عبد الكريم يونس (المتوفى: بعد ۱۳۹۰هـ) التفسير القرآني للقرآن، دار الفكر العربي - القاهرة. ج ۱ ص ۲۵۷

^۲- ابوبكر احمد بن الحسين، بن علي البيهقي، السنن الكبرى للبيهقي، باب ما جاء في امضاء الطلاق الثلاث، شماره حديث (۱۵۳۲) ناشر مجلس دائرة المعارف النظاميه الكائنه في الهند، حيدر آباد، سال چاپ، ۱۳۴۴)

۴- اعتبار و اهمیت نیت در کارها: در اسلام به اهداف و نیت ها اعتبار داده می شود و راجع به این

موضوع قواعد ذیل وضع شده است^۱:

- ۱- الأعمال بالنیات. (مدار اعمال به نیت ها می باشد.)
- ۲- العبرة بالقصد والمعنى لا اللفظ والمبنى. (مقصد و معنا معتبر است نه لفظ و مبني)
- ۳- لا ثواب إلا بنية. (بدون نیت ثواب نیست.)
- ۴- كل ما كان له أصل فلا ينتقل عن أصله بمجرد النية. (هرچیزی که دارای اصل باشد، به مجرد نیت کردن از اصل خود انتقال نمی کند.)
- ۵- الأیمان مبنية على الألفاظ والمقاصد. (قسم ها بر الفاظ و مقاصد بنا شده اند.)
- ۶- مقاصد اللفظ على نية الالفاظ. (مقاصد لفظ بر نیت تلفظ کننده می باشد)
- ۷- إدارة الأمور في الأحكام على قصدها. (اداره امور در احکام مبتنی بر قصد و اراده است.)
- ۸- المقاصد والاعتقادات معتبرة في التصرفات والعادات. (مقاصد و اعتقادات در تصرفات و عادات معتبر می باشند.)

بنا بر این قواعد و حدیث صحیحی که قبلاً روایت گردید، مدار اعمال بر اساس نیت است، هر کس از عملش همان بهره را می برد که قصد آن را کرده است، هر کس برای خشنودی خداوند و رسول او هجرت کند، هجرتش برای خدا و رسول خواهد بود و هر کس به خطر دنیا و متاعی هجرت کند که بدان برسد و یا در هجرتش زنی را قصد کند و بخواهد با او ازدواج کند، هجرتش برای آن بوده که بسویش هجرت نموده است.^۲

دلالت حدیث در عبادات و معاملات و تمامی عقود عام بوده و دلالت بر عدم صحت عقد می کند، زیرا اصل در عقد رضاء است و هزل منافی اختیار و رضاء در حکم است، بناء طلاق لازم نمی گردد.^۳

۵- اهمیت رضایت در عقود مهم و حیاتی: رضایت در تمام عقود مقتضای شریعت اسلامی است،

^۱- زرقاء، شرح القواعد الفقهية ص ۴۷

^۲- صحیح البخاری، شماره حدیث: (۱)

^۳- الصنعاني، محمد بن إسماعيل الأمير الكحلاني، سبل السلام، ج ۳ ص ۳۶۸ ، الناشر : مكتبة مصطفى الباي الحلبي الطبعة : الرابعة

۱۳۷۹هـ / ۱۹۶۰م

که خداوند آن را بنخاطر مصالح زنده گی انسان ها مقرر کرده است، بناء از بین رفتن اساس خانواده به سبب هزل و یک کار بیهوده صحیح نیست، تعلق و ارتباط میان زوجین یکی از محکم ترین علاقه ها است، بویژه وقتی که آنها دارای اولاد بوده و آن اولاد در نزد والدین خود زنده گی کنند، بنا بر آن باید پیرامون آن فکر شده و در وقت تفریح احکام، این چیز در نظر گرفته شده که طلاق هازل واقع نمی گردد.^۱

مطلب چهارم: مذهب راجح و بررسی دلایل قائلین به عدم لزوم طلاق

مذهب راجح در موضوع وقوع طلاق هازل، مذهب جمهور فقهاء است.^۲ و اینجا ضرور است دلایل قائلین به عدم وقوع طلاق مورد بررسی و پاسخ قرار گیرد:

۱- در جواب اینکه طرفداران دیدگاه دوم به آیت { وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ }^۳ استدلال کرده اند، این استدلال از دو وجه پاسخ داده می شود:

وجه اول: اینکه آیت اصلا در محل دعوا نیست، زیرا آیت در مورد حق مولی نازل گردیده است.^۴

وجه دوم: اگر آن استدلال را قبول هم کنیم، باز هم در میان آیه و حدیث که به لزوم طلاق هازل دلالت می کند هیچ گونه تعارضی واقع نمی گردد، زیرا عزم و نیت به اتفاق فقهاء در چیز غیر صریح اعتبار دارد، نه در چیز صریح.^۵

۱- در مورد اینکه می گویند طلاق مانند قسم لغو است و چنانچه سوگوند لغو اعتبار ندارد، طلاق هازل نیست غیر قابل اعتبار است، گفته می شود که این قیاس درست نیست زیرا قسم و طلاق با یکدیگر

^۱ - احمد ابراهیم بک، الالتزامات فی الشرع الاسلامی، ص ۸۹ المکتبة الازهریه للتراث

^۲ - علی حسب الله، الفرقه بین الزوجین، ص ۷۰، دارالفکر العربی ۱۳۸۷ هـ ق

^۳ - سوره بقره آیه: ۲۲۷

^۴ - نیل الاوطار ج ۶ ص ۲۷۸

^۵ - نیل الاوطار ج ۶ ص ۲۷۸

فرق دارند.^۱

۲- راجع به استدلال از حدیث «انما الاعمال بالنیات» چنین گفته می شود که مسئله طلاق و نکاح هازل

به دلیل حدیث روایت شده از این امر مستثنی می باشد.^۲

۳- و در پاسخ به دلیل عقلی ارایه شده چنین باید گفت که اگر مردم را در چنین امور آزاد گذاشته شود،

پس تمام احکام معطل می شوند، و مجال داده نشود برای شخص طلاق دهنده، یا نکاح کننده و یا

آزاد کننده که بگوید: من به صورت شوخی آن کار را کردم، در غیر آن احکام الله متعال باطل می شود،

بناء هرکسی که کاری را انجام داد که در حدیث ذکر گردیده است، حکم آن بالایش لازم می گردد،

ادعای وی برخلاف گفته اش قبول نمیشود، و در این امر تاکید و احتیاط است.^۳

مطلب پنجم: تمثیل نکاح و طلاق و مقایسه آن با هزل

این مسئله بر می گردد براین که بعضی از علماء معاصر میان نکاح و طلاق هازل مقارنه می کنند، و می

گویند که آنچه امروزه در فلم ها و سریالها انجام می شود، مثل: انعقاد نکاح به شکلی که مرد به زن مخاطب شده

و به عبارات صریح از زن خواستگاری می کند و زن هم با الفاظ صریح قبول می کند، و نکاح با حضور شواهد

و تمام شروط نکاح و ارکان آن منعقد می گردد، و گاهی هم دو ممثل در فلم و یا سریال میان شان مشاجره صورت

می گیرد و شوهر حقیقی برای همسر حقیقی خود می گوید که تو طلاق هستی، بناءً برخی از علماء این مسئله

را به نکاح و طلاق هازل قیاس نموده اند. اما حقیقت این است که میان این دو مسله هیچگونه مشابهت وجود

ندارد، زیرا شخص ممثل به منزله شخص حکایت کننده است، که قصه ای را حکایت می کنند، چون در اصل

غرض از شخص ممثل عبارت از حکایت قصه ای است که برایش نوشته اند، برابر است که، قصه واقعی باشد

و یا خیالی که نویسنده آن نوشته است، و شخص ممثل قرائت چیزی است که برایش گفته شده و نوشته شده و

آن را تعبیر و تقلید می کند، و این در نزد رفقاء و همکارانش به طور قطعی معلوم و مشخص است که، وی فقط

تمثیل می کند و بس. بنا بر این از تعبیر این حکایات تشابه همراه تعبیر شخص هازل ظاهر می گردد که در هر دو

^۱ - احکام الهزل فی الفقه الاسلامی ج ۲ ص ۶۷۵

^۲ - ابن قیم، أبو عبد الله، محمد بن أبي بكر، إعلام الموقعين عن رب العالمين، ج ۳ ص ۱۲۴ - ۱۲۵، الناشر: دار الجيل بيروت، ۱۹۷۳ م

^۳ - مواهب الجليل من ادلة الخليل ج ۳ ص ۱۴۷

آنها عباراتی تکرار می گردد که، فهم و قصد عبارات یکی می باشد، اما در استعمال آن قصد معنی وجود ندارد، اما از لحاظ وجوه مختلف اند:

۱- شخص هازل قصد تحقق غرض دیگر را بدون انشاء عقد نکاح و یا طلاق دارد، و این غرض تحقق پیدا نمی کند مگر با تظاهر به انشاء مثل: تلفظ به طلاق هازل، بر خلاف شخص حکایت کننده که قصد و غرض آن چیزی دیگری است، که نیاز به تحقق آن به تظاهر به انشاء عقد ندارد بلکه هدف آن اخبار در مورد آن می باشد.^۱

۲- عقد شخص هازل غیر جدی بوده و احتمال کذب را دارد، و از جمله اغراض آن شوخی و مزاح است، اما شخص حکایت کننده برای عقد غیرش است، و اراده آن جدی می باشد، زیرا آن خبری است که احتمال صدق را دارد، اگر غرض و هدف آن فکاهی و مزاح باشد، حتی اگر لفظ هزل را به نحو تمثیل گفته باشد، بیشتر مردم را می خندانند و بیشتر به مردم سرگرمی، می آورند، و گاهی این قصه هزل به صورت واقعی و حقیقی می باشد، اما در واقع هزل است که هدف آن فقط خندانند مردم است، بناء معنای هزل در هردو مفترق شد.^۲

۳- از لحاظ حکم، جمهور فقهاء بر صحت نکاح و طلاق هازل متفق اند، بر خلاف شخصی که نکاح و طلاق را از شخص دیگر حکایت می کند، و فقهاء بر این مسئله متفق اند که، عبارت شخص حکایت کننده ملغی است، اگرچه معنای آن قابل فهم هم باشد.^۳

۴- ابن عابدین-رحمه الله- در باب الطلاق آورده است که، « الصریح لا یحتاج الی النیة » آنچه صریح باشد نیاز به نیت ندارد، اما در وقوع آن از روی قضاء و دیانت قصد اضافت لفظ طلاق به سوی آن چیز ضروری است که به معنای آن عالم باشد، آن شخص را به سوی چیزی که احتمال آن می رود متوجه نسازد، این احتراز از چیزی است که، مسائل طلاق را در حضور زن تکرار می کند، و یا از

^۱ - د/ عثمان ابراهیم بن مرشد، المقاصد من احکام الشارع و اثرها فی العقود، ج ۲ ص ۶۳۲، مکتبة الملک فهد الوطنیة

^۲ - المعجم الوسیط ج ۲ ص ۹۸۵

^۳ - الدر المختار ج ۳ ص ۲۵۰، الناشر دار الفکر بیروت؛ سنة النشر ۱۳۸۶

کتاب آن را نقل می کند که: خانم من طلاق است، و این را به تلفظ اداء می کند و یا سوگند کسی دیگر را حکایت می کند، در این صورت اصلاً طلاق واقع نمی گردد، تا وقتی که آن را همسرش قصد نکرده باشد.^۱

۵- ابن نجیم^۲ - رحمه الله- در مورد ممثل میگوید: تو طلاق هستی، سپس همسر برای شوهرش می گوید: بخوان آن را و شوهر آن را می خواند، آن زن طلاق نمی شود تا وقتی که خطاب آن زن فهمیده نشود.^۳

۶- امام نووی - رحمه الله- می گوید: شخصی که طلاق شخص دیگر را حکایت می کند مثل اینکه بگوید: فلان شخص گفت: همسر من طلاق هست، و همچنان شخص فقیه وقتی که لفظ طلاق را در تدریس خود تکرار کند بالای آن طلاق نیست.^۴

^۱ - الدرالمختار مع حاشیة ابن عابدین ج ۳ ص ۲۵۰

^۲ - ابن نجیم: زین الدین ابن ابراهیم ابن محمد مشهور به ابن نجیم متوفی سال ۹۷۰ هـ - ۱۵۶۳ م فقیه حنفی و از علماء مصر می باشد. تصنیفات زیادی دارد از جمله: ۱ - الاشباه وانظائر در علم فقه ۲ - البحر الرائق فی شرح کنز الدقائق در علم فقه ۳ - الرسائل الزینیه ۴ - رساله در مسائل فقهی و ۵ - الفتاوی الزینیه. زرکلی، الاعلام ج ۳ ص ۶۴

^۳ - ابن نجیم، زَیْنُ الْعَابِدِیْنَ بْنِ اِبْرَاهِیْمِ بْنِ نُجَیْمٍ (۹۲۶-۹۷۰هـ)، الْأَشْبَاهُ وَالنَّظَائِرُ عَلَی مَذْهَبِ أَبِي حَنِیْفَةَ النُّعْمَانِ، ص ۲۴۰، الناشر: دار الکتب العلمیه، بیروت، لبنان الطبعة: ۱۴۰۰هـ=۱۹۸۰م

^۴ - روضة الطالبین ج ۶ ص ۵۱

مبحث سوم: هزل در خلع و رجوع از آن

مطلب اول: تعریف خلع

الف: معنای لغوی خلع: خلع در لغت به معنای کشیدن چیزی از تن است^۱، همچنان خلع به معنای بهترین مال آمده است که برای کسی داده می شود.^۲ راغب اصفهانی-رحمه الله- می نویسد: «الخلع: خلع الإنسان ثوبه، وإذا قيل: خلع فلان علی فلان، فمعناه: أعطاه ثوبا، واستفید معنی العطاء من هذه اللفظة»^۳

ترجمه: خلع به معنای کشیدن لباس از تن انسان است، و هنگامی که گفته شود فلانی بالای فلانی خلع کرد، معنایش این است که لباسی را به او داد و از این لفظ معنای عطاء و بخشش استفاده می شود.

ب: معنای اصطلاحی: خلع در اصطلاح فقهاء عبارت از این است که شوهر در برابر عوض و بدلی، از زنش جدا شود و او را طلاق دهد، چنانچه ابن نجیم-رحمه الله- نوشته است: «وَالْخُلْعُ شَرَعًا عَلِيٌّ مَا اخْتَرْتَاهُ إِزَالَةَ مَلِكِ النِّكَاحِ الْمُتَوَقَّفَةَ عَلَى قَبُولِهَا بِلَفْظِ الْخُلْعِ أَوْ مَا فِي مَعْنَاهُ»^۴

ترجمه: خلع در اصطلاح قسمی که ما آن را اختیار نمودیم، عبارت است از دور کردن ملکیت نکاح که با الفاظ خلع یا مشابه آن که بر قبول کردن زن موقوف است.

با در نظر داشت نکات ذکر شده معنای لغوی و اصطلاحی خلع با هم نزدیک اند چون خلع در لغت به معنای درآوردن لباس بود و مطابق صراحت قرآن کریم زن لباس مرد و مرد هم لباس زن است. چنانچه الله متعال می فرماید: (هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لِهِنَّ)^۵

(زنان برای شما و شما برای آنان (همچون) لباس هستید)

^۱ - ابن منظور، لسان العرب، ۷۶/۸

^۲ - جوهری، الصحاح، ۳۴۰/۳

^۳ - راغب، مفردات القرآن ۳۱۳/۱

^۴ - ابن نجیم، زین الدین بن ابراهیم بن محمد، البحر الرائق شرح كنز الدقائق، دارالمعرفة - بيروت. ۷۷/۴

^۵ - بقره: ۱۸۷

بنا بر این خلع آن است که مرد در مقابل گرفتن مالی از همسرش از او جدا شود این عوض فدیة و افتداء نیز نامیده می شود.

در قانون مدنی افغانستان خلع چنین تعریف شده است: « خلع عبارت است از انحلال عقد ازدواج در بدل مالیکه زوجه آنرا برای زوج می پردازد و به لفظ صریح آن یا بهر لفظ دیگریکه مفهوم خلع را افاده نماید، صورت می گیرد.»^۱

مطلب دوم: وقوع خلع به صورت هزل با ذکر بدل

با در نظر داشت اقوال فقهاء در مسئله وقوع خلع به صورت هزل با ذکر بدل سه دیدگاه ذیل نقل شده است:

دیدگاه اول:

طلاق با خلع واقع شده و مالی که در آن به عنوان بدل و یا عوض ذکر می گردد لازم الاداء است، امام ابویوسف و محمد (رحمهما الله) به همین نظراند، امام ابوحنیفه -رحمه الله- میگوید که چیزی که در عقد مسمی گردیده و بر چیزی که در کم کردن آن توافق می کنند همان در بدل خلع وضع میگردد. امام ابویوسف و امام محمد -رحمهما الله- لزوم طلاق در تمام صورت ها است، برابر است که، آنها متفق بر اعراض بعد از هزل باشد و یا اتفاق به عدم حضور شی در حال عقد باشد، و یا این که در اعراض و بناء اختلاف کرده باشند، و امام ابوحنیفه در حکم تمامی این صورت ها با صاحبین یکی است.^۲

امام مالک -رحمه الله- و در یک قول امام شافعی -رحمه الله- نیز به همین نظر است.^۳

مذهب امام شافعی -رحمه الله- طوری که امام نووی -رحمه الله- در «روضه الطالبین»^۴ ذکر کرده است، میگوید: اگر زوجین به صورت هزل خلع کرده باشند خلع نافذ می گردد، برابر است که آن را طلاق بگویم و یا

^۱ - قانون مدنی افغانستان، ماده ۱۵۶

^۲ - البخاری، کشف الاسرار علی اصول البزدوی ج ۴ ص ۳۶۴

^۳ - ابن قدامه، المغنی ج ۱۰ ص ۲۷۴.

^۴ - نووی، روضة الطالبین ج ۵ ص ۳۳۱

فسخ، مثل بیع هازل است، این قول در نزد امام شافعی دو وجه دارد:

وجه اول: اینکه خلع نوعی از انواع طلاق است، و طلاق همراه هزل در مذهب امام شافعی لازمی است.

وجه دوم: به اعتبار یکی از دو قول شوافع در هزل بیع به اعتبار این که خلع فسخ است.

مذهب حنبلی در یک روایت خلع را طلاق بائن می دانند و حکم هزل در خلع مثل هزل در طلاق است، و در طلاق هازل چنین است که اگر با لفظ صریح طلاق را استعمال کرده باشد به صورت هزل باشد و یا به صورت شوخی طلاق می شود و حکم خلع نیز همین است.^۱

دیدگاه دوم:

رای دوم عدم وقوع خلع با هزل است، و این قیاس بعضی از ائمه مذهب مالکی و در یک قول در مذهب شافعی است، و همچنان از بعض فقهاء مذهب حنبلی منقول است.^۲

دیدگاه سوم:

در صورت هزل در خلع طلاق واقع نمی گردد بلکه موقوف به اختیار زن بامال است، برابر است که هزل باشد و یانه و این مذهب امام ابوحنیفه-رحمه الله- است.^۳

این مذهب نظر به آنچه که بزودی^۴-رحمه الله- نقل کرده است: اگر زوجین در اصل هزل کرده باشند، و بر ازدواج اتفاق کرده باشند، در نزد امام ابوحنیفه-رحمه الله- این است که طلاق واقع نمی گردد، و مال نیز واجب نمی گردد تا وقتیکه زن بخواهد، و اگر زن خواست، طلاق واقع گردیده و مال نیز واجب می گردد، همان طوری

^۱- الصالحی، علاء الدین أبو الحسن علی بن سلیمان المرادوی دمشقی الصالحی (المتوفی: ۸۸۵هـ) الإنصاف فی معرفة الراجح من الخلاف علی مذهب الإمام أحمد بن حنبل، ج ۸ ص ۳۹۲، الناشر: دار إحياء التراث العربي بیروت، الطبعة: الطبعة الأولى ۱۴۱۹هـ

^۲- الخطیب، محمد الشربینی، الإقناع فی حل ألفاظ أبي شجاع، ج ۵ ص ۲۱۵، الناشر دار الفكر بیروت، سنة النشر ۱۴۱۵

^۳- كشف الاسرار علی اصول المنارج ۲ ص ۲۹۶

^۴- بزودی: علی بن محمد بن حسین معروف به فخر الاسلام فقیه حنفی سرشناسی بود، در زمین ماوراء النهر ریاست مذهب حنفی را داشت. تألیفات زیادی دارد که معروف ترین اش اصول البزودی است، بر کتاب مزبور تعلیقات و شرح های زیادی بر آن نوشته شده است.

در سمرقند وفات یافت. (۴۸۲هـ ق) گرفته شده از: ذهبی، سیر أعلام النبلاء، ج ۱۸ ص ۶۰۲

که در الجامع الصغیر در مورد مردی آمده است که برای همسر خود میگوید «أنت طالق ثلاثا علی ألف درهم علی انک بالخیار ثلاثة ایام» تو سه طلاق هستی و یک هزار درهم نیز برایت پرداخت می کنم، و برای تو سه روز اختیار است. زن هم قبول کرد، اگر این زن طلاق را در مدت سه روز رد کرد طلاق باطل می گردد، و اگر در مدت سه روز طلاق را اختیار نمود طلاق واقع می گردد، و یک هزار درهم بالای زوج لازم می شود، و هزل به منزله خیار الشرط است، و بر این مسئله دو امر مرتب می گردد:

۱- خلع از جانب شوهر یمین است، زیرا وی طلاق را به قبول مال تعلیق نموده است، و قبل از قبول آن رجوع صحیح نیست، و شرط خیار نیز برای او صحیح نیست، بناء هزل وی جدی و موقوف بر قبول زن است، برخلاف این که اگر زن نفس خود را اول خلع برای زن اجازه است که قبل از قبول شوهر رجوع کند.

۲- شرط خیار در نزد امام ابوحنیفه -رحمه الله- در خلع مقدر به سه است، و اگر زوجین شرط خیار را بیشتر از سه روز هم مقرر کنند جایز است.^۱

مطلب سوم: رجوع از هزل

هرگاه زوجین باهم اتفاق کنند که در انظار مردم از طلاق رجوع کنند، و این کار را به خاطر ترس از کسی و یا هم بخاطر جلوگیری از هم پاشی خانواده انجام می دهند، در حالی که میان آنها درحقیقت رجعت نیست، و یا اینکه مرد به زن و یا ولی زن به مرد به صورت استهزاء می گوید: رجوع کن و آن شخص نیز از روی استهزاء می گوید که رجوع کردم.^۲

در مسئله متذکره فقهاء اختلاف نظر دارند و در مورد صحت رجوع با هزل سه دیدگاه نقل شده است:

دیدگاه اول:

رجعت از هزل به طور مطلق ظاهرا و باطنا صحیح است، این مذهب جمهور فقهاء (امام ابوحنیفه، امام

^۱ - کشف الاسرار علی اصول المنارج ۲ ص ۲۹۸

^۲ - مواهب الجلیل ج ۳ ص ۴۲۳

شافعی و امام احمد بن حنبل -رحمهم الله-) است.^۱ چنانچه کاسانی^۲ -رحمه الله- می گوید: بودن شوهر در حالت جدی و عمد برای جواز رجوع شرط نیست، بلکه رجوع با اکراه، هزل، شوخی و خطاء نیز صحیح است.^۳

همچنان امام بغوی^۴ -رحمه الله- در تعلیق حدیث (ثلاث جدهن جد وهزلهن جد: الطلاق والنکاح والرجعة) می گوید: در حدیث سه چیز را خاص کرده است بخاطر تاکید امر فراخی و آسانی وقتی در بیع و سایر تصرفات با هزل منعقد می گردد، پس در رجوع نیز همراه هزل بدون اختلاف صحیح است.

و ابن قیم^۵ -رحمه الله- می گوید: اگر متکلم قصد به معانی الفاظ هم نکرده باشد، بلکه به غیر معانی آنها قصد کرده باشد، شارع این قصد را باطل می داند اگر از روی هزل و یا شوخی گفته باشد و قصد معنای آن را نداشته باشد شارع معنای آن را برایش الزامی می داند، مثل اینکه شخصی هزل به کفر می کند و یا به طلاق و یا هم به رجعت.^۶

دلایل این دیدگاه این است که مسئله رجعت را بر نکاح قیاس می کنند یعنی رجعت طلب ابقاء نکاح

^۱ - اعلام الموقعین عن رب العالمین ج ۳ ص ۱۲۰

^۲ - کاسانی: علاءالدین ابوبکر بن مسعود بن احمد از دانشمندان بزرگ حنفی در دمشق بود و ملقب به «ملک العلماء» گردید. نزد علاءالدین سمرقندی فقه آموخت و با دختر فقیهش فاطمه ازدواج کرد. وی کتاب «التحفة» سمرقندی را شرح داد و آن را مهر همسرش قرار داد و نامش را بدایع الصنایع نهاد. کاسانی در سال ۵۸۷ هـ ق وفات یافت. طاش کبری زاده، مفتاح السعادة و مصباح السیادة، ج ۲، ص ۲۴۷

^۳ - کاسانی، بدائع الصنایع فی ترتیب الشرایع ج ۳ ص ۱۸۶

^۴ - بغوی: حسن بن مسعود بن محمد بن الفراء البغوی، الشافعی، أبو محمد، ملقب به رکن الدین و محی السنه، محدث، فقیه، مفسر عصر خود بوده است وی یکی از علماء بزرگ اسلام است؛ علم فقه را از استادش علی القاضی حسین بن محمد از شیوخ شافعی و غیره آموخته و یکی از علماء زاهد و مشهور می باشد، وی دارای تالیفات زیاد از جمله: (شرح السنه، و معالم التنزیل؛ و المصابیح؛ و التهذیب فی فقه الشافعیة؛ و الجمع بین الصحیحین؛ و کتاب الأربعین حدیثاً و غیره، است. در (مرو) که یکی از شهرهای خراسان است) در سال (۵۱۶) یا (۵۱۰) وفات نموده است. مقدمه معالم التنزیل (تفسیر امام بغوی رحمه الله).

^۵ - ابن قیم جوزی: محمد بن ابی بکر بن ایوب در سال ۶۹۱ هـ ق در دمشق چشم به جهان گشود او یکی از علمای بزرگ بوده که نزد شیخ الاسلام ابن تیمه -رحمه الله- اکثر علوم مروج زمان را فرا گرفته و همراه او در قلعه دمشق محبوس شد، از جمله تالیفات وی مدارج السالکین، الوابل الصیب من الکلم الطیب و طرق الکیمة فی السیاسة الشرعیة می باشد، او در سال ۷۵۱ هجری در شهر دمشق وفات نمود. زرکلی، الأعلام، (ج ۵، ص ۲۵).

^۶ - ابن قیم، اعلام الموقعین ج ۳ ص ۱۲۰

است، و این انشاء نیست، و زوج آن را جدی و عمدی خواسته است، و در انشاء این شرط نیست.^۱

و دوم اینکه شخص هازل کلماتی را استفاده کرده است که در حکم آن الزامی نیستند، و ترتیب احکام بر اسباب برای شارع است نه برای عاقد، وقتی که سببی را آورد حکم بالایش لازم می‌گردد، بخواهد و یا نخواهد، زیرا شخص هازل قصد آن قول را داشته و آن را می‌خواسته است، با وجود آن که به معنای آن علم داشته و موجب آن را نیز میدانسته است، و قصد لفظی را کرده است که متضمن معنایش است، و معنای آن را قصد کرده تا حکم بالایش لازم آید.^۲

دیدگاه دوم:

رجعت باهزل ظاهرا صحیح است اما باطنا صحیح نیست، این قول مشهور مالکی هاست.^۳ و فایده این قول که هزل در رجوع این است که، در الفاظ ظاهری صحیح است، اما در باطن صحیح نیست، و آن عبارت از الزامی کردن نفقه و پوشاک و غیره وسایل از طرف حاکم بالای شخص رجوع کننده از روی هزل است.^۴

قائلین به وقوع رجعت به صورت ظاهری نه به صورت باطنی استدلال نموده اند که، در رجعت از لحاظ جمله نیت شرط است، وقتی از نیت خالی بود و در رجوع هزل کرد در ظاهر رجوع می‌شود اما در باطن نمی‌شود زیرا در آن اصلا اراده وجود نداشته است.^۵

دیدگاه سوم:

رجعت به هزل صحیح نیست و کسانی که قائل به عدم صحت رجعت همراه هزل هستند با سنت استدلال نموده اند، و از حدیث: «إنما الاعمال بالنیات» استدلال کرده اند.

^۱ - بدائع الصنائع ج ۳ ص ۱۸۶

^۲ - ابن قیم، اعلام الموقعین ج ۳ ص ۱۲۴

^۳ - الاکلیل لمختصر خلیل ج ۴ ص ۱۰۱

^۴ - مواهب الجلیل ج ۳ ص ۴۲۳

^۵ - شرح الزرقانی لمختصر خلیل ج ۴ ص ۱۴۱

وجه استدلال: حدیث فوق دلالت بر این می‌کند که صحت هر عمل با رضایت تعلق دارد، و رجعت یکی

از آنها است، بناء بدون نیت صحیح نیست و هزل منافی آن بوده و صحیح نیست.^۱

^۱ - سبیل السلام ج ۳ ص ۳۶۸

مبحث چهارم: هزل در عتق

مطلب اول: تعریف عتق

الف: معنای لغوی: عتق در لغت به معنای آزاد کردن، قدیمی شدن و با ارزش بودن آمده است، راغب اصفهانی-رحمه الله- می نویسد: العتق: چیزی که از نظر زمانی یا مکانی یا رتبه و ارزش، کهن و قدیمی باشد از این جهت به قدیم- عتق- گفته شده و همچنین به شخص جوانمرد و با کرم و به کسی که از رقیّت و بندگی آزاد شود خدای تعالی گوید: (و لِيُطَوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ)^۱ گفته شده خداوند کعبه از این جهت با واژه- عتق- وصف نموده که پیوسته از اینکه جبّاران و ستمگران کوچکش بشمارند آزاد و متعالی است. در زبان عربی «عاتقان»: طریق گردن که میان دو شانه قرار دارد چون از سایر اعضاء بدن بالاتر است و نیز-عاتق- دختر جوان و کنیزکی که از شوهرش جدا و دور شده و در خانه پدر و مادرش مانده. و «عتق الفرس» اسبی که در مسابقه اش پیشی گرفته، معنا می دهد.^۲

ب: تعریف اصطلاحی: جرجانی^۳-رحمه الله- عتق را در اصطلاح چنین تعریف کرده است: «هي قوة حكمية يصير بها أهلاً للتصرفات الشرعية»^۴

ترجمه: عتق عبارت از قوت حکمی است که توسط آن یک شخص صاحب تصرفات شرعی می گردد.

مطلب دوم: دیدگاه فقهاء در مورد هزل در عتق

صورت مسئله وقوع عتق باهزل این است که، سردار با غلام خود اتفاق می کنند که، در ظاهر آن را آزاد اعلان می کند، اما این کار را یا به غرض ریاء و سمعه می کند و یا برای نجات خودش از ظالمی که ممکن ملکیت

^۱ - الحج ۲۹

^۲ - راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن ج ۲، ص: ۵۴۸

^۳ - جرجانی: علی بن محمد بن علی، معروف به شریف جرجانی فیلسوف، عالم و از جمله کبار علما در زبان عربی، او در سال ۷۴۰ هجری تولد شده و در شیراز درس خواند است، مصنفاتی وی در حدود پنجاه عدد می باشد که از آن جمله کتاب «التعريفات» است او در سال ۸۱۶ هجری فوت کرده است. زرکلی، الأعلام ج ۵ ص ۷

^۴ - جرجانی، علی بن محمد بن علی، (ت: ۸۱۶ هق) التعريفات، تحقیق: ابراهیم الأبیاری، سال طبع: ۱۴۰۵ ه، دار الکتب العربی. بیروت، ج ۱ ص ۱۴۷

وی را غضب نماید. وهمچنان هزل به مجرد استهزاء سردار به غلام اش تصور می گردد به این صورت که، برایش به صورت استهزاء می گوید: «انت حر» تو آزاد هستی.^۱

در صورت های ذکر شده آیا عتق محقق می گردد یا خیر؟ دیدگاه های فقها قرار ذیل است:

دیدگاه اول:

نظر اول این است که، عتق صحیح و تنفیذ و هزل باطل است، و این مذهب مذهب جمهور فقهاء - رحمهم الله -، سلف از صحابه کرام و تابعین (رضی الله عنهم) است، مثل: ابودرداء، عمر، علی وسعید بن المسیب -رضی الله عنهم- و همچنان مذهب احناف، ودریک قول مشهور در نزد مالکی ها، و مذهب شافعی وحنابله و همچنان است.^۲ چنانچه از بعض فقهاء به طور نمونه دیدگاه شان نقل می گردد:

۱- بزودی-رحمه الله- می گوید: چیزی که در آن مال نباشد یعنی بدون شرط در آن مال ثابت نمی شود،

مثل: طلاق، عتاق و عفو از قصاص، یمین و نذر همه آنها صحیح اما هزل باطل است، بنا بر این

جدی بودن در عتق شرط نیست، و اعتاق هازل صحیح است.^۳

۲- زرقانی^۴ - رحمه الله- از علماء مذهب مالکی می گوید: « ثلاث لیس فیهن لعب: النکاح والطلاق

والعتق» در سه چیز شوخی نیست، نکاح، طلاق وعتق است، و همچنان می گوید: شخصی غلام

خود را به شوخی آزاد کرد آزاد می شود اگرچه آن را قصد هم نکرده باشد.^۵

۳- امام نووی -رحمه الله- از علماء مذهب شافعی در روضة الطالبین می گوید: وقتی که غلام در نزد

^۱ - کشف الاسرار علی اصول المنارج ۲ ص ۲۹۶

^۲ - مرداوی، الانصاف فی معرفة الراجح من الخلاف ج ۷ ص ۳۹۶

^۳ - کشف الاسرار علی اصول البزدوی ج ۴ ص ۳۶۲

^۴ - محمد عبد العظیم الزرقانی از اهالی مصر و منتسب به زرقان (به ضم زاء) است. به احتمال قوی وی در آغاز قرن چهاردهم هجری متولد شده است. زرقانی یکی از عالمان دوره بیداری اسلامی مصر است. که با آثار و تالیفات خود، رشته علوم القرآن را در قرن چهاردهم بارور ساختند. وی در سال ۱۳۶۷ ه. ق وفات یافت. از تالیفات زرقانی علاوه بر مناهل العرفان فی علوم القرآن، به کتاب دیگری به نام «بحث» اشاره می کنند که احتمالاً متن درس تبلیغ و ارشاد او در دانشکده اصول الدین بوده است. زرکلی، ج ۵ ص ۲۷۴.

^۵ - شرح الزرقانی علی الموطاء ج ۳ ص ۱۶۵

حاکم ادعای آزادی خود را می کند و حاکم از وی سوگند طلب می کند وقتی که سوگندش تمام شد، سردار برایش به صورت تمسخر می گوید: ای آزاد برخیز؛ حاکم برآزادی اش حکم می کند.^۱

۴- و بهوتی -رحمه الله- از فقهای مذهب حنابله چنین نوشته است: اگر سردار برای غلام خود بگوید که من تو را آزاد کردم، آزاد می شود اگرچه از روی هزل هم گفته باشد.^۲

دیدگاه دوم:

دیدگاه دوم این است که اگر هزل ثابت گردید مانع نفاذ عتق می گردد، و این موضوع از بعض فقهاء -رحمهم الله- منقول است.^۳ چنانچه از خطاب-رحمه الله- نقل شده که می گوید: در هزل طلاق، نکاح و عتق اگر دلیلی اقامه گردد بر اینکه شخص از روی هزل طلاق یا نکاح و یا اعتاق کرده است، بالای آن شخص لازم نمی آید، بنا بر این مذهب ظاهر مالکی ها همین است که می گویند: هزل در عتق دیانتاً و قضاءً تنفیذ نیست.^۴

دلایل دیدگاه اول و دوم همان دلایلی است که در مسئله هزل در باب نکاح و طلاق بیان گردید.

^۱- نووی، روضة الطالبین ج ۸ ص ۴۴۱

^۲- بهوتی، کشاف القناع ج ۴ ص ۵۱۱

^۳- خطاب، مواهب الجلیل ج ۳ ص ۴۲۳

^۴-القرافی، شهاب الدین أحمد بن إدريس، الذخيرة، ج ۴ ص ۴۰۴، الناشر دار الغرب بیروت،

سنة النشر ۱۹۹۴م

فصل سوم

هزل در معاملات

مبحث اول: هزل در بیع

مبحث دوم: هزل و ارتباط آن با شرط

مبحث سوم: هزل در سایر عقود و معاملات

مبحث اول: هزل در بیع

مطلب اول: تعریف بیع

الف: مفهوم لغوی: بیوع جمع بیع و کلمه عربی می باشد که به معنای خریدن و فروختن هردو آمده است، امام راغب اصفهانی-رحمه الله- می نویسد: «البيع: إعطاء المثلن وأخذ الثمن، والشراء: إعطاء الثمن وأخذ المثلن، ويقال للبيع: الشراء، وللشراء البيع، وذلك بحسب ما يتصور من الثمن والمثلن»^۱

(بیع یعنی دادن چیزی با ارزش و گرفتن قیمت آن (داد و ستد و مبادله متاع و پول). و کلمه شراء به معنای پرداختن قیمت و گرفتن جنس قیمت شده است، فروختن و خریدن را بیع و شراء گفته اند که هر دو بجای هم بکار می رود برای تصویری که از جنس و متاع و بهاء آن به نظر می رسد.)

ابن منظور-رحمه الله- در مورد معنای بیع و شراء گفته است: «هر دو بیع (به فتح باء و سکون یاء) به معنای خرید و فروش.. از جمله کلمات اضداد است؛ بنا براین میتوان گفت: بعته هذا الثوب" یعنی «أعطيته اياه واخذت ثمنه» همانطور که می شود گفت « بعته هذا الثوب» به معنی « اشتریته منه وأعطيته ثمنه » که کلمه بیع، در جمله اول به معنی فروش و در جمله دوم به معنی خرید بکار رفته است. کلمه بیع در لغت به معنی مطلق مبادله است و دو لفظ «بیع»- فروختن - و «شراء» - خریدن - به کار میروند و از جمله الفاظی هستند که برای معانی متضاد بکار رفته و مشترک استند»^۲.

ب: تعریف اصطلاحی بیع: در کتب فقه اسلامی در مورد تعریف اصطلاحی بیع نظریات ذیل مطرح شده است:

اول: تعریف احناف: فقهای احناف عمدتاً بیع را چنین تعریف نموده اند: «البيع: مُبَادَلَةُ الْمَالِ بِالْمَالِ

^۱ راغب اصفهانی، حسین بن محمد، تحقیق محمد سید کیلانی، المفردات فی غریب القرآن، الطبعة الأولى، ۱۴۱۲، دارالمعرفة، بیروت. ج ۱ ص ۱۳۱ ماده «بیع»

^۲ ابن منظور، محمد بن مکرم (۷۳۵ هق) لسان العرب، طبع: اول، ۱۴۰۸ هق، دار صادر، بیروت. ج ۸ ص ۲۳ ماده «بیع»

ترجمه: بیع عبارت است از مبادله مال به مال با رضایت طرفین.

اما صاحب الاختیار لتعلیل المختار بیع را چنین تعریف نموده است: «مُبَادَلَةُ الْمَالِ الْمُتَقَوِّمِ بِالْمَالِ الْمُتَقَوِّمِ تَمْلِيكًا وَتَمَلُّكًا»^۲

ترجمه: بیع عبارت است از تبادل مال متقوم به مال متقوم از روی تملیک و تملک یعنی: مالی که دارای قیمت باشد در عوض مالی که آن هم دارای قیمت باشد از طرف شخص مالک به کسی دیگر به تملیک داده شود.

دوم: تعریف مالکی ها: فقهای مذهب امام مالک-رحمه الله- بیع را چنین تعریف نموده اند: «الْبَيْعُ عَقْدٌ مُعَاوَضَةٌ عَلَى غَيْرِ مَنَافِعٍ»^۳

ترجمه: بیع عبارت است از عقد معاوضه بر غیر منافع یعنی بیع عقد عوضی در میان بایع و مشتری بر جنس و ذات یک چیز می باشد نه بر منفعت که از این قید اجاره و نکاح خارج می شود.

سوم: تعریف شوافع: فقهای مذهب امام شافعی-رحمه الله- تعریف احسن بیع را چنین ذکر نموده اند «هو عقد معاوضة محضه يقتضي ملك عين أو منفعة على الدوام، لا على وجه القرابة»^۴

ترجمه: بیع عبارت است از عقد معاوضه خالص است که تقاضای ملکیت عین یا منفعت دایمی را می کند نه

^۱ - لجنة علماء برئاسة نظام الدين البلخي، الفتاوى الهندية، دار الفكر، الطبعة: الثانية، ۱۳۱۰ هـ ج ۳ ص ۲.

^۲ الموصلي، عبد الله بن محمود بن مودود، أبو الفضل الحنفي (المتوفى: ۶۸۳هـ)، الاختيار لتعليل المختار، مطبعة الحلبي - القاهرة، ۱۳۵۶ هـ - ۱۹۳۷ م ج ۲ ص ۳

^۳ - صاوي، أبو العباس أحمد بن محمد الخلوئي، المالكي (المتوفى: ۱۲۴۱هـ)، بلغة السالك لأقرب المسالك المعروف بحاشية الصاوي على الشرح الصغير، الناشر: دار المعارف (ب.ت) ج ۳ ص ۱۲

^۴ - البكري، أبو بكر بن محمد شطا الدمياطي (المتوفى: بعد ۱۳۰۲هـ)، إعانة الطالبين على حل ألفاظ فتح المعين، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۸ هـ - ۱۹۹۷ م ج ۳ ص ۵

چهارم: تعريف حنابله: فقهای مذهب امام احمد بن حنبل-رحمه الله- بيع را چنین تعريف نموده اند: «البيع مبادلة عين مالیه أو منفعة مباحة مطلقاً بأحدهما أو بمال فی الذمة للتملك على التأیید غير ربا و قرض»^۱

ترجمه: بيع عبارت است از تبادلۀ عين مالیه یا منفعت مباح به یکی از آن ها یا به عوض مالیه که در ذمه است به غرض حاصل کردن ملکیت به طور دایمی که ربا و قرض نباشد.

بنا بر آنچه نقل گردید معلوم می شود که بيع عبارت از انتقال مالکیت به کسی دیگر در برابر پول است و شراء (خرید) قبول آن است و هر کدام از بيع و شراء به جای یکدیگر بکار برده می شوند، البته در این میان تعريف احناف جامع و مختصر است و شامل تمام انواع بیوع می شود در حالی تعريفات سایر مذاهب طولانی و در بر گیرنده بعض قیودات است.

مطلب دوم: اهمیت رضایت در بيع و پرهیز از ضرر

چون بحث در مورد هزل در معاملات است و بيع از مشهور ترین معاملات می باشد، بنا بر این ضرور است روی اهمیت رضایت در بيع و نقض ضرر در آن دانسته شود زیرا از این طریق به نقش هزل در بيع پی می بریم، الله متعال راجع به اهمیت رضایت تجارت و معاملات چنین می فرماید: ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِّنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا ﴾^۲

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید! مال هایتان را در میان خود به ناحق نخورید، مگر اینکه تجارتي باشد که از رضایت شما سرچشمه بگیرد، و خود را نکشید، همانا خداوند نسبت به شما مهربان است.

امام رازی-رحمه الله- در تفسیر آیه فوق نوشته است: « نهی عن أكل أموال الناس إلا بطريق التجارة فعند

عدم التجارة وجب أن يبقى على أصل الحرمة»^۳

^۱ - بهوتی، منصور بن یونس بن إدريس البهوتي، (المتوفى ۱۰۵۱) شرح منتهی الإرادات المسمى دقائق أولي النهی لشرح المتتهی، الناشر عالم الکتب، ۱۹۹۶م، بیروت ج ۲ ص ۵

^۲ - سوره نساء آیه ۲۹

^۳ - رازی، مفاتیح الغیب، ج ۱۲ ص ۵۳۰

ترجمه: از خوردن اموال مردم به استثنای راه تجارت نهی شده است، بنا براین در صورت عدم وجود تجارت، لازم بر اصل حرمت باقی بماند.

همچنان یک قاعده فقهی کلانی است که فقهاء آن را به نام قاعده «لاضرر و لا ضرار» می شناسند، چنانچه در شرح القواعد الفقهية آمده است: «القاعدة الثامنة عشرة: «لا ضرر ولا ضرار» أي لا فعل ضرر ولا ضرار بأحد في ديننا أي لا يجوز شرعاً لأحد أن يلحق بآخر ضرراً ولا ضراراً وقد سبق ذلك بأسلوب نفي الجنس ليكون أبلغ في النهي والزجر»^۱

ترجمه: قاعده هجدهم: فعل ضرر و ضرر رساندن به هیچ کس در دین ما نیست، یعنی شرعاً جایز نیست که به شخص دیگری به هیچ عنوانی ضرر رسانده شود و این قاعده به اسلوب نفی جنس گفته شده است تا اینکه نهی و زجر به گونه مبالغه صورت بگیرد.

پس اجرای قاعده لاضرر و لا ضرار سبب می شود که احکام فقهی به این قاعده ربط داشته باشند و هر معامله ای که در آن ضرری به جانب مقابل باشد باید منتفی شود، بناءً هرگاه هزل ضرری را متوجه یک طرفی از معامله کند شامل این قاعده می شود، زیرا در شریعت اسلامی دفع ضرر بر جلب منفعت مقدم است.

مطلب سوم: صورت هزل در بیع و دیدگاه فقهاء

صورت هزل در بیع این است که: بایع برای مشتری در عقد بگوید: من این چیز را از روی هزل برای تو می فروشم، و مشتری میگوید: من خریداری آن را از روی هزل قبول نمودم، و یا دو شخص می گویند: ما این عقد را از روی واقعیت نبسته ایم، و یا مردی برای مرد دیگر از روی شوخی میگوید: چیزی خود را به من بفروش و من در عوض آن مقداری پول خواهم داد و آن شخص از روی شوخی و با خنده میگوید که آن چیز از شما است، و یا با خنده می گوید: من آن را در مقابل چیزی که گفته به فروش رسانیدم.^۲

به صورت عموم در معاملات و بیع هر آنچه که در آن ازاله ملکیت به سوی مالک باشد مثل: بیع، اجاره، مساقات وغیره و یا اینکه ازاله ملکیت به سوی غیر مالک باشد مثل وقف. علماء در این موضوع به اتفاق فقهاء،

^۱ - زرقا، أحمد بن الشيخ محمد الزرقا - ت ۱۳۵۷ هـ، شرح القواعد الفقهية، دار القلم، بیروت، لبنان، ص ۹۳

^۲ - السيواسي كمال الدين محمد بن عبد الواحد، شرح فتح القدير، ج ۳ ص ۲۵۰؛ الناشر دار الفكر مكان النشر بيروت

وقتی که عاقدین در وقت عقد به صورت قصدی در بیع و غیره از اتفاق به کسی که قبلاً از روی هزل عقد و یا بیعی را به صورت قصدی انجام داده باشد، در این صورت بیع لازم بوده و هزل باطل است، زیرا هر یک از دو عاقدین حقیقت عقد را می خواهند و هرآنچه که ضد قصد در بیع باشد مثل: هزل این عقد و ظاهر و واضح است، زیرا بیع از اهل آن و در محل آن صادر گردیده است.^۱

اما فقهاء (رحمهم الله) پیرامون تاثیر هزل و درجه تاثیر آن در عقد اختلاف نظر دارند:

دیدگاه اول:

رای اول این است که، بیع باطل بوده و برای طرفین الزامی نیست، این صحیح ترین قول مالکی ها بوده و از نصوص مذهب شافعی - رحمه الله - همین مفهوم اخذ می گردد، و مذهب حنابله - رحمه الله - نیز همین است.^۲

و از علماء مذهب مالکی ابن العربی - رحمه الله - می گوید: متاخرین اصحاب ما میگویند: اگر آن دو شخص در عقد نکاح و بیع بر هزل اتفاق کرده باشند الزام آور نیست.^۳

اما رای مذهب امام شافعی - رحمه الله - از کلام امام نووی - رحمه الله - دانسته می شود که، میگوید: اتفاق بر تظاهر در عقد، و عقد آن در انظار عمومی بناء بر همان اتفاق به منزله شرط فاسد در عقد بوده و در عقد هیچ تاثیری نخواهد داشت، امام نووی - رحمه الله - میگوید: دلیل ما این است که، اتفاق بر تلجئه ملغی است به دلیل اینکه اگر آنها بر شرط فاسد اتفاق کرده باشند و سپس عقد را بدون شرط انجام داده باشند عقد صحیح است.^۴

^۱ - الحصکفی علاء الدین، محمد بن علی بن محمد بن علی بن عبد الرحمن بن محمد الحصنی، الدر المختار، ج ۴ ص ۷۰۹، الناشر دار الفکر سنة النشر ۱۳۸۶ مکان النشر بیروت

^۲ - ابن قدامة المقدسی ابو محمد عبد الله بن أحمد، المغنی فی فقه الإمام أحمد بن حنبل الشیبانی، ج ۴ ص ۲۷۷؛ الناشر: دار الفکر - بیروت الطبعة الأولى، ۱۴۰۵

^۳ - ابن عربی، محمد بن عبد الله، أحكام القرآن ج ۸ ص ۳۰، احیاء التراث العربی، بیروت - لبنان ۱۴۰۸ ق

^۴ - النووی، أبو زکریا محیی الدین یحیی بن شرف، المجموع شرح المهذب، ج ۱۱ ص ۴۸۸، الناشر: مكتبة المسجد النبوي الشريف

بنابر آن اگر تلجئه به عقد یکجا شود عقد بر آن تاثیر می گذارد مثل تاثیر عقد با شرط فاسد، به همین خاطر امام نووی -رحمه الله- می گوید: شرط مقارن به عقد یکجا خواهد شد اگر شرط صحیح بود و فاء به آن الزامی است، و اگر شرط فاسد بود عقد را فاسد می سازد.^۱

ومذهب حنابله همان طوری که در متن «الاقناع» آمده است این است که: بیع تلجئه این است که، دو شخص متعاقد میخواید بیع را تظاهر کنند به خاطر ترس و خوف از ظلم، در این صورت باطل است. پس وقتیکه بیع تلجئه نظر به اتفاق گذشته باطل باشد بطلان بیع که مقارن به شرط عقد باشد به طریق اولی باطل است. چنانچه ابن قیم (رحمه الله) به آن اشاره کرده میگوید: جمهور اهل علم بر این نظر اند که میان شرط متقدم و شرط مقارن هیچ فرقی وجود ندارد.^۲

دیدگاه دوم:

دیدگاه دوم چنین عقد فاسد می باشد، و حکم آن مثل حکم شرطی است که در بیع گذاشته شده است که، آن خیار همیشه گی است، اما بخاطر عدم اختیار حکم افاده قبض را نمی کند، ظاهر مذهب امام ابوحنیفه -رحمه الله- و اصحاب ایشان همین است، زیرا فقهاء مذهب احناف متفق اند که شرط فاسد وقتیکه به آن مقارن باشد بر عقد تاثیر می گذارد، ابن عابدین -رحمه الله- میگوید: بیع شرط نیست، و امام ابوحنیفه و اصحاب ایشان (رحمهم الله) اتفاق نظر دارند که مواضعه بر شرط سابقه در صورتیکه متعاقدین بر آن بیع را بنا کرده باشند عقد را فاسد می سازد. و در باب مقارنه تلجئه در عقد از باب اولی است، زیرا اصل در مذهب اعتبار وجود شرط در وقت بیع است، پس وقتیکه دو شخص متعاقد شرط را در عقد به صراحت بیان کردند شرط به عقد ملحق می گردد، زیرا آن اصل است، بناء بر آن در نزد امام ابوحنیفه -رحمه الله- با فاسد بودن عقد چندین امور مرتب می گردد:

۱- هر یک از عاقدین می توانند عقد را نقض کنند، زیرا آنها هر دو ولایت نقض را دارند در این صورت یکی از آنها تنها می ماند.

^۱ - المجموع ج ۱۱ ص ۴۸۹

^۲ - البهوتی منصور بن یونس بن إدريس، كشاف القناع عن متن الإقناع، ج ۵ ص ۱۴۳، الناشر دار الفكر سنة النشر ۱۴۰۲ مکان النشر بیروت

۲- برای هردوی آنها اجازه عقد است، زیرا حکم این بیع به خاطر عدم اختیار هردوی آنها مفید نیست، و آنها اجازه را اختیار کردند.

۳- وقتی که عقد برای یکی از آنها بدون دیگرش جایز بود بالای اصحاب وی جایز نیست،

۴- عدم افاده عقد شخص هازل به قبض در ملکیت، زیرا هزل به منزله خیال متبایعین است، بناء با چنین بیع که از روی هزل صورت گرفته باشد ملکیت واقع نمی گردد، و اگر هزل با قبض متصل باشد، حتی اگر مبیع غلام باشد و آن را مشتری قبض کرده و آن را آزاد کرده باشد بازهم قبض و عتق نافذ نمی شود، زیرا ملک بخاطر عدم اختیار بایع و مشتری در حکم به قصد هزل ثابت نمی شود، بناء حکم به اختیار آنها متوقف می گردد. پس قبل از اختیار برای مشتری مکلیتی وجود نداشته بناء ملکیت نافذ نمی گردد.^۱

ابن همام -رحمه الله- در مورد تاثیرات فوق که بیان گردید می گوید: اگر دو شخص به عقدی توسط هزل اتفاق کردند، پس برای آنها مثل شرط خیار دایمی است، اگر آن مستقیماً راضی شدند، در این صورت بیع فاسد گردیده و با قبض مالک شده نمی تواند به خاطر اینکه در حکم آن رضایت وجود ندارد، اگر یکی از آنها بیع را نقض کرد، بیع نقض می شود، اما اختیار از یک جانب نمی شود، و اگر هردو خیار را اجازه دادند مطابق نظر امام ابوحنیفه -رحمه الله- تا سه روز اختیار فسخ را دارند و در نزد صاحبین مدت مطلق است.^۲

دلایل عدم لزوم بیع هزل:

۱- الله متعال می فرماید: { يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالِكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَن تَرَاضٍ مِّنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا }^۳

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید! مال هایتان را در میان خود به ناحق نخورید، مگر اینکه تجارتي

^۱ - المبسوط ج ۵ ص ۱۷۲

^۲ - تیسیر التحرير ج ۲ ص ۲۹۰

^۳ - سوره نساء آیه ۲۹

باشد که از رضایت شما سرچشمه بگیرد، و خود را نکشید، همانا خداوند نسبت به شما مهربان است.

وجه دلالت: آیت فوق الذکر دلالت بر این می کنند که رضایت متبایعین شرط صحت بیع است، پس شخص هازل درحقیقت قصد بیع را نداشتند، پس قصد ورضا در صحت بیع شرط بوده وبدون آن بیع صحیح نیست.^۱

۲- قیاس بر تاثیر شرط فاسد در بیوع: توضیح آن این است که، به اتفاق فقهاء شرط فاسد وقتی که به عقد بیع یکجا شود بیع فاسد می شود، واینجا هزل به منزله شرط فاسد است، بناء بخاطر اتصال هزل به عقد بیع فاسد می شود.^۲

اما اختلاف میان جمهور فقهاء و احناف در مسئله بطلان عقد همراه هزل است، این که انعقاد بیع همراه فساد می باشد، بر می گردد به قیاس احناف براین که هزل بر خیار شرط در بیع است، چون احناف می گویند: هزل به منزله خیار شرطی موبد است، زیرا خیار رضایت و اختیار هردو را در حکم ازبین می برد، زیرا عمل آن در حکم است نه در چیز دیگر، اما رضایت و اختیار را در حدق مشباشرت سبب از بین نمی برد، زیرا قول بایع براین که: (بعث واشتریت) دراین مثال رضایت عاقد و اختیار هردو وجود دارد، همچنان در هزل نیز رضا و اختیار هردو در حق سبب یافت می شود، اما در حق حکم رضایت و اختیار یافت نمی شود، پس عقد هازل مثل عقدی است که شامل شرط خیار برای عاقدین ابدی می باشد زیرا آنها فقط همان وقت رضایت نشان داده اند، قسمیکه در خیار موبد است، و خیار موبد مغایر مقتضای عقد بنا بر اصل بودن است، اما احناف آن را از روی استحسان بر خلاف قیاس جایز دانسته اند، چنانچه حبان بن منقذ در بیوع فریب می خورد و یا ضرر می کرد و این موضوع را به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) شکایت کرد، ایشان چنان گفت: وقتی که فروش کردی بگو: (لا خلابة ولی الخیار ثلاثة ایام) نه فریب است و نه سه روز خیار است.^۳

^۱ - الکاسانی علاء الدین بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع، ج ۲ ص ۲۸۰ الناشر دار الکتاب العربی

سنة النشر ۱۹۸۲ مکان النشر بیروت

^۲ - شرح فتح القدر ج ۶ ص ۲۹۹

^۳ - صحیح بخاری حدیث نمبر ۲۰۱۱

پس آنچه ماء و راء منصوص علیه موافق به مقتضا اصل قیاس است، بناء عقد به خاطر این وصف عارض فاسد است، وقتی که وصف مفسد به اجازه صاحب آن رفع گردد عقد صحیح می باشد در غیر آن صحیح نیست. اما جمهور فقهاء چنین عقد را باطل می دانند زیرا اشتراط هزل در عقد شرط فاسد و مخالف به مقتضای عقد است، و عقد باطل آن است که نه در اصل مشروع باشد و نه در صفت، و اینجا وصف از رکن و محل خارج می باشد، بنا، بیع باطل است.^۱

مطلب چهارم: صورت هزل در اصل عقد بیع

صورت آن این است که، دو شخص به طور سری اتفاق می کنند که بیعی را تظاهر کنند که اراده آن را نداشته باشند، یا بخاطر ترس از ظالم و یا هم فقط بخاطر هزل، سپس آن را به طور علنی عقد می کند بدون اینکه اتفاق سابقه را ذکر کنند، بلکه قبل از عقد به طور زبانی به آن اتفاق می کنند، و غالباً طرف های عقد کننده به این صورت می خواهند اعتقاد مردم را از تصرف هزلی به طور جدا به دست آورند درحالیکه حقیقت آن چنین نبود.^۲

فقهاء در این مسئله سه دیدگاه دارند و سبب این اختلاف میان فقهاء (رحمهم الله) بر می گردد به اختلاف آنها در شرط متقدم بر عقد که، آیا آن شرط به عقد ملحق شده و بر آن تاثیر می گذارد یا خیر؟ کسانی که میگویند میان شرط متقدم بر عقد و شرط مقارن که بیع را باطل می سازد و یا فاسد این بیع تلجئه و هزل است. و کسانی که میگویند: شرطی که بر عقد تاثیر گذار است همانا شرط مقارن به عقد است، در این صورت بیع تلجئه و یا هزل صحیح است.^۳

دیدگاه اول:

چنین بیع باطل و غیر لازم برای طرفین است، و این ظاهر مذهب حنبلی، مذهب امام مالک و روایتی از

^۱ - تیسیر التحریر ج ۲ ص ۲۳۶

^۲ - کشف الاسرار علی اصول البزدوی ج ۴ ص ۳۵۶

^۳ - حاشیه ابن عابدین ج ۵ ص ۸۲

امام شافعی می باشد.^۱ چنانچه ابن تیمیه-رحمه الله- میگوید: تلجئه که اصحاب ما آن را گفته اند، این است که اگر دو شخص بر بیع و قیمت چیزی اتفاق کنند که آن را باهم ذکر کرده باشند که این تلجئه است نه حقیقت، سپس به عقد بیع راضی شوند قبل از آنکه آن را باطل کنند، چنین بیع تلجئه بوده و آن باطل است، اگرچه در عقد آن را نگفته باشند.^۲

دیدگاه دوم:

عقد برای طرفین الزام آور است، آنها اختیار دارند که، آن را فسخ کنند، اما در مقابل رفع آن با اقاله، این مذهب امام شافعی -رحمه الله- است و مذهب امام ابوحنیفه-رحمه الله- در صورت های است که اگر دو متعاقد بعد از عقد اختلاف کنند.^۳ مذهب امام ابوحنیفه-رحمه الله- واضح می سازد که شرط فاسد در نزد وی وقتیکه قبل از عقد باشد به عقد ملحق نمی گردد. با در نظر داشت اختلاف آراء لازم است تا به حال متعاقدین در وقت عقد نگاه کنیم، و صورت های که در این رأی شامل می شوند قرار ذیل اند:

۱- اگر متعاقدین اتفاق نمایند که در وقت عقد چیزی را به یاد نمی آورند که در آن هزل کرده اند یانه.

۲- در ذهن یکی از دو متعاقد چنین می آید که در وقت عقد هزل صورت گرفته بود، و شخص دومی میگوید: چیزی را به یاد ندارد

۳- اختلاف متعاقدین براین که یکی از آنها می گوید: به یاد دارد که در وقت عقد از هزل اعراض کرده و جدی بوده اند و شخص دومی میگوید: به یاد دارد که، در عقد هزل و تلجئه بوده است.

۴- یکی از دو متعاقد از اتفاق سابق اعراض می کند و شخص دومی میگوید: از اعراض و یا اتفاق بر هزل و یا جدی بودن چیزی را به یاد ندارد.

^۱ - روضة الطالبین ج ۳ ص ۲۳

^۲ - الفتاوی الکبری لابن تیمیه ج ۶ ص ۶۶

^۳ - حاشیه ابن عابدین ج ۵ ص ۲۷۵

مطابق به مذهب امام ابوحنیفه -رحمه الله- در صورت های فوق الذکر قسمیکه در تیسیر التحریر آمده است: اگر متعاقدین چیزی را به یاد ندارند و یا در اعراض و بناء اختلاف کردند عقد صحیح است.^۱

دیدگاه سوم:

رای سوم این است که، بیع به صورت فاسد منعقد می گردد، اما برای طرفین الزامی نیست، و این مذهب امام ابوحنیفه -رحمه الله- در صورت بناء متعاقدین که در وقت عقد به صورت تلجئه و یا هزل توافق نموده اند.^۲

^۱ - تیسیر التحریر ج ۲ ص ۲۹۱
^۲ - کشف الاسرار علی اصول البزدوی ج ۴ ص ۳۵۸

مبحث دوم: هزل و ارتباط آن با شرط

مطلب اول: مفهوم و انواع شرط

الف: شرط در لغت: شرط در لغت علامت لازمه را گفته می شود، چنانچه گفته شده است: اشراط الساعة یعنی علامات قیامت، و شرط الزام شیء را در بیع گفته می شود، و جمع آن شروط است.^۱ و برخی از علماء لغت گفته اند: شرط چه به سکون راء باشد و یا به تحریک آن به معنای علامت است.^۲

ب: شرط در اصطلاح: شرط در اصطلاح چیزی را گفته می شود، با نبودن آن معامله نابود می شود، ما وجود آن لازم بودن وجود چیزی را لازم نمی سازد.^۳

مثلا: ستر عورت در نماز شرط است، و در نبود ستر عورت نماز نیز نابود می شود، اما وجود ستر عورت صحت نماز را لازم نمی سازد، زیرا ممکن انتفاء شرط دیگر باعث باطل شدن نماز می شود.^۴

ج: انواع شرط: فقهاء (رحمهم الله) شرط به دو نوع تقسیم نموده اند:

۱- شرط شرعی: شرط شرعی آن است که شرع آن را فرض گردانیده و برای تحقق عقد الزامی می باشد، و عقد بدون آن معنایی ندارد، مثل: اشتراط اهلیت عاقد برای انعقاد عقد.

۲- شرط جعلی: شرط جعلی آن است که، شخص عاقد آن را بخاطر تحقق مقصد خاصی که دارد شرط می کند، و آن را با عقد یکجا می کند و یا آن را به عقد معلق می سازد، مثل: تعلیق کفالت، طلاق و سایر قیود و التزاماتی که متعاقدین بر خود شرط می کنند.^۵

اما فقهاء (رحمهم الله) با آنکه با دو شرط فوق الذکر اتفاق دارند، اما شروط در عقود مالی را از لحاظ

^۱ - لسان العرب ج ۷ ص ۳۲۹ والمصباح المنیر ج ۱ ص ۴۷۲

^۲ - معجم مقایس اللغة ج ۳ ص ۲۶۰

^۳ - شرح الکوکب المنیر ج ۱ ص ۴۵۲

^۴ - مقدمه الواجب و حرمة نقیضه ص ۱۸۶

^۵ - شرح الکوکب المنیر ج ۱ ص ۴۵۳

صحت و عدم صحت به دو نوع دیگر تقسیم کرده اند:

۱- شرط صحیح: شرط صحیح شرطی را گفته می شود، عقد آن را تقاضا دارد و یا هم در شرع وارد گردیده است، و یا هم در میان مردم معروف است، مثل: تسلیم مبیع، خیار، اجل ورهن، این شرطی است که معتبر و متعاقدين به آن ملزم اند.

۲- شرط فاسد: شرط فاسد آن است که، عقد آن را تقاضا نمی کند و نه در شرع وارد می باشد و نه در میان مردم متعارف است، بلکه در آن منفعت برای یکی از طرفین متعاقدين است، قسمیکه احناف و شوافع برای آن مثال آورده اند: شخصی گندم خریداری می کند مشروط براین که بائع آن را آرد نماید، و یا رخت می خرد مشروط بر اینکه آن را خیاطی نماید.^۱

مالکی ها میگویند: اگر شرطی بگذارد که شرط گذاری آن جایز نباشد، اما شرط خفیف باشد بیع جایز اما شرط باطل است، مثل اینکه شرط بگذارد که اگر تا مدت سه روز با پول نیاید میان آنها بیعی وجود نخواهد داشت.^۲

مطلب دوم: تعلق هزل به خیار شرط

تعلق هزل و خیار شرط در مذهب حنفی تفسیر منطقی دارد که، با هزل در تصرفات مالی حکم مرتب می گردد، زیرا فقهاء احناف (رحمهم الله) هزل را به منزله خیار شرط در تمام تصرفات مالی می دانند، بناء آثاری که مطابق به مذهب حنفی با هزل در تصرفات مالی مرتب می گردد به وضوح دیده می شود.

خیار شرط در مذهب احناف: خیار شرط مرکب اضافی است که در اصطلاح فقهاء متعارف گردیده به اینکه به متعاقدين اختیار داده می شود که عقد را در مدت معین نافذ می دانند و یا هم آن را فسخ می کنند.^۳

^۱ - بدائع الصنائع ج ۵ ص ۱۶۹

^۲ - القوانین الفقهية ص ۲۵۸

^۳ - حاشیه ابن عابدین علی الدر المختار ج ۴ ص ۵۶۷

و یا هم خیار شرط آن است که، برای متعاقدين و یا هم برای یکی از آنها حق داده می شود که عقد را نافذ بدانند و یا هم آن را فسخ نمایند، البته در یک مدت معلوم، مثل اینکه مشتری برای بایع بگوید: من این چیز را از شما خریداری می کنم مشروط بر اینکه تا مدت سه روز من انفاذ و یا هم فسخ آن صاحب اختیار هستم، این اختیار چه در تمام عقد باشد و یا هم در بعضی از آن، اگرچه عقدی که در آن خیار صورت گرفته فاسدهم باشد.^۱

این خیار شرط در نزد احناف در عقود قابل قبول است که قابلیت فسخ را داشته باشد، مثل: بیع، ابراء، وقف، کفاله، ترک شفعه، خلع، قسمت، عتق بر مال، صلح بر مال، حواله، مکاتبه، رهن، اجاره، مساقات، مزارعت و اقاله، اما در تصرفات مالی که فسخ را متحمل نمی شوند خیار شرط نیست، مثل: نکاح، طلاق، یمین، نذر، صرف، سلم، واقرار، مگر در صورتی که اقرار به عقدی باشد خیار را قبول کند مثل: وکالت، وصیت و هبه.^۲

مدت شرط: فقهاء حنفی (رحمهم الله) در مدت خیار شرط دو رأی دارند:

۱- رأی اول رأی امام ابوحنیفه (رحمه الله) است که میگوید: مدت خیار از سه روز تجاوز نباید کند، نظر به مقضای حدیث حبان بن منقذ (رضی الله عنه) کسی که در تجارت فریب می خورد، نزد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) شکایت کرد، ایشان برایش گفت که وقتی که خرید و فروش می کنید بگویید: (لا خلافة) یعنی این جا فریبکاری نیست، و من مدت سه روز صاحب اختیار هستم،^۳

۲- رأی دوم نظر صاحبین است، که آن ها مدت خیار شرط را نظر به اتفاق متعاقدين می دانند، که آنها تا هر مدتی که اتفاق نمایند جایز است.^۴

اثر خیار شرط: فقهاء (رحمهم الله) اتفاق نظر دارند که، عقدی که بر خیار شرط منعقد می گردد برای کسی که خیار شرط برایش است غیر لازم است، بناء فسخ عقد در مدت خیار شرط جایز است، و همچنان فقهاء

۱ - الفقه الاسلامی وادلته ح ۴ ص ۲۵۴

۲ - البحرالرائق شرح کنز الدقایق ج ۶ ص ۴

۳ - صحیح بخاری حدیث نمبر (۳۳۷)

۴ - شرح فتح القدیر ج ۶ ص ۲۹۹

اتفاق نظر دارند که خیار شرط مانع از انتقال ملکیت در هردو بدلین می شود تا وقتی که خیار برای متعاقدين وجود داشته باشد، یعنی مبيع از ملکیت بائع در مدت خیار شرط خارج نمی شود، و نه در ملکیت مشتری داخل می شود، همچنین ملکیت ثمن از مشتری خارج نشده و داخل ملکیت بائع نمی شود.^۱

انتهاء خیار شرط: عقدی که مشتمل بر خیار شرط باشد غیر لازم است، و با انتهاء خیار شرط به عقد را زایل می سازد، و یا هم لازم می سازد و در نزد امام ابوحنیفه -رحمه الله- سه روز است و در نزد صاحبین تا مدتی که متعاقدين بر آن اتفاق کرده باشند.

مطلب سوم: اعتبار دادن هزل در تصرفات دارای شرط

در مورد اعتبار دادن هزل در تصرفات دارای شرط، دیدگاه فقهاء قرار ذیل است:

۱. دیدگاه پیروان مذهب امام ابوحنیفه -رحمه الله-: فقهاء حنفی -رحمهم الله- اتفاق نظر دارند که، هزل و یا تلجئه وقتی به عقد یکجا باشد به آن ملحق گردیده و عقد را فاسد می سازد، زیرا هزل به منزله خیار شرط فاسد است، و شرط فاسد وقتی به عقد یکجا شود آن را فاسد می سازد، چنانچه در حاشیه ابن عابدین آمده است: که ببيع با شرط شده نمی تواند و منظور آن این است که، شرط مقارن به عقد باشد، و این دلالت بر این می کند که اتصال هزل به عقد به عقد ملحق می گردد، و نظر به رای امام ابوحنیفه -رحمه الله- عقد مشروع گردیده به خاطر ایجاب حکم آن، و آن عبارت از ملکیت است در اصل، و آن ظاهراً جدی است به خاطر عدم اتصال هزل به آن.^۲

۲. دیدگاه پیروان مذهب امام شافعی -رحمه الله-: در نزد فقهاء شافعی -رحمهم الله- تلجئه و هزل در عقود مالی به منزله شرط فاسد است، بناء عقد به شرط فاسد تاثیر پذیر بوده و نظر به اختلاف ذکر شرط در عقد مختلف است:

^۱ - تنوير الابصار ج ۴ ص ۵۷۷

^۲ - عبد العزيز بن أحمد بن محمد، علاء الدين البخاري، كشف الأسرار عن أصول فخر الإسلام البزدوي، ج ۴ ص ۳۶۰ الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت الطبعة: الطبعة الأولى ۱۴۱۸هـ/ ۱۹۹۷م

اول: ذکر هزل مقارن به عقد: وقتی هزل و تلجئه به عقد متصل شود، ظاهرا در مذهب امام شافعی (رحمهم الله) مطابق به قیاس شرط فاسد، عقد فاسد می شود، چنانچه امام نووی -رحمه الله- میگوید: شرط مقارن به عقد، به عقد ملحق می گردد، اگر شرط صحیح بود وفاء به آن لازم است، و اگر شرط فاسد بود عقد فاسد می گردد.^۱

دوم: اتفاق به هزل قبل از انعقاد عقد: وقتی که متعاقدین اتفاق نمایند که به خاطر ظلم ظالم و غیره عقد را ظاهر کنند، و براین هم اتفاق نمایند که وقتی عقد را ظاهر کردند بیع نخواهد بود، سپس بیع را عقد می کنند دراین صورت در نزد امام شافعی -رحمه الله- عقد صحیح است.^۲

۳. دیدگاه پیروان مذهب امام مالک -رحمه الله-: آنچه در مذهب امام ابوحنیفه و امام شافعی (رحمهما الله) تذکر رفت، اتفاق بر هزل و تلجئه وقتی که قبل از عقد و یا بعد از عقد و یا مقارن به عقد باشد عقد را فاسد می سازد، چنانچه ابن تیمیه -رحمه الله- در مورد تلجئه می گوید: تلجئه ای که اصحاب ما در مورد آن گفته اند این است، که وقتی دو شخص اتفاق می کنند که چیزی را خرید و فروش می کنند به پولی، و اتفاق می کنند که این بیع تلجئه است و حقیقت ندارد و سپس حقیقتا عقد می کنند قبل از آن که باطل گردد دراین صورت بیع تلجئه است، چنین عقد باطل است، اگرچه در عقد آن را نگفته باشند.

این قیاس قول امام احمد -رحمه الله- است، زیرا وی در مورد شخصی گفته است که، با زنی ازدواج می کند و معتقد بر این است که، این ازدواج بخاطر این است تا برای شوهر اولی اش حلال گردد، چنین نکاح صحیح نیست.^۳

۴. دیدگاه پیروان مذهب امام احمد بن حنبل -رحمه الله-: فقهاء مذهب حنبلی هم نظر با فقهاء مذهب

^۱ - النووی، أبو زکریا محیی الدین یحیی بن شرف، المجموع شرح المذهب، ۹ ص، ۳۷۴

^۲ - النووی، أبو زکریا محیی الدین یحیی بن شرف، المجموع شرح المذهب، ح ۹ ص ۲۳، مصدر الكتاب: موقع یعسوب

^۳ - ابن تیمیه تقی الدین أبو العباس أحمد بن عبد الحلیم بن تیمیة الحرائی، الفتاوی الکبری ج ۶ ص ۶۶، الناشر: دار الکتب العلمیة الطبعة: الطبعة الأولى ۱۴۰۸هـ - ۱۹۸۷م

شافعی اند، چنانچه آنها نیز میگویند که، شرطی متعقد بر عقد باشد تاثیر گذار نیست، قسمیکه اگر دو شخص اتفاق کنند که قیمت مبیعه یک هزار است و در ظاهر دو هزار بیان می کنند در این صورت نظر به چیزی که ذکر کرده اند عقد صحیح است.^۱

بنابر آنچه نقل گردید معلوم می گردد که فقهاء -رحمه الله- اتفاق نظر دارند که، مقصود علت حقیقی و تأثیر حقیقی است، اما از آنجایی که قصد مسئله پنهانی و قابل مشاهده نیست، برای بناء حکم مناسب نیست، فقهاء (رحمهم الله) معتقدند که هزل با قصد تفاوت دارد. اما با قصد آن در تحمیل حکم علت منافات دارد. هزل با علت خود در تصرفات و در رابطه با آن باید تأثیر هزل را در نظر باید گرفت.^۲

^۱ - ابو عبدالله، محمد بن ابی بکر ایوب الزرعی، إعلام الموقعین عن رب العالمین، إعلام الموقعین، ج ۳ ص ۹۱ الناشر: دار الجیل - بیروت ۱۹۷۳،

^۲ - ابن قیم الجوزیه، ابو عبدالله محمد بن ابی بکر ایوب الزرعی، إعلام الموقعین عن رب العالمین، ج ۳ ص ۱۲۳، الناشر: دار الجیل - بیروت ۱۹۷۳،

مبحث سوم: هزل در سایر عقود و معاملات

در این مبحث در بعض عقود دیگر که امکان هزل در آن متصور است به صورت مختصر بیان می گردد:

مطلب اول: هزل در وقف

الف: وقف در لغت

وَقَفَّ در اصل به معنای ایستادن و توقف است، چنانچه الله متعال می فرماید: (وَقَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ)^۱ متوقفشان کنید که مسئول هستند، وقت الدار- خانه را در راه خدا وقف کردم.^۲ وقف و گاهی به حبس اطلاق میگردد، عرب ها می گویند: «وقفت الشيء وقفا أى حبسته» یعنی: وقف نمودم چیزی را در راه الله تعالی وقف نمودم یعنی آن را حبس نمودم و مخصوص گردانیدم. و در اینجا مقصود از آن مالی است که در راه خیر ایستانده میشود، تا کسی در آن تصرفی نتواند مگر هر تصرفی که به مصلحت مال وقف باشد. وقف کننده را واقف نامند، و مال وقف شده را موقوفه نامند، و شخص یا چیزی که موقوفه برای آن است موقوف علیه نامند.^۳

ب: تعریف اصطلاحی وقف

امام ابوحنیفه - رحمه الله وقف را چنین تعریف نموده است: «الوقف هو حبس المملوك عن التمليك من الغير»^۴

ترجمه: وقف عبارت است از حبس کردن (مال) مملوک از اینکه به ملکیت دیگران بیفتد.

شوافع وقف را چنین تعریف نموده اند: عبارت است از حبس مالی که ممکن باشد نفع گرفتن از آن، با وجود بقاء عین آن که واقف در وقت صرف آن بر فقراء حق مانع شدن آن را ندارد.^۵

^۱ - الصافات / ۲۴

^۲ - راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ج ۴، ص: ۴۸۰

^۳ - ابن منظور، لسان العرب ج ۸ ص ۲۴۳ (ماده وقف)

^۴ - مرغینانی، برهان الدین علی بن ابي بكر المرغینانی، الهدایة شرح بداية المبتدی، دار الکتب العلمیة بیروت. ج ۳ ص ۱۳

^۵ شروانی، عبد الحمید شروانی، حاشیة الشروانی، تحفة المحتاج بشرح المنهاج، چاپ بیروت لبنان. ج ۱۶ ص ۲۳۵.

حنبل‌ها وقف را چنین تعریف نموده اند: وقف عبارت است از حبس سرمایه و اصل چیزی که خود آن محفوظ باشد و محصول و درآمد آن در راه الله تعالی بمصرف برسد.^۱

خلاصه اینکه وقف عبارت است از حبس کردن نفس و ذات شی موقوف، چون وقف نه به ارث برده می شود، و نه فروخته می شود، و نه هم به کسی داده می شود؛ اما ثمره و محصول وقف مال کسانی است که اصل برای آنان وقف شده است.

ج: صورت هزل در وقف و دیدگاه فقهاء در مورد آن

صورت هزل در وقف این است که، شخصی با شخصی دیگر اتفاق می کنند که زمین و یا جایدادی را در محضر عام اعلان می کنند که آن را وقف کرده اند، این کار را به خاطر ریاء و سمعه انجام می دهند، درحالی که میان آنها در حقیقت وقف نیست.

پیرامون این مسئله میان فقهاء دو دیدگاه در میان فقهاء وجود دارد:

دیدگاه اول:

رای اول این است که هزل در وقف صحیح نیست، و این قیاس امام ابویوسف، امام محمد، یک روایت از مذهب امام شافعی و امام احمد بن حنبل -رحمهم الله- است.^۲

توضیح آن این است که، هزل در مذهب حنفی به منزله خیار الشرط است، زیرا خیار الشرط و هزل هر دو رضاء و اختیار را در حق حکم از بین می برند، اما در حق مباشرة السبب از بین نمی برند. بنا براین قیاس مذهب حنفی تقاضای این را می کند که، هزل در وقف مثل شرط خیار است، اما امام محمد میگوید که، شرط خیار در وقف، وقف را باطل می سازد، آنچه در هدایه آمده است دلالت بر آن می کند، چنانچه صاحب هدایه میگوید: اگر اختیار را برای خود به مدت سه روز شرط کرده باشد در نزد امام ابویوسف -رحمه الله- جایز است و در نزد

^۱ - ابن قدامه، المغنی (ج ۵ ص ۵۹۷).

^۲ - کشاف القناع عن متن الاقناع ج ۴ ص ۲۴۳

امام محمد -رحمه الله-وقف باطل است.^۱

امام غزالی -رحمه الله-به نقل از مذهب امام شافعی -رحمه الله-میگوید: هزل در ممانعت طلاق و عتاق هیچ تاثیری نداشته اما تمامی تصرفات هیچ تاثیر هزل تردید وجود دارد.^۲

اما مذهب امام حنبل -رحمه الله-همان طوری که بهوتی -رحمه الله- نقل می کند این است که : وقف هازل و وقف تلجئه وقتی بر آن شبه تملیک غالب آید، مشابه به هبه و تملیک خواهد بود، بناء وقف هازل بنا بر قول صحیح درست نیست.^۳

دیدگاه دوم:

رای دوم این است که، وقف صحیح و هزل باطل است، و این مطابق به قیاس امام ابویوسف -رحمه الله- از علماء احناف نیز همین است، و مفهوم مذهب امام شافعی و مذهب امام احمد بن حنبل -رحمهم الله- نیز همین است.^۴

د: دیدگاه راجح و دلایل آن: قول راجح دیدگاه اول می باشد و کسانی که قایل به بطلان وقف همراه هزل هستند قرار ذیل است:

۱. قیاس بر هزل در هبه: چون هبه و وقف تملیک برای مال است، و هرآنچه که تملیک را واجب کند در آن رضا ضروری است، و هزل رضا را از بین می برد بناء صحیح نیست.^۵

۲. قیاس بر اشتراط خیار در وقف: نزد کسانی که آن را از علماء احناف جایز می دانند، زیرا هزل به منزله شرط خیار است و اعتماد وقف به رضایت همراه اشتراط خیار است، و در آن رضایت مکمل نشده و

^۱ - مرغینانی، الهدایة شرح بدایة المبتدی ج ۳ ص ۱۸

^۲ - غزالی، الوجیز ح ۲ ص ۵۶

^۳ - کشف القناع عن متن الاقناع ج ۴ ص ۲۴۳

^۴ - همان مرجع

^۵ - همان مرجع

هزل آن را سلب می کند بناء وقف را باطل می سازد.^۱

۳. قیاس هزل به وقف جبری: مسئله هزل در وقف بر اکراه دروقف قیاس می شود، و این دلیل رد بر ائمه مذهب حنفی است که قایل به صحت وقف می باشند اگرچه از روی هزل هم وقف صورت گرفته باشد، زیرا مکره بر وقف، وقف وی صحیح نیست، با وجود این که در سبب و حکم اختیار دارد گرچه فاسد هم باشد به بطلان آن حکم می گردد، وهزل رضایت را از بین می برد.

قیاس وقف بر عتق در مذهب امام ابوحنیفه-رحمه الله- غیر مسلم است، زیرا امام ابوحنیفه (رحمه الله) بر این نظر است که، ملکیت وقف کننده از وقف زایل نمی شود، مگر اینکه حاکم به آن حکم نماید، و یا آن را به موت واقف تعلیق کند، زیرا ملکیت در آن باقی است، به دلیل اینکه امام ابوحنیفه -رحمه الله- انتفاع از آن را از روی زراعت و سکنی و غیره جایز می داند، در زراعت، مسکن و غیره ملکیت شخص واقف باقی می ماند.^۲

و بر دیدگاه حنابله چنین پاسخ ارایه می گردد که نظر به قول صحیح در وقف احتمال فسخ وجود دارد، زیرا وقف هازل مثل وکیل است که وکالت رد می کند اگرچه در آن قبولیت شرط نکرده باشد، این صحیح تر از اشتراط قبول است، و اگر از آن تراخی کرد وقف باطل می گردد قسمیکه در بیع وهبه باطل می گردد، پس این دلالت بر این می کند که شبه وقف با هبه قوی تر از اعتاق است.^۳ بناء بطلان وقف همراه هزل راجح تر است.

مطلب سوم: هزل در هبه

الف: مفهوم لغوی هبه

^۱ - شرح فتح القدیر ج ۶ ص ۲۳۰
^۲ - التفتازانی، سعد الدین مسعود بن عمر الشافعی، شرح التلویح علی التوضیح لمتن التنقیح فی أصول الفقه، ج ۲ ص ۴۰۲ الناشر: دار الکتب العلمیة بیروت - لبنان الطبعة: الأولى ۱۴۱۶ هـ - ۱۹۹۶ م
^۳ - مرداوی، الإنصاف فی معرفة الراجح من الخلاف، ج ۴ ص ۱۹۲

هبه در لغت از ریشه « وهب » گرفته شده و به معنای بخشش کردن و مال خود را برای کسی دیگر دادن آمده است عطیه ای را گفته می شود که از اعراض واغراض خالی باشد.^۱ الله متعال می فرماید: { يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَّا لَهُ وَهَبٌ لِمَنْ يَشَاءُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ }^۲

ترجمه: خداوند برای کسی که بخواهد دختر می دهد و برای کسی که بخواهد پسر.

در « المعجم الوسيط » آمده است: « وهب بالمال للشخص إعطاء إياه بلا عوض »^۳

ترجمه: برای فلان شخص مالی را بدون عوض بخشید.

از معانی لغوی هبه معلوم می گردد که مقصود از هبه تبرع و بخشش بغیر است، خواه مالی یا غیر مالی باشد.

ب: هبه در اصطلاح

تعریفی که احناف ارایه کرده اند نظر به نقل امام کاسانی -رحمه الله- چنین است: هبه تملیک بدون شرط عوض در همان حال است.^۴

تعریف مالکی ها از هبه چنین می باشد: هبه تملیک ذات بدون عوض است و همچنان آن را هدیه هم گفته می شود.^۵

و شربینی -رحمه الله- از علمای شافعی چنین میگوید: تملیک عین بلا عوض در حال حیات به طور خوشی است.^۶

^۱ - ابن منظور، لسان العرب ج ۱۶ ص ۴۹۲۹

^۲ - سوره الشوری آیه: ۴۹

^۳ - المعجم الوسيط ص ۱۳۱۴

^۴ - کاسانی، بدائع الصنائع ج ۶ ص ۱۱۶

^۵ - حاشیه الدسوقی ج ۴ ص ۹۹

^۶ - مغنی المحتاج ج ۲ ص ۳۹۶

از تعاریفات اصطلاحی معلوم گردد که هبه در اصطلاح شرع اینست که انسان مال خود را در حال حیات و زندگی خود بدون عوض به ملکیت غیر درآورد، پس هرگاه انسان استفاده و انتفاع از مال خود را برای غیر مباح کرد و آن را بملکیت وی درنیاورد، اعاره و عاریه دادن است، نه هبه و همچنین اگر چیزی را که شرعاً مال نیست بغیر هدیه داد، مانند شراب یا مردار، او چیزی را هدیه نکرده است و هدیه او درست نیست و اگر تملیک در هبه به بعد از مرگ حواله شود، هبه نیست بلکه وصیت است و اگر این بخشش و عطاء در مقابل عوض باشد، بیع و فروش است نه هبه، و حکم بیع بر آن اجراء می گردد، یعنی در این نوع هبه همینکه عقد هبه صورت گرفت، بملکیت طرف درمی آید و دیگر تصرفات و اهب و بخشنده در آن جایز نیست، مگر با اجازه موهوب له و کسی که بوی بخشیده شده است.^۱

ج: حکم هبه هازل:

فقهاء در حکم هبه هازل اختلاف دارند که آیا صحیح است یاخیر، در این مورد دو دیدگاه وجود دارد:

دیدگاه اول:

هبه هازل صحیح بوده و فقهاء حنفی در این مورد صراحت دارند^۲ و ابن عابدین -رحمه الله- نیز در حاشیه عین حکم را بیان می کند که هبه به ایجاب درست می شود.^۳

در الجوهرة النيرة آمده است که شخصی برای شخص دیگر بگونه مزاح بگوید که، این چیزی را برای من ببخش و آن شخص نیز بگوید که آن را برای تو بخشیدم و شخص دومی بگوید که من قبول کردم و آن چیز را تسلیم بگیرد هبه جایز می شود.^۴

^۱ - مصری، سید سابق. (۱۳۷۳ هـ ش) فقه السنة، دار القلم، دمشق، سوریه.

^۲ - ابن نجیم زین الدین الحنفی، البحر الرائق شرح کنز الدقائق، ج ۳ ص ۲۳۵

^۳ - الدر المختار ج ۵ ص ۲۵۷

^۴ - الحداد ابوبکر علی، الجوهرة النيرة، ج ۲ ص ۴۳۲، مکتبه حقانیه ملتان پاکستان ۲۰۰۱ / م

دیدگاه دوم:

هبه صادره از هازل صحیح نیست، این قول بعضی فقهای مذهب شافعی است و یک روایت از مذهب امام احمد بن حنبل است.^۱

دلایل قول اول:

آثار وارده از بعضی اصحاب کرام (رضی الله عنهم) است که آنها حکم صدقه هازل را به طلاق، نکاح، وعتق الحاق کرده اند:

۱. قول عمر ابن الخطاب (رضی الله عنه) است که می گوید: «ثلاث اللاعب فیهن والجداء سواء، الطلاق

والصدقة والعتاقة»^۲.

ترجمه: سه چیزی است که شخص شوخی کننده در آنها مثل قصدی است که عبارت از طلاق، صدقه و آزاد کردن غلام است.

۲- قول علی (رضی الله عنه) است که می فرماید: «اربع لا لعب فیهن النکاح والطلاق والعتاقة والصدقة».

۳

ترجمه: چهار چیزی است که شخص شوخی کننده در آنها مثل قصدی است که عبارت از نکاح، طلاق، صدقه و آزاد کردن غلام است.

وجه استدلال: فهم صحابه از حدیث دلالت بر این می کند اشیاء ثلاثه در حدیث منحصر به همان سه چیز نیست، بلکه آنها از حدیث چیزهای دیگر را فهمیده اند که، بر آنها می شود قیاس کرد، بناء هبه و صدقه دو چیزی می باشند در آن تبرع بلاعوض می باشند.

بناء اگر آنچه در قلب انسان خطور می کند و یا آنچه نفوس اراده می کنند در تحت اختیار نمی باشند و اگر

^۱ - الاختیارات ص ۱۷۰

^۲ - الصنعانی أبوبکر عبد الرزاق بن همام، مصنف عبد الرزاق، ج ۱۱ ص ۱۱۶، الناشر: المکتب الإسلامی - بیروت الطبعة الثانية، ۱۴۰۳

^۳ - مصنف عبد الرزاق ج ۱۱ ص ۱۳۴

چنین شود که برآن ها حکم مرتب گردد بالای مردم حرج و مشقت بزرگی بر امت می آمد.

دلایل قول دوم:

۱- حدیث ابوهریره (رضی الله عنه) که می فرماید، رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: (ثَلَاثٌ جُدُّهُنَّ جِدٌّ وَهَزْلُهُنَّ جِدُّ النِّكَاحِ وَالطَّلَاقُ وَالرَّجْعَةُ)^۱ سه چیز است که، قصد آنها قصد و شوخی آنها نیز قصد است، آنها عبارت از نکاح، طلاق و رجوع است.

وجه دلالت حدیث: در حدیث چیزهای ذکر گردیده است که، اکثر به وقوع می پیوستند اما حالات دیگری است که، می شود آنها را بر سه چیز ذکر شده در حدیث قیاس کرد. چنانچه اعتراض می شود و آن اینکه آنچه در حدیث ذکر شده است، مراد همان سه چیز است و بر آنها چیزهای دیگر را قیاس مکرده نمی شود. بناء قیاس هبه بر طلاق، نکاح و رجوع قیاس مع الفارق است، زیرا هبه مشابه به این عقود نیست. ابن قیم -رحمه الله- این اعتراض را ذکر کرده می گوید که مفاد آن این است که در عقود نکاح، طلاق، رجعت و عتق حق الله است، بناء تصرفات مالی شخص هازل بر آنها قیاس نمی شود، که تصرفات حق آدمی است.^۲

۲- حدیث حضرت عمر بن الخطاب (رضی الله عنه) است که از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) روایت می کند که، (انما الاعمال بالنیات) دار و مدار هر عمل به نیت انسان تعلق دراد.

حدیث فوق دلالت بر این می کنند که قصد و نیت برای صحت اعمال شرط است، بدون قصد و نیت اعمال واقع نمی گردد، و آن عموم بوده و سایر عقود را شامل می گردد که از آن جمله هبه نیز است، بناء هزل منافی قصد بوده و حکم آن صحیح نیست.

^۱ - السنن الكبرى حدیث نمبر ۱۵۳۸۸

^۲ - ابن قیم الجوزیه، محمد بن ابی بکر بن ایوب بن سعد شمس الدین، زاد المعاد فی هدی خیر العباد، ج ۵ ص ۲۰۱، الناشر: مؤسسة الرسالة، بیروت - مكتبة المنار الإسلامية، الكويت الطبعة: ۱۴۱۵هـ

۳- عن أنس بن مالك أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: لا يحل مال امرئ مسلم إلا بطيب نفسه^۱

ترجمه: از انس بن مالک -رضی الله عنه- روایت است که رسول خدا -صلی الله علیه و سلم- فرمود: خوردن مال هیچ مسلمانی، حلال نیست مگر آنکه او، با طیب خاطر راضی باشد.

این حدیث به مثابه یک قاعده کلی در باب کسب مال حلال از طریق تجارت و سایر معاملات اقتصادی است و در یک جمله کوتاه اصل و اساس و روش حلال بودن مال دیگران را بیان داشته و تصریح کرده است که مال هیچ مسلمان بدون رضایت اول حلال نیست.

بنابراین چون هبه تملیک منفعت همراه عین مال است، و هرچیزی که تملیک را واجب کند باید رضایت کامل در آن وجود داشته باشد، و هزل منافی رضا در حکم است، بنا هزل در هبه صحیح نیست.

مطلب چهارم: هزل در وصیت

الف: مفهوم لغوی وصیت

وصیت که جمع آن وصایا بر وزن هدایا است، وصیت، در لغت از «وصیت الشیء وأوصیه» گرفته شده، و به معنی وصل کردن اموری در حیات خود به مابعد از مرگ است. وصیت بر فعل وصیت کننده (موصی) و بر اموری اطلاق می شود که بدان وصیت می کند، و با مصدر مزید آن ایصاء است یک معنی دارد. وصیه با پند و موعظه بر دیگری تقدم داشتن و سفارش کردن که عمل کند و از عبارت ارض واصیه- گرفته شده یعنی زمینی که سراسر پوشیده از گیاه است اوصاه و وصاه- هر دو صحیح است.^۲

وصیت از «وصیت الشیء» با تخفیف و «أوصیه» هرگاه بخواهی آن را وصل کنید، گرفته شده و وجه تسمیه آن بدین خاطر است که میت می خواهد در حال حیات اموری را به ما بعد از مرگ مرتبط کند. و با لغت

^۱ - دار قطنی، علی بن عمر أبو الحسن الدارقطنی البغدادی، دار المعرفة - بیروت، ۱۳۸۶ - ۱۹۶۶ شماره حدیث: ۹۱ (این حدیث را ضعیف گفته اند اما محدثین گفته اند به اسانید مختلف روایت شده است که بعضی آن ها بعضی دیگر را قوی می کنند. شمس الدین محمد بن أحمد بن عبد الهادی الحنبلی(ت: ۷۴۴هـ، تنقیح تحقیق أحادیث التعلیق، دار الکتب العلمیة، ۱۹۹۸م، بیروت ج ۳ ص ۵۰

^۲ - راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن ج ۴، ص: ۴۶۵

های: «وصیه» با تشدید و «وصاه» با تخفیف و بدون همزه نیز خوانده می شود.^۱

ب: مفهوم اصطلاحی وصیت

وصیت در اصطلاح شرع، عهده‌ی خاص و مربوط به بعد از مرگ بوده و گاهی تبرع با آن همگام می شود.^۲

و یا عبارت است از سفارش شخص مبنی بر اینکه پس از مرگ او (وصیت کننده) جنس، قرض و یا منفعتی را به کسی دیگر (موصی له) واگذار کرده و ببخشند.^۳

ج: حکم هزل در وصیت

هزل در وصیت به اشکال مختلف صورت می گیرد، گاهی وصیت به اتفاق موصی همراه موصی له صورت می گیرد به این صورت که، شخصی خانه خود و یا چیز دیگر را در محضر عام وصیت می کند، در حالیکه در حقیقت وصیت نمی باشد. و گاهی هم شخص موصی به تنهای به صورت هزل بدون اتفاق موصی له در محضر عام برای شخصی وصیت می کند و قبل از وصیت میگوید که این کار به صورت هزل انجام داده است. و گاهی هم یک شخص برای شخص دیگر در محضر عام رو بروی مردم وصیت می کند و سپس ادعا می کند که در وصیت خود هزل کرده است.

فقهاء -رحمهم الله- در مورد شخصی که وصیت کرده و سپس ادعا نموده است که در وصیت خود هزل کرده است، هیچ اختلافی ندارند، زیرا دعوای هزل در وصیت به منزله رجوع از وصیت است، چون شخصی مدعی به هزل حقیقت موجب و حکم آنچه را که هزل کرده است اراده ندارد، پس ادعای هزل در حقیقت اراده عدم وقوع وصیت است. بناء ادعای هزل به منزله رجوع از وصیت می باشد، و فقهاء در این مورد اتفاق نظر بر

^۱ - ازهری، أبو منصور محمد بن أحمد هروی، تهذیب اللغة، ت: محمد عوض مرعاب، دار إحياء التراث العربی، ۲۰۰۱ م : بیروت، طبع: ۱ ج ۱۱ ص ۷۵

^۲ - مناوی، محمد عبد الرؤوف، التوقیف علی مهمات التعاریف، دار الفكر بیروت، طبع: اول سال: ۱۴۰۵ ج ۱ ص ۲۷۱

^۳ - سعدي أبو حبيب، القاموس الفقهي لغة واصطلاحا، دار الفكر. دمشق سوریه، ط: ۱۹۹۸ م ج ۱ ص ۳۸۱

بطلان وصیت دارند زمانی که موصی از وصیت خود رجوع می کند.^۱ و ص وصیت کننده اختیار دارد که از وصیت خود با قول و فعل رجوع کند یا به قول خود بماند.^۲

امام نووی-رحمه الله- می گوید: شخص وصیت کننده اختیار دارد که از کل وصیت و یا از بعضی از وصیت توسط قول خود رجوع نماید، در این صورت می تواند وصیت خود را نقض کند و یا هم آن را باطل نماید و یا هم آن را فسخ نماید.^۳

بهوتی -رحمه الله- میگوید: رجوع در وصیت جایز است، چه تمام آن باشد و یا هم بعضی از آن اگرچه اعتاق هم باشد.^۴

آنچه که مورد اختلاف است این است که، شاید شخص موصی و موصی له قبلا توافق در هزل در وصیت کرده باشند سپس شخص وصیت کننده فوت می کند و شخص موصی له ادعای مال موصی به را می کند. در این مورد فقهاء (رحمهم الله دو رأی دارند:

دیدگاه اول:

هزل در وصیت آن را باطل می سازد، چنانچه فقهاء حنفی و شافعی به آن تصریح کرده اند، صاحب البدائع ارکانی را بیان نموده است که متعلق به شخص موصی هستند، یکی از آنها رضایت شخص موصی است، زیرا آن ایجاب ملک و یا آنچه که مربوط به ملک است بناء رضایت در آن حتمی است، مثل ایجاب ملک در سایر اشیاء، بناء وصیت شخص هازل، شخص مکره و شخص خاطی صحیح نیست، چون این عواض رضایت را از بین می برند.^۵

^۱ - الاختیار لتعلیل المختار ج ۵ ص ۶۵

^۲ - الاختیار لتعلیل المختار ج ۵ ص ۶۵

^۳ - المنهاج شرح مغنی المحتاج ج ۳ ص ۷۱

^۴ - بهوتی، کشف القناع عن متن الاقناع ج ۴ ص ۳۴۸

^۵ - کاسانی، بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع ج ۷ ص ۲۳۵

امام شافعی-رحمه الله- همان طوری که امام غزالی-رحمه الله-به آن اشاره کرده است این است که، هزل در منع طلاق وعتاق وسایر تصرفات تاثیر گذار نیست، بناء هزل در وصیت نیز تاثیر گذار نیست.^۱

در مذهب امام مالک وامام احمد(رحمهما الله) به صراحت درمورد هزل در وصیت چیزی ذکر نشده است، اما قیاس مذهب آنها تقاضای آن را دارد، به اعتبار اینکه وصیت تصرف مالی محض است، وآن از جمله تصرفاتی است که رضا درآن شرط می باشد، بناء هزل دروصیت صحیح نیست. امام ابن تیمیه-رحمه الله-می گوید: بیع هازل و غیر از تصرفات مالی محض بوده و چنانچه مالکی ها صراحت دارد که وصیت از قبیل مال وتبرعات است، واین یک مسئله واضح است که آنها رضایت موصی له را برای لزوم وصیت شرط دانستند.^۲

دیدگاه دوم:

وصیت همراه هزل صحیح بوده و این مسئله از اقوال بعضی از فقهاء شافعی مستفاد می گردد که آنها جمله تصرفات را باهزل صحیح گفته است، چنانچه امام نووی-رحمه الله-می گوید: طلاق وعتاق همراه هزل ظاهرا وباطنا نافذ می شوند، وهمچنان نکاح، بیع وسایر تصرفات همراه هزل صحیح می باشند.^۳

ابن قیم-رحمه الله- در مورد مسئله هزل در باب وصیت می گوید: با وجود قلت تصریحات فقهاء دراین مسئله اما از لا بلای آراء آنها چنین بر می آید که، وصیت همراه هزل باطل است، زیرا وصیت مثل: بیع، هبه ووقف تملیک است، و رضایت در آنها شرط می باشد، و همچنان وصیت مشابه به وقف است، زیرا در هردو معنای تبرع به معنای تملیک است، پس وقتیکه وقف حال حیات را لازم می سازد، ورجوع به آن صحیح نیست، اما هزل آن را باطل می سازد، پس بطلان وصیت نیز همراه هزل وصیت را باطل می سازد.^۴

^۱ - غزالی، الوجیز ج ۲ ص ۵۶

^۲ - ابن تیمیه، مجموعه الفتاوی ج ۱۸ ص ۲۹۸

^۳ - نووی، روضة الطالبین ج ۶ ص ۵۱

^۴ - ابن قیم، اعلام الموقعین عن رب العالمین ج ۳ ص ۱۲۴

خاتمه

این بحث و تحقیق شامل یک سلسله موضوعات اختتامی می باشد که در آن نتیجه گیری، پیشنهادها و فهارس آیات، احادیث، اعلام و منابع بیان می گردد:

نتیجه گیری:

از آنچه در مورد هزل در معاملات و احوال شخصی از دیدگاه فقه اسلامی، مورد بحث قرار گرفت چنین نتیجه گیری می شود:

- ۱- از لحاظ لغت هزل نقیض جد بوده و به معنای بازی، شوخی، و تمسخر و خوش طبعی، همچنان به معنای، لعب و بازی گوشه و به مفهوم هذاء یعنی سخن بی مفهوم آمده بوده است.
- ۲- کلمه هزل یک بار در قرآن کریم استعمال شده و مفهوم هزل در آیت مذکور قرآن کریم بیانگر این است که قرآن هزل، شوخی و مزاح نیست و کلام جدی پروردگار است.
- ۳- لفظ هزل و مشتقات آن در موارد متعددی در حدیث وارد گردیده و معانی مختلف لغوی آن اراده شده است.
- ۴- کلمات لهو، لعب، هزو و مزاح از الفاظ مرتبط به هزل بوده و به خصوص در بین الفاظ (هزل، لهو و لعب) در اکثر موارد اتحاد وجود دارد، اگرچه گاهی بعضی از این الفاظ در معنای بیشتر از دیگری جدا می شود.
- ۵- مزاح و هزل در اصل مباح می باشد مگر اینکه در آن کار خلاف شریعت صورت گیرد و دین اسلام بازی و سرگرمی مباح را منع نمی کند.
- ۶- با توجه به روایات صحیح و دیدگاه های علمای اسلام هزل و مزاح غیر مشروع نمونه های زیادی دارد و خلاصه اینکه هرگاه در هزل و مزاح مسخره کردن دیگران باشد، هزل و مزاح که در آن دروغ باشد، هرگاه هزل و مزاح باعث ترساندن و رعب و وحشت دیگران شود، هرگاه هزل و مزاح سبب گرفتن حق دیگران شود و در هزل افراط شود، در این صورت ها هزل غیر مشروع است

۷- نکاح یکی از سه چیزی است در مورد آن مساوات بودن هزل و جدیت در حدیث مشهور نقل گردیده است

۸- هرچند نظر به اینکه عقد نکاح که از مهم ترین عقود در زندگی حساب می شود، نباید بدون مقدمه و تصمیم و اراده منعقد شود، اما دیدگاه جمهور فقهاء این است که نکاح هازل منعقد می گردد.

۹- طلاق نیز یکی از سه چیزی است در مورد آن مساوات بودن هزل و جدیت در حدیث مشهور نقل گردیده است که رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمود: سه چیز است که قصد آن قصد است و شوخی آن نیز قصد است: نکاح، طلاق، و رجوع کردن.

۱۰- رضایت در تمام عقود مقتضای شریعت اسلامی است، که خداوند آن را بخاطر مصالح زنده گی انسان ها مقرر کرده است، بناء از بین رفتن اساس خانواده به سبب هزل و یک کار بیهوده صحیح نیست، تعلق و ارتباط میان زوجین یکی از محکم ترین علاقه ها است، اما با آن هم مذهب جمهور فقهاء این بوده که می گویند طلاق هازل مانند نکاح صورت می گیرد و در آن هزل هیچ تاثیر ندارد.

۱۱- یکی از حکمت ها در وقوع طلاق هازل این بوده که اگر مردم را در چنین امور آزاد گذاشته شود، پس تمام احکام معطل می شوند، و مجال داده نشود برای شخص طلاق دهنده، یا نکاح کننده و یا آزاد کننده که بگوید: من به صورت شوخی آن کار را کردم، در غیر آن احکام الله متعال باطل می شود، بناء هرکسی که کاری را انجام داد که در حدیث ذکر گردیده است، حکم آن بالایش لازم می گردد، ادعای وی برخلاف گفته اش قبول نمیشود، و این تضمین کننده تاکید و احتیاط است.

۱۲- هرچند جمهور فقهاء بر صحت نکاح و طلاق هازل متفق اند، اما بر خلاف شخصی که نکاح و طلاق را از شخص دیگر حکایت می کند، عبارت شخص حکایت کننده ملغی است، اگرچه معنای آن قابل فهم هم باشد به این اساس نکاح و طلاق در فیلم ها و سریال ها شامل هزل در نکاح و طلاق نمی شود.

۱۳- به صورت عموم در معاملات و بیع هر آنچه که در آن ازاله ملکیت به سوی مالک باشد مثل:

بیع، اجاره، مساقات و غیره و یا اینکه ازاله ملکیت به سوی غیر مالک باشد مثل وقف. علماء در این موضوع به اتفاق فقهاء، وقتیکه عاقدین در وقت عقد به صورت قصدی در بیع و غیره از اتفاق به کسی که قبلاً از روی هزل عقد و یا بیعی را به صورت قصدی انجام داده باشد، در این صورت بیع لازم بوده و هزل باطل است.

۱۴- در باب معاملات هرگاه هزل به عقد یکجا باشد به آن ملحق گردیده و عقد را فاسد می سازد، زیرا هزل به منزله خیار شرط فاسد است، و شرط فاسد وقتی به عقد یکجا شود آن را فاسد می سازد.

۱۵- نظر به تصریحات فقهای حنفی، هزل در وقف صحیح است و قابل تنفیذ می باشد.

۱۶- همچنان نظر به تصریحات فقهای حنفی شخصی برای شخص دیگر بگونه مزاح بگوید که، این چیزی را برای من ببخش و آن شخص نیز بگوید که آن را برای تو بخشیدم و شخص دومی بگوید که من قبول کردم و آن چیز را تسلیم بگیرد هبه جایز می شود.

۱۷- فقهاء در مورد شخصی که وصیت کرده و سپس ادعا نموده است که در وصیت خود هزل کرده است، اختلاف نداشته اند زیرا دعوی هزل در وصیت به منزله رجوع از وصیت است، چون شخصی مدعی به هزل حقیقت موجب و حکم آنچه را که هزل کرده است اراده ندارد، پس ادعای هزل در حقیقت اراده عدم وقوع وصیت است.

پیشنهاد ها

در فرجام تحقیق موارد زیر را پیشنهاد می نمایم:

- ۱- به اداره محترم پوهنتون سلام به خصوص اداره برنامه های فوق لیسانس پیشنهاد می نمایم که در قسمت سپردن موضوعات مهم و مورد نیاز جامعه با محصلان برنامه های ماستری همکاری بیش تر نمایند و بعض منابع اساسی را در اختیار محصلین قرار دهند.
- ۲- با استفاه از این تحقیق راجع به هزل یک مقاله علمی کوتاه نوشته شود و در مجله علمی سلام نشر گردد.
- ۳- نظر به اهمیت موضوع راجع به هزل و آثار آن از دیدگاه فقه اسلامی، به زبان پشتو یک رساله نوشته شود و یا این رساله ترجمه شود.

فهرست آیات

شماره	طرف آیت	صفحه
۱.	إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ	۸
۲.	الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ	۳۷
۳.	فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ	۳۶
۴.	فَأَنْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ	۳۸
۵.	لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبْتُمْ قُلُوبِكُمْ	۴۵
۶.	وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ	۴۸
۷.	وَقَفَّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ	۹۴
۸.	وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ	۷۳
۹.	وَابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ	۳۷
۱۰.	وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ	۱۷
۱۱.	وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ	۵۹
۱۲.	وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ	۳۸
۱۳.	وَكَذَّبَ بِهِ قَوْمُكَ وَهُوَ الْحَقُّ قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ	۱۲
۱۴.	وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوعًا	۴۳
۱۵.	وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا	۳۸

١٧	وَلَمَّا سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ	.١٦
١٥	وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ	.١٧
٥٨	وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ	.١٨
٢٠	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ	.١٩
٧٩	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالِكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا	.٢٠
١٧	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَلَعِبًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكَافِرَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ	.٢١
٢٣	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَى أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَى أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ	.٢٢
٩٨	يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنْ أُنثِيَ وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ	.٢٣

فهرست احاديث

شماره	طرف حديث	صفحه
١.	أَرْبَعُ جَائِزَاتٍ عَلَى كُلِّ حَالٍ : الْعَتَقُ، وَالطَّلَاقُ، وَالنِّكَاحُ، وَالنَّذْرُ	٤٥
٢.	اربع لا لعب فيهن: النكاح والطلاق والعتاق والصدقة	٤٥
٣.	ألا وإياكم وروايا الكذب ، فإن الكذب لا يصلح بالجد ولا بالهزل	١٢
٤.	إِنَّ الْعَبْدَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ مِنْ سَخَطِ اللَّهِ، لَا يُلْقِي لَهَا بَالًا، يَهْوِي بِهَا فِي جَهَنَّمَ	٢٥
٥.	ان بطالاً كان بالمدينة فطلق امراته الفاء فرجع ذلك الي عمر بن الخطاب -رضي الله عنه- فقال: انما كنت العب فعلاه عمر-رضي الله عنه- بالدره وقال : ان كان ليكيفك ثلاث	٦٠
٦.	أَنَا حَامِلُكَ عَلَى وَكِدِ نَاقَةٍ ، قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا أَصْنَعُ بِوَكِدِ نَاقَةٍ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: وَهَلْ تَلِدُ الْإِبِلَ إِلَّا التُّوقُ	٢١
٧.	إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى، فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ فَهَجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ لِدُنْيَا يُصِيبُهَا أَوْ امْرَأَةٍ يَنْكِحُهَا فَهَجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ	٤٧
٨.	آيَةُ الْمُنَافِقِ ثَلَاثٌ: إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ، وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ، وَإِذَا أُوتِمِنَ خَانَ	٢٤
٩.	ثلاث اللاعب فيهن كالجداد النكاح والطلاق والعتاقه	١٠٠
١٠.	ثَلَاثٌ جِدُّهُنَّ جِدٌّ وَهَزُلُهُنَّ جِدٌّ: الطَّلَاقُ، وَالنِّكَاحُ، وَالرَّجْعَةُ	٤٤
١١.	دع ما يريبك إلى ما لا يريبك فإن الصدق طمأنينة، والكذب ريبة	٢٢
١٢.	عُدْبَتِ امْرَأَةٍ فِي هِرَّةٍ سَجَنَتْهَا حَتَّى مَاتَتْ فَدَخَلَتِ النَّارَ فِيهَا: لَا هِيَ أَطْعَمَتْهَا وَسَقَتْهَا إِذْ هِيَ حَبَسَتْهَا وَلَا هِيَ تَرَكَتْهَا تَأْكُلُ مِنْ خَشَاشِ الْأَرْضِ حَتَّى مَاتَتْ هَزْلًا	١٣

٢٥	كَانَ الرَّجُلُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) يُطَلِّقُ امْرَأَتَهُ ، وَيَقُولُ : كُنْتُ لَاعِبًا ، وَيَعْتِقُ مَمْلُوكَهُ ، وَيَقُولُ : كُنْتُ لَاعِبًا ، وَيَزُوجُ ابْنَتَهُ ، وَيَقُولُ : كُنْتُ لَاعِبًا ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : ثَلَاثَةٌ مَنْ قَالَ هُنَّ لَاعِبًا كُنَّ جَائِزَاتٍ عَلَيْهِ : الْعِتَاقُ ، وَالطَّلَاقُ ، وَالنِّكَاحُ	.١٣
٢٤	لَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَرُوعَ مُسْلِمًا	.١٤
١٠٢	لَا يَحِلُّ مَالُ أَمْرِي مُسْلِمًا إِلَّا بِطَيْبِ نَفْسِهِ	.١٥
١٠٢	اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي خَطِيئَتِي وَجَهْلِي ، وَإِسْرَافِي فِي أَمْرِي ، وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي هَزْلِي وَجِدِّي ، وَخَطَايَايَ وَعَمْدِي ، وَكُلُّ ذَلِكَ عِنْدِي	.١٦
٢٢	مَنْ حَمَلَ عَلَيْنَا السَّلَاحَ فَلَيْسَ مِنَّا	.١٧
٤٥	مَنْ طَلَّقَ لَاعِبًا أَوْ نَكَحَ لَاعِبًا فَقَدْ جَازَ	.١٨

فهرست اعلام

شماره	اعلام	صفحه
۱-	ابن اثیر	۱۸
۲-	ابن تیمیه	۱۰
۳-	ابن رشد	۴۲
۴-	ابن عابدین	۲۶
۵-	ابن قدامه	۴۱
۶-	ابن قیم	۷۰
۷-	ابن کثیر	۲۰
۸-	ابن مسعود	۴۵
۹-	ابن نجیم	۶۵
۱۰-	ابن همام	۵۱
۱۱-	ابو الدرداء	۴۵
۱۲-	ابو منصور ماتریدی	۹
۱۳-	بزدوی	۶۸
۱۴-	بغوی	۷۰
۱۵-	بهوتی	۵۵

۷۳	جرجانی	-۱۶
۴۲	حطاب	-۱۷
۷۴	زرقانی	-۱۸
۴۰	سرخسی	-۱۹
۴۹	شاطبی	-۲۰
۱۶	شرینی	-۲۱
۵۶	شوکانی	-۲۲
۳۹	عطاء بن ابی رباح	-۲۳
۳۵	فیروز آبادی	-۲۴
۱۱	قتاده	-۲۵
۱۱	قرطبی	-۲۶
۷۰	کاسانی	-۲۷
۱۶	نووی	-۲۸

فهرست منابع و مراجع

١. القرآن الكريم
٢. إبراهيم مصطفى - أحمد الزيات - حامد عبد القادر - محمد النجار، المعجم الوسيط ٩٩٥ ؛ دار النشر: دار الدعوة
٣. ابن أبي شيبة، عبد الله بن محمد بن إبراهيم بن عثمان بن خوستي العبسي (المتوفى: ٢٣٥هـ) الكتاب المصنف في الأحاديث والآثار لإكمال يوسف الحوت، مكتبة الرشد - الرياض، الطبعة: الأولى، ١٤٠٩
٤. ابن العربي، محمد بن عبدالله بن محمد المعافري، أبوبكر ابن العربي، أحكام القرآن لابن العربي، دارالكتب العربية بيروت، ١٤٢٠هـ
٥. ابن أمير حاج ابو عبدالله، شمس الدين محمد بن محمد بن محمد، التقرير والتحبير، الناشر دار الفكر، بيروت، سنة النشر ١٤١٧هـ - ١٩٩٦م.
٦. ابن تيمية، تقي الدين أبو العباس أحمد بن عبد الحلیم بن تيمية الحراني، الفتاوى الكبرى الناشر: دار الكتب العلمية الطبعة: الطبعة الأولى ١٤٠٨هـ - ١٩٨٧م
٧. ابن عابدين. حاشية رد المختار على الدر المختار شرح تنوير الأبصار، الناشر دار الفكر للطباعة والنشر. ١٤٢١هـ
٨. ابن قدامه، ابو محمد، عبد الله بن أحمد بن قدامة المقدسي، المغني في فقه الإمام أحمد بن حنبل الشيباني الناشر: دار الفكر - بيروت، الطبعة الأولى، ١٤٠٥
٩. ابن قيم، أبو عبد الله، محمد بن أبي بكر، إعلام الموقعين عن رب العالمين، الناشر: دار الجيل بيروت، ١٩٧٣م
١٠. ابن كثير، أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير القرشي الدمشقي، تفسير القرآن العظيم، الناشر: دار طيبة للنشر والتوزيع الطبعة: الثانية ١٤٢٠هـ - ١٩٩٩م
١١. ابن منظور، محمد بن مكرم بن منظور الأفرقي المصري، لسان العرب؛ الناشر: دارصادر بيروت الطبعة الأولى
١٢. ابن نجيم، زين العابدين بن إبراهيم بن نجيم، الأشباه والنظائر على مذهب أبي حنيفة النعمان،

الناشر : دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان الطبعة : ١٤٠٠هـ = ١٩٨٠م

١٣. ابن همام، محمد بن عبدالواحد، التقرير و التحجير، دارالكتب علميه بيروت.
١٤. ابوبكر احمد بن الحسين ، بن علي البيهقي ، السنن الكبرى للبيهقي ، باب ما جاء في امضاء الطلاق الثلاث ، ناشر مجلس دائرة المعارف النظاميه الكائنه في الهند ، حيدر آباد ، سال چاپ ، (١٣٤٤)
١٥. ازهرى، أبو منصور محمد بن أحمد هروي، تهذيب اللغة، ت: محمد عوض مرعب، دار إحياء التراث العربى، ٢٠٠١ م : بيروت، طبع ١.
١٦. الأمدي أبو الحسن علي بن محمد، الاحكام فى اصول الكلام الناشر : دار الكتاب العربي - بيروت الطبعة الأولى ، ١٤٠٤
١٧. أمير بادشاه، محمد أمين ، تيسير التحرير ، دار النشر ؛ دار الفكر(ب ت)
١٨. انصارى، عبدالله بن فخرى بن محمود، احكام الهزل في الفقه الاسلامي ، جامعة ام القرى السعوديه ١٤١٧هـ
١٩. بخارى، عبد العزيز بن أحمد بن محمد، علاء الدين البخاري، كشف الأسرار عن أصول فخر الإسلام البزدوي، الناشر : دار الكتب العلمية - بيروت الطبعة : الطبعة الأولى ١٤١٨هـ/١٩٩٧م
٢٠. البخارى، علاء الدين عبد العزيز بن أحمد بن محمد، كشف الأسرار على أصول فخر الإسلام البزدوي، ج ٤ ص ٣٦٢
٢١. بخاري، محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي، صحيح البخاري، الجامع المسند الصحيح المختصر من أمور رسول الله صلى الله عليه وسلم وسننه وأيامه، المحقق: محمد زهير بن ناصر الناصر، دار طوق النجاة ، الطبعة: الأولى، ١٤٢٢هـ .
٢٢. البستى ابو حاتم، محمد بن حبان بن أحمد، صحيح ابن حبان، الناشر : مؤسسة الرسالة، بيروت، ١٤١٤هـ
٢٣. البكرى، أبو بكر بن محمد شطا الدمياطي (المتوفى: بعد ١٣٠٢هـ)، إعانة الطالبين على حل ألفاظ فتح المعين، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، الطبعة: الأولى، ١٤١٨ هـ ١٩٩٧ م
٢٤. بلوشى، ناصر عيسى احمد، مقاصد تكوين الأسرة فى الشريعة الاسلامية، جامعة ملايا ماليزيا. (مقاله علمى) سال ٢٠١٩م

٢٥. البهوتي، منصور بن يونس بن إدريس، كشف القناع عن متن الإقناع، الناشر دار الفكر بيروت، سنة النشر ١٤٠٢
٢٦. البيهقي، أبوبكر، أحمد بن الحسين، سنن البيهقي الكبرى الناشر : مكتبة دار الباز، مكة المكرمة ، ١٤١٤هـ
٢٧. الترمذي ابو عيسى، محمد بن عيسى، الجامع الصحيح للترمذي الناشر : دار إحياء التراث العربي - بيروت
٢٨. التسولي، أبو الحسن علي بن عبد السلام، البهجة في شرح التحفة، دار النشر : دار الكتب العلمية - لبنان / بيروت - ١٤١٨ هـ - ١٩٩٨ م
٢٩. التفتازاني سعد الدين مسعود بن عمر، شرح التلويح على التوضيح لمتن التنقيح في أصول الفقه، الناشر : دار الكتب العلمية بيروت، ١٤١٦ هـ
٣٠. تفتازاني، مسعود بن عمر، شرح التلويح على التوضيح ، دارالكتب علميه بيروت، ١٥١٦هـ
٣١. جرجاني، علي بن محمد بن علي، (ت: ٨١٦ هـ) التعريفات، تحقيق: إبراهيم الأبياري، سال طبع: ١٤٠٥ هـ، دار الكتاب العربي. بيروت،
٣٢. الحاكم، ابو عبدالله، محمد بن عبدالله، المستدرک على الصحيحين، الناشر : دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة الأولى ، ١٤١١ - ١٩٩٠
٣٣. الحاكم، النيسابوري أبو عبدالله ، محمد بن عبدالله، المستدرک على الصحيحين، الناشر : دار الكتب العلمية ، بيروت، الطبعة الأولى ، ١٤١١هـ
٣٤. الحطاب، شمس الدين أبو عبد الله محمد بن محمد بن عبد الرحمن، مواهب الجليل لشرح مختصر الخليل؛ الناشر: دار عالم الكتب، الطبعة : طبعة خاصة ١٤٢٣هـ - ٢٠٠٣م
٣٥. الخطيب، عبد الكريم يونس (المتوفى: بعد ١٣٩٠هـ) التفسير القرآني للقرآن، دار الفكر العربي - القاهرة.
٣٦. الخطيب، محمد الشربيني، الإقناع في حل ألفاظ أبي شجاع، الناشر دار الفكر بيروت، سنة النشر ١٤١٥
٣٧. د/ عثمان ابراهيم بن مرشد لمرشد، المقاصد من احكام الشارع واثرها فى العقود، مكتبة الملك

٣٨. دسوقي، أبو عبدالله محمد بن عبدالله بن علي الخرشى المالكي، (١٤٣٠هـ) حاشية الدسوقي على الشرح الكبير، بيروت: دار الفكر،
٣٩. ذهبى، شمس الدين محمد، سير اعلام النبلاء، به كوشش بشّار عوّاد معروف و محيى هلال السرحان، بيروت، ١٤٠٤ق/١٩٨٤م
٤٠. راغب اصفهاني، حسين بن محمد، تحقيق محمد سيد كيلاني، المفردات فى غريب القرآن، الطبعة الأولى، ١٤١٢، دارالمعرفة، بيروت.
٤١. الراغب الأصفهاني أبو القاسم، الحسين بن محمد، مفردات الفاظ القرآن الكريم دار النشر / دار القلم - دمشق ١٤٢٠هـ
٤٢. الزبيدي، ابو الفيض محمّد بن محمّد بن عبد الرزّاق تاح العروس
٤٣. الزرعي، ابو عبدالله، محمد بن أبي بكر أيوب ، إعلام الموقعين عن رب العالمين، الناشر : دار الجيل - بيروت ، ١٩٧٣
٤٤. السجستاني ، أبوداود سليمان بن الأشعث، سنن أبي داود، الناشر : دار الكتاب العربي - بيروت ١٤٢٠هـ
٤٥. سعدي أبو حبيب، القاموس الفقهي لغة واصطلاحا، دار الفكر. دمشق سورية، ط: ٢ ١٩٩٨م
٤٦. سكاكى، يوسف بن ابى بكر، بحث حقيقت ومجاز، ناشر دارالكتب العلمية، بيروت، سال نشر: ١٤٢٠ ق
٤٧. سنة النشر ١٩٩٤م
٤٨. الشوكاني، محمد بن علي بن محمد، نيل الأوطار من أحاديث سيد الأخيار شرح منتقى الأخبار، الناشر : إدارة الطباعة المنيرية،
٤٩. العبدري، ابو عبدالله، محمد بن يوسف بن أبي القاسم، التاج و الإكليل لمختصر خليل، الناشر دار الفكر بيروت، سنة النشر ١٣٩٨
٥٠. القرافي، شهاب الدين أحمد بن إدريس، الذخيرة، الناشر دار الغرب بيروت،
٥١. القرطبي، شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أحمد، الجامع لأحكام القرآن الناشر : دار عالم

- الكتب، الرياض، ١٤٢٣ هـ
٥٢. القزويني، ابو عبدالله محمد بن يزيد، سنن ابن ماجه باب اجتناب البدع والجدل، الناشر : دار الفكر - بيروت
٥٣. المدنى، مالك بن أنس بن مالك بن عامر الأصبحي ، المدونة الكبرى، الناشر : دار الكتب العلمية بيروت - لبنان
٥٤. مرداوى، علاء الدين أبو الحسن علي بن سليمان المرداوي الدمشقي الصالحي (المتوفى: ٨٨٥هـ) الإنصاف في معرفة الراجح من الخلاف على مذهب الإمام أحمد بن حنبل، الناشر : دار إحياء التراث العربي بيروت، الطبعة : الطبعة الأولى ١٤١٩ هـ
٥٥. مرغيناني، برهان الدين علي بن أبي بكر المرغيناني، الهداية شرح بداية المبتدي، دار الكتب العلمية بيروت.
٥٦. المصرى، ابو محمد عبد الله بن وهب بن مسلم، الجامع في الحديث، الناشر دار ابن الجوزي السعودية سنة النشر ١٩٩٦ م
٥٧. المصرى، محمد بن مكرم بن منظور، لسان العرب، الناشر : دار صادر، بيروت، ١٤٠٨ هـ
٥٨. مناوى، محمد عبد الرؤوف ، التوقيف على مهمات التعاريف، دار الفكر بيروت، طبع: اول سال: ١٤٠٥
٥٩. الموصلى، أبو الفتح ضياء الدين نصرالله بن محمد، المثل السائر في أدب الكاتب والشاعر المكتبة العصرية بيروت ، ١٩٩٥
٦٠. النسفى، أبو البركات عبد الله بن أحمد بن محمود، تفسير النسفى دار النشر : دار النفائس - بيروت ٢٠٠٥
٦١. النسفى، حافظ الدين أبو البركات عبدالله بن أحمد بن محمود، كشف الاسرار على اصول المنار، دارالكتب العلميه بيروت ٢٠١٥ م
٦٢. النووى، محي الدين أبو زكريا يحيى بن شرف الحوراني الشافعي، روضة الطالبين و عمدة المفتين، الناشر المكتب الإسلامي بيروت، ١٤٠٥
٦٣. نووى، محي الدين أبو زكريا يحيى بن شرف الحوراني الشافعي، روضة الطالبين وعمدة

المفتين، الناشر المكتب الإسلامي بيروت، سنة النشر ١٤٠٥

٦٤. النيسابوري، أبو الحسين مسلم بن الحجاج، صحيح مسلم، الناشر: دار الجيل بيروت عام

الطبع: ١٤١٥هـ

٦٥. وزارت عدليه، (١٣٤٥). قانون مدني، جريده رسمي، شماره مسلسل، كابل: مطبعه دولتي،

فقره اول، ماده ١٣٥.

Summary of the discussion

Considering that Hazal's rulings, especially in personal situations and transactions, according to my knowledge, no specific book or treatise in national languages had been discussed and investigated, this topic was selected and according to the principles and methodology of the library research through an introduction. ,three chapters and a conclusion were researched, the summary of which is as follows:

In principle, joking is permissible unless it is done against the Shari'ah, and according to the correct traditions and the views of Islamic scholars, there are many examples of illegitimate joking and joking. Jokes and jokes that contain lies, if jokes and jokes cause fear and terror to others, if jokes and jokes cause the rights of others to be taken away and if jokes are exaggerated, then jokes are illegal in these cases.

From the second chapter of this discussion, it can be seen that marriage, divorce, and separation are three famous cases, regarding which the same rule of humor and seriousness is mentioned in a famous hadith, and for this reason, even if it is considered that the marriage contract, which is one of the most important contracts It is considered in life, it should not be concluded without introduction, decision and will, but the opinion of the majority of jurists is that Hazel's marriage is concluded. Also, although belonging and connection between spouses is one of the strongest interests, nevertheless, the religion of the majority of jurists is that they say that divorce is the same as marriage, and divorce has no effect on it, because if people are left free in such matters, the rulings They are delayed and nobody is allowed to joke in important and vital matters.

And finally, from the third chapter, it comes out in a compact way that in general, the consent of the parties is a basic condition in transactions, and in the case of transactions, if hazel is included in the contract, it is added to it and corrupts the contract, because hazel is like a cucumber. A condition is corrupt, and a corrupt

condition when combined with a contract makes it corrupt. However, this ruling is different regarding endowment, gift, and bequest, and according to the interpretations of Hanafi jurists, Hazel is correct in endowment and gift. But the jurists did not disagree about the person who made a will and then claimed that he had made a mistake in his will, because the claim of making a mistake in the will is a reversal of the will.

Key words: Hazel, marriage, divorce, jurisprudence, transactions.



Salam University

Faculty of Sharia and Law

Master's program in jurisprudence and law



Islamic Emirate of Afghanistan

Ministry of Higher Education

DM of Academic Affairs

Hazal in transactions and personal situations from the point of view of Islamic jurisprudence

(Master's thesis)

Student: Adil shah Sekandri

Supervisor: Wazir Mohammad Saeidi

Year: ۲۰۲۲



Salam University

Faculty of Sharia and Law

Master's program in jurisprudence and law



Islamic Emirate of Afghanistan

Ministry of Higher Education

DM of Academic Affairs

**Hazal in transactions and
personal situations from the point
of view of Islamic jurisprudence**
(Master's thesis)

Student: Adil shah Sekandri

Supervisor: Wazir Mohammad Saeidi

Year 1422